



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

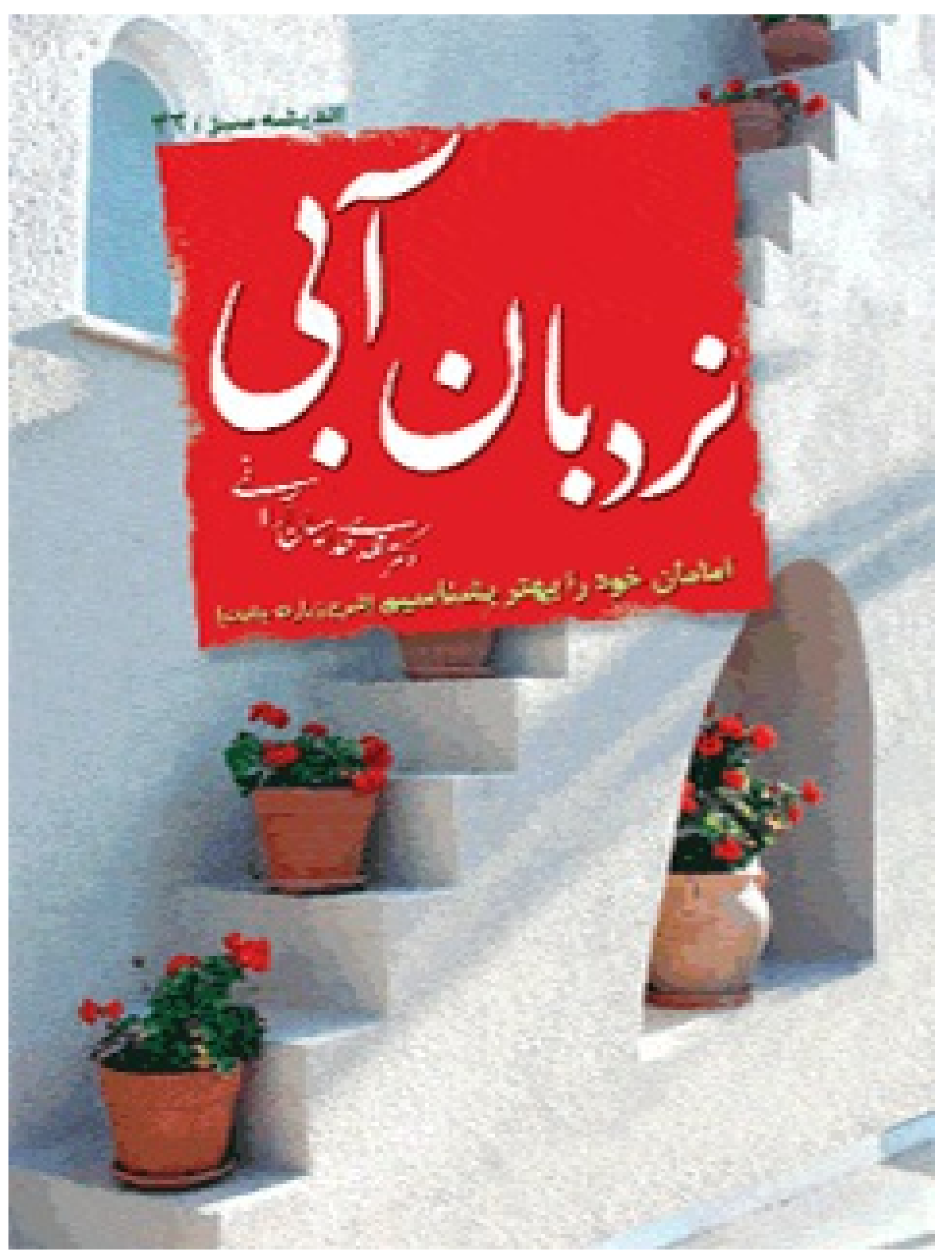
.net

.ir

نردبان آبی

پروژه ملی
سازمان برنامه و بودجه

امامان خود را بهتر بشناسیم تا مردم ما



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نردبان آبی - امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	مقدمه
۱۷	فصل اول: می خواهم به سوی شما بیایم
۲۷	فصل دوم
۲۷	این گونه خدا را یاد کنید
۳۳	یک اقیانوس مهربانی
۴۱	به دنبال پیراهن یوسف بوده ام
۴۵	راز دل با که بگویم، ای خدا
۵۴	عهدنامه ای بر روی دست
۵۹	ندای پیروزی از فراز گلدسته ها
۶۴	این راه خدایی است
۶۹	کمتر از یک چشم به هم زدن
۷۲	قرآن را برای شما نوشتم
۷۸	با خبر از حال همه هستم
۸۴	سلام بر خشنودی خدا
۹۱	به عرش من نگاه کنید
۱۰۳	فصل سوم
۱۰۳	می دانستم که مهربان هستید
۱۱۳	گنج پر بهایی که من دارم
۱۲۲	من جز زیبایی ندیدم

۱۲۷	مرا به آرزویم برسان
۱۳۰	متن زیارت جامعه
۱۳۸	پی نوشت ها
۱۶۴	منابع تحقیق
۱۷۶	درباره مرکز

نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)/مهدی خدامیان آرانی

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری: ۱۲۶ ص.

فروست:

اندیشه سبز؛ ۴۲

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۱۹۳۰۵

ص: ۱

اشاره

نردبان آبی: امامان خود را بهتر بشناسیم (شرح زیارت جامعه)

مهدی خدامیان آرانی

ص: ۳

فهرست

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می داد، باور نمی کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری (علیه السلام) خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال ۱۳۸۶ بود.

آخر چرا وهابی ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را این گونه ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می گفتم: شما خیال می کنید با این کارها می توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی (علیه السلام) بنویسم، به این نتیجه رسیدم که کتابی در مورد «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نخعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می رفت، او نمی دانست که وقتی در حرم آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادی (علیه السلام) بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این گونه بود که امام هادی (علیه السلام) لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می رود، چه بگوید.

در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام شناسی است. من در این کتاب تلاش کرده ام تا آموزه های زیبای آن را به زبانی شیوا برای شما بیان کنم.

من می خواهم به شما کمک کنم تا امامان خود را بهتر بشناسید، آری! اعتقاد به امامت، گنج پرربهایی است. وهابی ها یک روز حرم امامان ما را خراب کردند و امروز به دنبال خراب کردن اعتقادات ما هستند. ما باید به فکر باشیم...

مهدی خُدامیان آرانی

آذر ماه ۱۳۹۰

ص: ۸

فصل اول: می خواهیم به سوی شما بیایم

چه کنم؟ خسته ام، پریشانم. حس می کنم که از شما دور افتاده ام، حسی در درونم به من می گوید که باید به سوی شما بازگردم، باید دوباره بازگردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آنها را می بینید و برایشان دعا می کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا من از شما این قدر دور شدم، چرا؟

فکر می کنم این بلا سر من آمد چون من در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، من شما را نشناختم، دوستان داشتم، اما بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

من باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم ها را باید شست!

باید به سوی شما بیایم، اما نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

اما چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم، دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، اما افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که بپرسم؟

نگاهم می کنید و می گوئید: از خود ما پرس!

لبخندتان به دلم می نشیند، آری! از خودتان باید بپرسم. باشد، از خودتان می پرسم.

من می خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگوئید. برایم از خودتان بگو!

اگر شما برایم سخن نگوئید، دیگران برایم سخن می گویند، آن وقت است که من هم از دیگران می شوم!

پس در حق من لطف کنید، برایم سخن بگوئید، جان مرا با کلام خود زنده کنید.

حالا که من آمده ام، به سوی شما باز گشته ام، دوست دارم برایم سخن بگوئید، خودتان را برایم معرفی کنید تا من بدانم شما کیستید.

چه کنم، در دلد خویش را به شما نگویم به چه کسی بگویم، سال هاست که شیفته شما شده ام، اما شما را به خوبی نمی شناسم، شما می دانید که این قلب من جز عشق شما چیزی ندارد، اما چه کنم که این عشق بیشتر بوی احساس دارد.

امشب از شما می خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از

خودتان بگویید، بگویید که شما که هستید!

ما می خواهیم برایت از خودمان سخن بگوییم، آیا تو آماده ای؟ سخنان ما را با دقت گوش کن و برای همه دوستانمان هم بگو.

سعی کن این سخنان را فراموش نکنی، امیدوارم که با فکر کردن در این سخنان بتوانی به خواسته خودت برسی.

اما قبل از هر چیز تو باید برگردی. باید از این جا بیرون بروی.

آخر برای چه؟

باید بروی و غسل کنی، باید با غسل زیارت بیایی، تو همین طوری، سرت را پایین انداخته ای و اینجا آمده ای، باید بروی و جسم و جان را پاک کنی، خود را خوشبو کنی و آنگاه برگردی.

وقتی که نزدیک این در شدی، بایست، و چنین بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

بعد از آن ۱۰۰ بار «الله اکبر» بگو، آن گاه برایت خواهیم گفت که ما که هستیم. (۱)

رفتم و برگشتم، من اینجا هستم، نزدیک شما. غسل کرده ام، غسل زیارت. جسم خویش را پاک کرده ام، عطر زده ام و به سوی شما آمده ام.

شما به من گفتید که باید اینجا بایستم و چنین بگویم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

الله اکبر. الله اکبر. الله اکبر...

۳۰ بار الله اکبر می گویم، چند قدم جلوتر می آیم، به شما نزدیک تر می شوم، ۳۰ بار دیگر تکرار می کنم، مقداری جلوتر می آیم، روبروی شما می ایستم، ۴۰ بار دیگر الله اکبر می گویم.

ص: ۱۳

۱- ۱. «روی محمد بن إسماعیل البرمکی قال: حَدَّثَنَا موسى بن عبد الله النخعی قال: قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام: عَلَّمَنِي يَا بن رسول الله قَوْلًا أَقُولُهُ، بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زَرْتِ وَاحِدًا مِنْكُمْ، فَقَالَ: إِذَا صَرْتِ إِلَى الْبَابِ فَفَقِّ وَأَشْهَدِ الشَّهَادَتَيْنِ وَأَنْتِ عَلِيٌّ غَسَلْتِ، فَإِذَا دَخَلْتِ وَرَأَيْتِ الْقَبْرَ فَفَقِّ وَقُلِي: اللهُ أَكْبَرُ،

اللّٰه أكبر - ثلاثين مرّة -، ثمّ امشِ قليلاً وعليك السكينة والوقار، وقارب بين خطاك، ثمّ قف وكبر اللّٰه عزّ وجلّ ثلاثين مرّة، ثمّ ادنُ من القبر وكبر اللّٰه أربعين مرّة تمام مئة تكبيره، ثمّ قل...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

حالا يك سوال مي كنم: چرا قبل از دیدار شما باید چنین بگویم؟ چرا باید «الله اكبر» را صد بار تکرار كنم؟ چه رمز و رازی در آن نهفته است؟

تو باید اول به یگانگی خدا اعتراف کنی، باید به خودت یاد آوری کنی که اگر اینجا آمده ای به امر خدا بوده است. تو باید شعار توحید سر بدهی، تو باید شبیه ما بشوی، مگر نمی دانی که ما بزرگترین فریادگر توحید هستیم؟ پس تو هم شعار توحید آغاز کن!

مگر فراموش کرده ای که ما آمده ایم تا تو را به سوی خدا ببریم، ما آمده ایم تا واسطه بین تو و خدای تو باشیم.

تو باید از توحید شروع کنی، باید بدانی که چرا اینجا هستی. باید به خودت یاد آوری کنی.

خدا را به یگانگی یاد کن، گواهی به یکتایی او بده، خدایی جز الله نیست!

شهادت بده، اقرار کن که خدا یکی است، شریک ندارد، او مثل و مانند ندارد. شهادت بده که محمد (ص)، بنده خدا و فرستاده اوست. آری! او آخرین پیامبران است، بعد از او دیگر هیچ پیامبری نیست.

از غلو و زیاده گویی پرهیز کن، بدان که ما، بندگان خدا هستیم، مخلوق او هستیم، مبادا در حق ما، گزافه بگویی، مبادا به چیزی باور داشته باشی که با یکتاپرستی منافات دارد.

الله اكبر. خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید. (۱)

هیچ ذکری مانند این ذکر نیست. حقیقت خدا بالاتر و والاتر از این است که به فهم و درک تو در آید. هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

الله اكبر. تکرار کن! بزرگی خدا را یاد کن تا مبادا از توحید غافل شوی!

۱۰۰ بار بگو. بگو تا خوب بدانی که آن خدایی که این مقامی بس بزرگ به ما

ص: ۱۴

۱- ۲. «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أي شيء؟ فقال: من كل شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّته، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف»: الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، معانی الأخبار ص ۱۱، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹؛ «عن جمیع

بن عمرو، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أي شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء، فقال: وكان ثم شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف»: المحاسن ج ١ ص ٢٤١، الكافي ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٣، معاني الأخبار ص ١١، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٣١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٩.

داده است، بسی بزرگ و بزرگ تر است.

ما می خواهیم تو بزرگی خدا را تکرار کنی تا وقتی برای سخن آغاز کردیم و از خودمان برای حرف ها گفتیم، تو بدانی که همه آن مقام ها را خدا به ما داده است.

اکنون جلو بیا تا برای سخن بگوییم...

ص: ۱۵

این گونه خدا را یاد کنید

ما از خاندان پیامبر هستیم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می باشد.

فرشتگان نزد ما می آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

آیا دوست داری خاطره اُمّ ایمن را برایت نقل کنم؟

اُمّ ایمن یکی از زنان مدینه بود که به پیامبر و خاندان پیامبر بسیار علاقه داشت، او گاهی وقت ها به خانه فاطمه (سلام الله علیه) می رفت تا به او کمک کند. یک روز وقتی به خانه فاطمه (سلام الله علیه) رفت، نگاه کرد، دید فاطمه (سلام الله علیه) کنار آسیاب دستی خوابش برده است، هوا گرم بود و فاطمه (سلام الله علیه) روزه دار بود، از شدت خستگی، خواب به چشم او آمده بود.

اُمّ ایمن چیز عجیبی را دید، باور نمی کرد، دسته آسیاب خود به خود می چرخید، گهواره حسین (علیه السلام) هم تکان می خورد، گویا کسی هم مشغول ذکر گفتن بود.

اُمّ ایمن به سوی پیامبر آمد، ماجرا را تعریف کرد، پیامبر به او خبر داد که رمز و راز ماجرا چیست. این جبرئیل بود که آسیاب را می چرخاند تا گندم ها آرد بشوند و فاطمه (سلام الله علیه) بتواند با آن نان درست کند، میکائیل هم گهواره جناب حسین شده بود. اسرافیل هم به جای فاطمه (سلام الله علیه)، ذکر می گفت تا ثوابش برای فاطمه (سلام الله علیه) باشد.

آری! آن روز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، خادم فاطمه (سلام الله علیه) شده بودند، این سخن پیامبر توسست، قرآن می گوید که سخن پیامبر جز حق چیزی نیست.

خلاصه آن که فرشتگان نزد ما می آیند تا خدمتی بکنند و اجری ببرند، آنها به این کار افتخار می کنند. (۱)

حالا که سخن به اینجا رسید بگذار برایت بگویم که گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می آیند، نمی دانم شنیده ای که فرشتگان اولین شاگردان ما بوده اند، آنها از ما توحید را فرا گرفته اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم. (۲)

می دانم دوست داری برایت از این چهار جمله بیشتر بگویم، پس گوش کن:

جمله اول: سبحان الله

پاک و منزّه است خدا.

خدا یکتاست و هیچ همتایی ندارد، او هیچ کدام از ویژگی ها و صفات مخلوقات خود را ندارد. خدا بالاتر و والاتر از همه چیزی است که به ذهن تو می آید.

همه ویژگی هایی که تو در آفریده ها می بینی، برای خدا عیب و نقص حساب

ص: ۲۰

۳-۱. «فَأْتِيَتْ إِلَى بَابِ دَارِهَا، وَإِذَا أَنَا بِالْبَابِ مَغْلُوقٍ، فَنَظَرْتُ مِنْ شَقْوَقِ الْبَابِ، وَإِذَا بِفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ نَائِمَةً عِنْدَ الرَّحَى، وَرَأَيْتُ الرَّحَى تَدُورُ وَتَطْحَنُ الْبُرِّ، وَهِيَ تَدُورُ مِنْ غَيْرِ يَدٍ تَدِيرُهَا، وَالْمَهْدُ أَيْضاً إِلَى جَانِبِهَا وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَائِمٌ فِيهِ، وَالْمَهْدُ يَهْتَزُّ وَلَمْ أَرَ مِنْ يَهْزُهُ، وَرَأَيْتُ كَفّاً تَسْبِحُ لِلَّهِ قَرِيباً مِنْ كَفِّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ...؛ أَمَّا الطَّحَّانُ فَهُوَ جِبْرَائِيلُ، وَأَمَّا الَّذِي يَهْزُ مَهْدَ الْحُسَيْنِ

فهو ميكائيل، وأما الملك المسيح فهو إسرافيل»: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٩٨.

٢-٤. «قد روى لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدي - بيّض الله وجهه - أنه قال للحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام: أيّ شيء كنتم قبل أن يخلق الله عزّ وجلّ آدم عليه السلام؟ قال: كنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائكة التسييح والتهليل والتحميد»: علل الشرائع ج ١ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٥٧ ص ٣١١؛ «وبنا اهتدوا إلى معرفه الله وتسييحه وتهليله وتمجيده»: علل الشرائع ج ١ ص ٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٧، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦ و ج ٢٦ ص ٣٣٦.

می شود و خدا هم از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است.

سبحان الله یعنی تو خدای خود را از هر عیب و نقصی منزّه می دانی. تو فریاد می زنی که خدای من بالاتر از همه چیز است. او به چشم نمی آید، ذهن بشر از درک حقیقت او ناتوان است. خدای من به کسی ظلم نمی کند، خدای من، جاهل نیست، خدای من ناتوان نیست، خدای من هرگز از بین نمی رود... (۱)

جمله دوم: الحمد لله

حمد و ستایش از آن خداست.

خدای تو همه خوبی ها را دارد، تو هر چه خوبی تصور کنی، خدا آن خوبی را دارد، خدا مهربان است، بخشنده است. زیباست. گناهان بندگان خود را می بخشد، اوست که به بندگان خود روزی می دهد، اوست که هرگز کسی را ناامید نمی کند. او کسی است که توبه گناهکاران را قبول می کند... همین طور بگو، هر چه زیبایی به ذهن تو می آید درباره خدای خوبت بگو.

خدای تو همه خوبی ها را دارد، او مهربان، بخشنده، زیبا و... است و هر چه خوبی در این هستی می بینی، از آن خداست.

جمله سوم: لا اله الا الله

خدایی جز الله نیست.

تو باید همه بت ها را از وجود خود بیرون کنی. تو باید فقط خدا را پرستی. وقتی می گویی: «لا اله الا الله»، یعنی من فقط خدای یگانه را می پرستم.

هر چیز که بخواهد نقش خدا را برای بازی کند، تو آن را نفی می کنی، تو فقط خدای یگانه را می پرستی، همان که نامش «الله» است، همان خدایی را که نمی شود با چشم دید، خدایی که همه خوبی ها از آن اوست.

جمله چهارم: الله اکبر

خدا بزرگ تر از این است که به وصف بیاید. (۲)

آری! حقیقت خدا بالاتر و بالاتر از این است که به فهم و درک تو در آید.

ص: ۲۱

۱- ۵. «عن هشام الجوالیقی قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ: سبحان الله، ما يعني به؟ قال: تنزيهه». الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷؛ «سبحان الله هو تنزيهه، أي

إبعاده عن السوء وتقديسه»: تاج العروس ج ١٩ ص ١٠٦، لسان العرب ج ١٣ ص ٥٤٨، النهاية في غريب الحديث ج ٥ ص ٤٣.
٢-٦. «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أيّ شيء؟! فقال: من كلّ شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّته، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف»: الكافي ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٢، معاني الأخبار ص ١١، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩١، مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٣٦٦ و ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٣٢، فلاح السائل ص ٩٩؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، فقال: وكان ثمّ شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف»: المحاسن ج ١ ص ٢٤١، الكافي ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٣، معاني الأخبار ص ١١، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٣١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٩.

هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا و چگونگی او را درک کند.

سخن اینجا بود که فرشتگان نزد ما رفت و آمد دارند، آنها با ما مأنوس هستند، ما بودیم که به آنان درس توحید و یگانگی داده ایم، فراموش نکن که آن ها وقتی برای مأموریتی به روی زمین می آیند، ابتدا نزد ما می آیند.

فرض کن که تو حاجت مهمی داشته ای، به درگاه خدا راز و نیاز کرده ای و اکنون خداوند اراده کرده است تا حاجت تو را بدهد، خداوند فرشته ای را مأمور می کند تا تو را یاری کند و حاجت تو برآورده شود، آن فرشته قبل از آغاز مأموریت خود نزد ما می آید.

خلاصه آن که هر فرشته ای که از آسمان نازل می شود تا کاری را انجام دهد اول نزد ما می آید و مأموریت خود را به ما اطلاع می دهد. (۱)

حالا تو بنشین فکر کن، در این دنیای به این بزرگی، مأموریت هایی که فرشتگان انجام می دهند چقدر زیاد است، آیا کسی می تواند آنها را بشمارد؟ اصلاً آیا کسی از آنها خبر دارد؟

فرشتگان در واقع کارگزاران خدا در این دنیا هستند، هر جا بارانی می بارد، فرشتگان رحمت همراه آن باران هستند، هر جا نسیم بهاری می وزد، هر کجا خیر و برکتی را می بینی.

هر قطره بارانی که می بارد، فرشته ای همراه اوست، آن فرشتگان همه باید مأموریت خود را بر ما عرضه کنند.

شب قدر هم که فرا می رسد، فرشتگان نزد ما می آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود. (۲)

ص: ۲۲

۱- ۷. «ما من ملک یهبطه الله فی امرٍ ما یهبطه إلاّ- بدأ بالإمام فعرض ذلك علیه، وإنّ مختلف الملائکه من عند الله تبارک وتعالی إلى صاحب هذا الأمر»: الکافی ج ۱ ص ۳۹۴.

۲- ۸. «السلام علیکم یا أهل بیت النبوه، وموضع الرساله، ومختلف الملائکه...»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

وقتی خدا می خواهد سخنی یا پیامی را برای بندگان خود بگوید، آن را به ما می گوید، ما محل نزول پیام و سخن خدا هستیم، البته تو خود می دانی که گاه خدا با پیامبر خود سخن می گوید، آن سخن، همان قرآن است، قرآنی که کتاب آسمانی است.

ما که پیامبر نیستیم، محمد (صل الله علیه و آله) آخرین پیامبر خدا بود و بعد از آن دیگر هیچ پیامبری ظهور نخواهد کرد، آری! سخن خدا با ما، به معنای نزول قرآن یا دین جدید نیست.

گاهی خدا با بعضی از بندگان خود (که پیامبر هم نیستند) سخن می گوید، آیا حکایت مادر موسی را شنیده ای؟

خدا در قرآن می گوید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ...).

ما به مادر موسی وحی کردیم که موسی را در صندوقی قرار بده و او را در دریا بیانداز. (۱)

آیا مادر موسی، پیامبر بود؟ نه، او بنده خوب خدا بود، وقتی خدا با مادر موسی، سخن می گوید، دیگر از این سخن تعجب نکن که خدا با ما هم سخن می گوید.

آری! گاهی خدا بدون هیچ واسطه ای با خود ما سخن می گوید و قلب ما پیام

ص: ۲۳

و سخن خدا را دریافت می کند. (۱)

آیا دوست داری برایت یک خاطره ای را نقل کنم؟

روز جنگ خیبر بود، سال هفتم هجری. پیامبر به جنگ یهودیان خیبر رفته بود، یکی از روزها پیامبر سراغ علی (علیه السلام) را گرفت، آن روز علی (علیه السلام) بیمار بود و چشم او به سختی درد می کرد. (۲)

آن روز پیامبر دست خود را به چشم او کشید و دعا خواند و علی (علیه السلام) شفا گرفت. (۳)

بعد از آن، پیامبر پرچم لشکر اسلام را به دست علی (علیه السلام) داد و برای پیروزی او دعا نمود و به او فرمود: «علی جان! وقتی که قلعه خیبر را فتح نمودی، لحظه ای صبر و درنگ کن که خدا دستور داده است تا این خواسته را از تو بنمایم».

علی (علیه السلام) به سوی میدان حرکت کرد، مرحب به جنگ او آمد، همان که پهلوان عرب بود و شجاعتش زبانزد همه بود. بین علی و مرحب جنگ آغاز شد و بعد از لحظاتی این مرحب بود که بر روی خاک افتاده بود. (۴)

علی به سوی درب قلعه رفت و با قدرتی عجیب آن را از جا کند. (۵)

در این هنگام علی به یاد سخن پیامبر افتاد، او در جای خود ایستاد، این ایستادن به طول کشید. هیچ کس نمی داند چه اتفاقی افتاده است. چرا علی در میان میدان ایستاده است؟

یکی از مسلمانان نزد پیامبر رفت و از او چنین می گوید: «علی را دیدم که در میانه میدان، ایستاده بود»، پیامبر در پاسخ می گوید: «در آن لحظه، خدا با علی سخن می گفت».

آری! روز جنگ خیبر خدا با علی (علیه السلام) سخن گفت همانطور که در جنگ حنین و تبوک هم با او سخن گفت. (۶)

ص: ۲۴

۱- ۱۰. «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ منَّا لمن يعاين معاینه، وإنَّ منَّا لمن ينقر في قلبه كيت وكيت»: بصائر الدرجات ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۲۷۰ و ج ۲۵ ص ۵۱ و ج ۲۶ ص ۱۹، ۵۴، ۸۷.

۲- ۱۱. «جیوونی بعلی بن ابی طالب: الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۵، كشف الغمه ج ۱ ص ۲۱۳.

۳- ۱۲. «فتفل فی عینیه، ففتحهما فی الوقت ما بها من عله»: شرح الأخبار ج ۱ ص ۱۴۸، وراجع: الأمالی للمفید ص ۵۷، الأمالی للطوسی ص ۱۷۱.

۴- ۱۳. «وانهزم اليهود وهم يقولون: قُتل مرحب قُتل مرحب»: الأمالی للطوسی ص ۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۹.

۵- ۱۴. «وفی حمل أمير المؤمنين عليه السلام الباب يقول الشاعر: إنَّ امرأاً حمل الرتاج بخيبر / يوم اليهود بقدره لمؤاد / حمل الرتاج

رتاج باب قموصها...»: الإرشاد ج ١ ص ١٢٩، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٦، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٧ و ج ٤١ ص ٢٨١، الغدير ج ٦ ص ٣٥٩، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٧٢.

١٥-٦. «عن أبي رافع قال: لَمَّا دعا رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام يوم خيبر ففعل في عينيه، قال له: إذا أنت فتحتها فقف بين الناس، فإنَّ الله أمرني بذلك. قال أبو رافع: فمضى عليّ عليه السلام وأنا معه، فلَمَّا أصبح افتتح خيبر، ووقف بين الناس، وأطال الوقوف، فقال الناس: إنَّ عليّاً عليه السلام يناجي ربّه، فلَمَّا مكث ساعه أمر بانتهاب المدينة التي فتحها. قال أبو رافع: فأتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: إنَّ عليّاً عليه السلام وقف بين الناس كما أمرته، قال قوم منهم: يقول إنَّ الله ناجاه، فقال: نعم يا رافع، إنَّ الله ناجاه يوم الطائف ويوم عقبه تبوك ويوم حنين»: بصائر الدرجات ص ٤٣١، الاختصاص ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ١٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٤٠، غايه المرام ج ٥ ص ٢٤٧.

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به درِ خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی دانم این مطلب را شنیده ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود، ۹۹ قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقیمانده را میان همه آفریده های خود تقسیم نمود. (۱)

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم.

ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطف می بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ کس نمی تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این که لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم که بر بندگان خدا نازل می شود.

ما مهربانی در حق دیگران را به بالاترین حد خود رسانده ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ کس نمی تواند تصور کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

ما اقبانوس مهربانی و عطف هستیم، ما حتی با دشمنان خود نیز مهربانی

ص: ۲۵

۱ - ۱۶. «عن الرضا، عن أبيه، عن جدّه عن جعفر بن محمد عليهم السلام، في قوله: «وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ»، قال: المختصّ بالرحمة نبيّ الله ووصيّه صلوات الله عليهما، إنّ الله خلق مئة رحمة، تسعة وتسعون رحمة عنده مذخوره لمحمد صلي الله عليه و آله و عليّ عليه السلام و عترتهما، ورحمة واحده على سائر الموجودين»: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۶۲.

می کنیم، آیا حکایت زیر را شنیده ای؟

سحرگاه روز نوزدهم ماه رمضان سال چهلم بود و علی (علیه السلام) به نماز ایستاده بود، وقتی او به سجده رفت، ابن ملجم به سوی او حمله نمود و با شمشیر فرق او را شکافت. محراب مسجد کوفه با خون سر علی (علیه السلام) رنگین شد.

علی (علیه السلام) را به خانه بردند و برای او طیب آوردند، طیب بعد از دیدن زخم سر علی (علیه السلام) دستور داد تا شیر به او بدهند. علی از هوش رفته بود، همه فرزندان او، گرد بستر او نشستند، اشک از چشمان آنها جاری بود، بعد از مدتی، علی (علیه السلام) به هوش آمد، برای او ظرف شیری آوردند، اما او از خوردن آن صرف نظر کرد. حسن (علیه السلام) رو به پدر کرد و گفت: «پدر جان! شیر برای شما خوب است. آن را میل کنید».

علی (علیه السلام) در پاسخ گفت: «پسرم! من چگونه شیر بخورم در حالی که ابن ملجم شیر نخورده است؟ او اسیر ماست، باید هر چه ما می خوریم به او هم بدهیم تا میل کند، نکند او تشنه باشد، نکند او گرسنه باشد».

حسن (علیه السلام) دستور داد تا برای ابن ملجم شیر ببرند. ابن ملجم ظرف شیر را گرفت و آن را نوشید. (۱)

ما خزانه داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می گرفت ما را به عنوان خزانه داران علم خود به آنها معرفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی کنیم. حتما شنیده ای که مردی از دمشق به مدینه آمد، دستگاه تبلیغات معاویه کاری کرده بود که آن مرد بغض و کینه حسن (علیه السلام) به دل

ص: ۲۶

۱- ۱۷. «فَلَمَّا أَفَاقَ نَاوله الحسن عليه السلام قَعْباً من لبن، فشرب منه قليلاً، ثم نَحاه عن فيه وقال: احمَلوه إلی أسيركم. ثم قال للحسن عليه السلام: بحقّي عليك يا بُني إلاً ما طَبِيتم مطعمه ومشربه، وارفقوا به إلی حين موتي، وتطعمه ممّا تأكل، وتسقيه ممّا تشرب وتكون أكرم منه. فعند ذلك حملوا إلیه اللبن وأخبروه بما قال أمير المؤمنين عليه السلام في حقّه، فأخذ اللعين وشربه»: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۹.

گرفته بود، وقتی او با حسن (علیه السلام) روبرو شد، شروع به دشنام دادن نمود، حرف های بسیار زشتی زد، حسن (علیه السلام) که سخنان آن مرد را می شنید، صبر کرد تا دشنام های او خاتمه یابد، سپس حسن (علیه السلام) به او سلام کرد، و به چهره اش لبخند زد و گفت: ای مرد عرب! فکر می کنم که در شهر ما غریب هستی، گویا تشنه و گرسنه هستی و جا و مکانی نداری، شاید هم پول تو تمام شده است. آیا مهمان ما می شوی که خانه ما، خانه خودت است، آنجا غذایی گوارا خواهی یافت، ما مهمانان خود را گرامی می داریم...

مرد عرب باور نمی کرد که چنین چیزی را بشنود، او هر چه فحش و ناسزا بلند بود، به حسن (علیه السلام) گفته بود و اکنون می دید که حسن (علیه السلام) او را به مهمانی خود دعوت می کند.

همه دیدند که او بی اختیار اشک از چشمانش جاری شده است و چنین می گوید: آقای من! مرا ببخش که من گمراه بودم و نادان. بعد از آن بود که او از یاران واقعی حسن (علیه السلام) شد. (۱)

جود و بخشش را به نهایت رسانیده ایم، ما کریم هستیم و همه کرم و جود ما را به چشم دیده اند و با آن آشنا هستند.

ما رهبر و پیشوای مردم هستیم و خداوند از آنها خواسته است که از ما پیروی کنند تا به شاهراه هدایت رهنمون شوند.

وقتی تو به این دنیا نگاه می کنی، نعمت های زیادی را می بینی، بدان که اختیار همه این نعمت ها به دست ما می باشد، این ما هستیم که به اذن خدا، نعمت ها و برکت ها را به مردم عنایت می کنیم. ما صاحب همه نعمت ها می باشیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود ما می باشد، ما اساس

ص: ۲۷

۱- ۱۸. «كان شامياً راه راکباً، فجعل يلعنه والحسن لا يردّ، فلما فرغ أقبل الحسن عليه وضحك وقال: أيها الشيخ، أظنك غريباً، ولعلك شبّهت، فلو استعتبتنا أعتبناك، ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا حملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت عرياناً كسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنياك، وإن كنت طريداً آويناك، وإن كان لك حاجة قضيناها لك، فلو حرّكت رحلك إلينا وكن ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً ومالاً كبيراً. فلما سمع الرجل كلامه بكى ثم قال: أشهد أنّك خليفه الله في أرضه، الله أعلم حيث يجعل رسالاته، وكنّت أنت وأبوك أبغض خلق الله إليّ، والآن أنت أحبّ خلق الله إليّ. وحوّل رحله إليه، وكان ضيفه إلى أن ارتحل، وصار معتقداً لمحبتهم»: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۸۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۴۴.

زیبایی ها و خوبی هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می بینی.

و نکته مهم تر این که ما سرور و آقای همه بندگان خوب خدا هستیم که خدا به ما این مقام را عنایت کرده است، این ما هستیم که مردم را به سوی سعادت راهنمایی می کنیم و سرپرستی امور آنها را به عهده داریم.

ما همچون ستون های محکمی هستیم که مانع فروپاشی جهان می شویم، اگر ما نباشیم، زمین و زمان برهم می ریزد، آری! اگر برای لحظه ای، زمین از حجت خدا خالی بماند، این نظام هستی به هم می ریزد.

ما دروازه های ایمان هستیم، اگر می خواهی به سوی ایمان واقعی رو کنی باید به سوی ما رو کنی و به ما توجه نمایی، حقیقت ایمان را باید از ما فرا بگیری، برای رسیدن به سعادت، باید راه را بیمایی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می خواهی حکایت موسی (علیه السلام) را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی ببری؟

روزی از روزها، موسی (علیه السلام) از مکانی عبور می کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، موسی از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی (علیه السلام) چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی کنم، اگر او می خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده ام تا بندگان من از راهی که گفته ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این که راه دیگری را بیاید و از راه ایمان روی برگرداند. (۱)

ص: ۲۸

۱- ۱۹. «عن علی بن الحسین قال: مرّ موسی بن عمران - علی نبینا وآله وعلیه السلام - برجلٍ وهو رافع یدیه إلى السماء یدعو الله، فانطلق موسی فی حاجته فغاب سبعة أيام ثم رجع إليه وهو رافع یدیه إلى السماء، فقال: یا ربّ، هذا عبدك رافع یدیه إليك یسألک حاجته ویسألک المغفره منذ سبعة أيام لا تستجیب له. قال: فأوحی الله إليه: یا موسی، لو دعانی حتّی تسقط یداه أو تنقطع یداه أو ينقطع لسانه، ما استجبت له حتّی یأتینی من الباب الذی أمرته»: المحاسن ج ۱ ص ۲۲۴، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۵۷، الجواهر السنیة ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۳ و ج ۱۳ ص ۳۵۵.

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی، خدا صدایت را می شنود و تو را قبول می کند، اما اگر راهی غیر از راه ما بیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ کس غیر ما آن را نمی داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب خودش، انتخاب نموده است و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمد (صل الله علیه و آله) هستیم. (۱)

ص: ۲۹

۱ - ۲۰. «السلام علیکم یا أهل بیت النبوة وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة وخزان العلم، ومنتهی الحلم وأصول الكرم، وقاده الأمم وأولياء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار، وساسه العباد وأركان البلاد، وأبواب الإیمان وأمناء الرحمان، وسلاله النبیین وصفوه المرسلین، وعتره خیره رب العالمین، ورحمه الله وبرکاته...»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی ها را روشن می کنیم و مردم را از گمراهی نجات می دهیم. ما همچون علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می دهیم. ما صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان هم به ما پناه می آورند.

روز قیامت که سخت ترین روز برای همه می باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما یافت نمی کنی.

ما وارث همه پیامبران هستیم، هر آنچه خدا به پیامبران عنایت کرده است، همه آنها نزد ماست، عصای حضرت موسی (علیه السلام)، پیراهن ابراهیم (علیه السلام)، انگشتر سلیمان (علیه السلام) و... همه در پیش ماست. همه دانش و علمی که نزد آنها بوده است، نزد ما هم هست، همه زیبایی ها و خوبی هایی که آنان داشته اند، می توانی آن را نزد ما بیابی.

* * *

خوب است در اینجا برای از عصای موسی (علیه السلام) بگویم، وقتی که حکومت ما فرا برسد و ایام ظهور فرا برسد، آن روز تو می توانی عصای موسی (علیه السلام) را نزد

مهدی (علیه السلام) بیابی.

آن روز، مهدی (علیه السلام) به یارانش دستور می دهد تا از مکه به سوی مدینه حرکت کنند، در میانه راه لشکر او تشنه می شوند، او عصای موسی را در دست دارد، حتما در قرآن خوانده ای که خدا به موسی می گوید که عصای خود را بر سنگ بزن و از دل سنگ آب گوارا جاری می شود. آن روز هم عصای موسی در دست مهدی (علیه السلام) است، او عصای خود را به سنگی بزرگ می زند و آب گوارا جاری می شود، آبی که از آن سنگ می جوشد هم تشنگی را برطرف می کند و هم نیاز انسان را به غذا! (۱)

می دانم دوست داری از پیراهن ابراهیم (علیه السلام) هم برایت بگویم.

هنگامی که نمرود می خواست ابراهیم (علیه السلام) را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. به خاطر همین لباس، ابراهیم (علیه السلام) در آتش نسوخت. (۲)

این لباس نسل به نسل گشت، روزی هم از آن یوسف گشت و برای همین به آن پیراهن یوسف هم می گویند، این پیراهن به پیامبر اسلام به ارث رسید و اکنون نزد ما می باشد. (۳)

روزی هم که مهدی (علیه السلام) ظهور کند، آن پیراهن را به تن خواهد نمود، آری! خدا با همان پیراهنی که ابراهیم (علیه السلام) را یاری کرد، مهدی (علیه السلام) را هم یاری خواهد نمود. (۴)

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می توانی در ما بیابی، ما محل ظهور این صفات خدایی در این دنیا هستیم، قدرت خدا بی اندازه است، علم او هم همین طور بی اندازه است، همه صفات و خوبی های خدا حد و اندازه ندارد، اما تو می توانی آن مقدار از صفات خدا را (که می شود در این دنیا جلوه کند)، در

ص: ۳۱

۱- ۲۱. «تسیل کلّ عین فی جدولٍ إلی سبط، کانوا ستمئه ألف»: تفسیر البیضاوی ج ۱ ص ۳۲۹، مجمع البحرین ج ۱ ص ۴۶۲؛ «عن الإمام الباقر علیه السلام: ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وقر بعير، فلا ينزل منزلاً إلا أنبعث عين منه...»: بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الکافی ج ۱ ص ۲۳۱، کمال الدین ص ۶۷۰، الغیبه للنعمانی ص ۲۴۴.

۲- ۲۲. الإمام الصادق علیه السلام: «إن إبراهيم لما أوقدت النار، أتاه جبرئيل بثوبٍ من ثياب الجنة فألبسه إياه، فلم يضربه معه حرٌّ ولا برد»: بصائر الدرجات ص ۲۰۹، الکافی ج ۱ ص ۲۳۲.

۳- ۲۳. الإمام الصادق علیه السلام: «وكلّ نبي ورث علماً أو غيره، فقد انتهى إلى محمدٍ وآله»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۳، کمال

الدين ص ١٤٢.

٤-٢٤. «إنّ القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف...»: كمال الدين ص ١٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٦٤.

وجود ما بیابی، ما محل ظهور صفات خدا هستیم، ما از خودمان هیچ نداریم، هر چه داریم، خدا به ما داده است، ما همچون آینه ای هستیم که تو می توانی صفات و زیبایی های خدا را در وجود ما بیابی. هیچ موجودی به اندازه ما این همه زیبایی را در خود جای نداده است، برای همین اگر تو به دنبال علم خدا هستی، به علم ما نگاه کن، اگر می خواهی قدرت خدا را ببینی، قدرت ما را نگاه کن.

ما «حجت خدا» هستیم، خوب است در اینجا معنای این کلمه را بیشتر توضیح داده شود:

حتما برای تو پیش آمده است که تلاش کرده ای برای شخصی که سخن تو را قبول ندارد، دلیلی بیاوری، آن دلیل تو، همان حجت توست. وقتی تو برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می آوری، در زبان عربی، به این دلیل تو، «حجت» می گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که ما را «حجت خدا» می گویند، یعنی ما دلیل و برهان خدا هستیم، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت ما را قبول کنند و از ما پیروی کنند، هر کس از ما اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با ما دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است. (۱)

ص: ۳۲

۱- ۲۵. «السلام علی أئمة الهدی ومصابیح الدجی، وأعلام التقی وذوی النهی، وأولی الحجی وکھف الوری، وورثه الأنبیاء، والمثل الأعلى والدعوه الحسنی، وحجج الله علی أهل الدنیا والآخرة والأولی، ورحمه الله وبرکاته»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

هر کس می خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را بیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، اما با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی برکت هستید، آن را نزد ما می یابی که خدا ما را جایگاه برکت خود قرار داده است، حتما می دانی که برکت چیست؟ برکت همان خوبی و خیری است که ماندگار و باقی است. بعضی از نعمت های خدا هستند که دوام ندارند و اثر آن هم باقی نمی ماند، این ها نعمت هستند، اما برکت ندارند، تو باید به دنبال خوبی ها و نعمت هایی باشی که دوام دارند و اثر آن باقی می ماند.

وقتی به سوی ما رو می کنی، برکت خدا را می یابی، به هر کس برکتی رسیده است، از وجود ما بوده است، هر کس که بهره ای از برکت برده است، باید بداند که اصل آن برکت از ما بوده است.

خلاصه آن که اگر در جستجوی برکت هستی، به سوی ما بیا که خدا همه برکت ها را نزد ما قرار داده است.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

* * *

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به جز قلب های ما یافت نمی شود، خداوند اسرار خود را در قلب های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

به خدا قسم، نزد ما اسراری است که هیچ فرشته و هیچ پیامبری طاقت و توان تحمل آن را ندارد. آری! ما حافظان رازهای خداوند هستیم، خدا ما را به اسراری آگاه ساخته است که هیچ کس غیر از ما از آن اطلاع ندارد، زیرا کسی غیر از ما تاب تحمل این اسرار را ندارد.

اکنون می خواهیم برای خاطره ای را از میثم تمیاز بگوییم، حتما نام او را شنیده ای. همان کسی که از یاران باوفای حضرت علی (علیه السلام) بود و به جرم محبت به آن حضرت بر سر دار رفت.

شبی از شب ها میثم همراه حضرت علی (علیه السلام) بود، آنها از شهر کوفه بیرون رفتند، ساعتی گذشت و آنها از شهر دور شده بودند، در این هنگام، علی (علیه السلام) به میثم گفت همین جا بایست، سپس با چوبی که در دست داشت دور میثم را یک خطی کشید، آنگاه علی (علیه السلام) به میثم گفت: تو در همین جا بمان و از این دایره ای که دورت کشیده ام، عبور مکن، من بعد از مدتی به سوی تو باز خواهم گشت.

میثم نگاه کرد، دید که علی (علیه السلام) در دل تاریکی فرو رفت، لحظاتی گذشت، میثم نگران شد، نکند خطری مولای مرا تهدید کند؟ او با خود چنین فکر می کرد:

چرا در این تاریکی شب، مولای خود را تنها گذاشته ام؟ نکند دشمنان به مولای من حمله کنند و او را به شهادت برسانند؟ اگر اتّفاقی برای آقای من روی بدهد، من چه عذری نزد خدا خواهم داشت؟ باید هر طور شده است به دنبال مولای خود بروم، باید او را یاری کنم، باید بروم.

سرانجام میثم از محدوده ای که علی (علیه السلام) برای او قرار داده بود، خارج شد، او در تاریکی جلو رفت، در جستجوی مولای خود سراسیمه می رفت، تا این که در زیر نور ضعیف ماه، کنار چاهی مولای خود را یافت که او سر به چاه نموده و با چاه سخن می گفت. حضرت علی (علیه السلام) متوجّه شد کسی به آن اطراف آمده است، سر خود را از چاه بیرون آورد و گفت:

-- کیستی؟

-- من هستم. میثم.

-- ای میثم! مگر به تو نگفتم که به دنبال نیایی!

-- مولای من! ترسیدم که دشمنان به شما حمله کنند، دلم آرام نگرفت، دست خودم نبود، چه کنم؟

-- میثم! آیا از سخنان من چیزی شنیدی؟

-- نه، آقای من!

-- در سینه من حرف ها و اسراری است که گاه سینه ام را تنگ می کند، برای همین من آن اسرار را برای چاه می گویم... (۱)

آری! میثم آن شب فهمید که مولای او اسراری در سینه دارد که هیچ کس شایستگی شنیدن آن را ندارد.

ما به همه علوم و حقایق قرآن آگاهی داریم، ما برترین و بهترین مفسران قرآن هستیم، ما جانشینان پیامبر می باشیم و از نسل او هستیم. ما فرزندان پیامبر هستیم. (مقصود امام حسن (علیه السلام) تا حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد، اما

ص: ۳۵

۱- ۲۶. «اصحربى مولای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - ليله من اللیالی، فخرج من الکوفه، وانتهی إلى مسجد جعفری، فتوجّه إلى القبلة وصلّى أربع رکعات، فلمّا سلّم وسبّح وبسط کفّیه، قال: إلهی، کیف أدعوك وقد عصیتک وکیف لا أدعوك وقد عرفتک!... وقام فخرج وأتبعته حتّى خرج إلى الصحراء... راجع: فضل الکوفه ومساجدها ص ۶۵، المزار

لاين المشهدى ص ١٥٣، المزار للشهيد الأوّل ص ٢٧٥، بحار الأنوار ج ٤٠ ص ٢٠٠ و ج ٩٧ ص ٤٥٢.

حضرت علی(علیه السلام)، پسر عمو و داماد پیامبر است).

بعضی ها می گویند که پیامبر هیچ نسلی از طرف پسران خود نداشته است، همه پسران پیامبر در کودکی از دنیا رفته اند، هیچ کس نباید خود را فرزند پیامبر معرفی کند، فاطمه(سلام الله علیه) دختر پیامبر است، اما چون فرزندان فاطمه(سلام الله علیه)، نسلشان از طرف مادر به پیامبر می رسد، برای همین فرزندان فاطمه(سلام الله علیه)، نباید خود را فرزندان پیامبر بنامند.

این سخن کسانی است که می خواهند خوبی ها و فضائل ما را انکار کنند. اما به حکم قرآن، ما فرزندان پیامبر هستیم.

حتما دوست داری بدانی که از کدام آیه قرآن این نکته استفاده می شود، خوب است به تاریخ مراجعه کنی و حکایت ابن یعمر را بخوانی.

* * *

روز عید قربان است، همه مردم برای خواندن نماز عید جمع شده اند، همه منتظر هستند تا حاکم عراق بیاید و آنها نماز را پشت سر او بخوانند، بعد از لحظاتی همه از جا بلند می شوند، حجاج می آید و نماز را آغاز می کند، آری! او امروز حاکم عراق است.

بعد از نماز دوستان او گرد او جمع می شوند، او در حالی که لبخند می زند می گوید: امروز روز عید قربان است، باید امروز مردی از اهل عراق را قربانی کنم و خون او را بر روی زمین بریزم!

حجاج، حاکم خونریزی است که با شیعیان دشمنی دارد، او خون شیعیان زیادی را ریخته است، هیچ کس نمی داند امروز قرعه به نام چه کسی افتاده است.

سکوت همه جا را فرا می گیرد، حجاج دستور می دهد تا ابن یعمر را بیاورند. آنجا را نگاه کن، آن پیرمرد را که با دست های بسته می آورند، همان ابن یعمر است که حجاج می خواهد خون او را در این روز عید بریزد.

ص: ۳۶

خدایا! مگر گناه او چیست؟ چرا حجاج می خواهد او را به قتل برساند؟

حجاج دستور می دهد تا جلاد مخصوص او بیاید، همه چیز آماده می شود. اکنون حجاج رو به ابن یَعْمُر می کند و می گوید:

-- تو همان کسی هستی که می گویی رهبر مردم عراق هستی؟

-- من دانشمندی از دانشمندان این کشور هستم.

-- شنیده ام که تو حسن و حسین را به عنوان فرزندان پیامبر معرفی کرده ای.

-- آری! من آنها را فرزندان پیامبر می دانم و این عقیده ای است که قرآن آن را تأیید می کند.

-- چه حرف هایی می زنی؟ کدام آیه قرآن به این معنی دلالت دارد؟

-- به من مهلت بده تا برایت بگویم.

-- اگر جواب درستی بدهی به تو ده هزار سکه نقره جایزه خواهم داد، اما اگر نتوانی جواب بدهی، امروز خون تو را خواهم ریخت.

-- ای حجاج! بگو بدانم آیا این آیه قرآن را خواندی: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...)^(۱)

-- آری.

-- بگو بدانم منظور از این آیه چیست؟

-- خدا در این آیه می گوید که داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

-- ای حجاج! آیا می شود آیه بعد آن را برایم بخوانی؟

-- (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...).

-- معنای این جمله که خواندی چه می شود؟

-- معلوم است. خدا می گوید که زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

-- ای حجاج! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

-- چه حرف ها می زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر

-- خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می رسد، پس معلوم می شود قرآن، عیسی را که فرزند دختر ابراهیم است، فرزند ابراهیم می داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می شود. اکنون می خواهم بپرسم، چطور می شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا حسن و حسین، فرزندان پیامبر نباشند؟ آیا فاصله مریم به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه به پیامبر؟ مریم با چندین واسطه به ابراهیم می رسد و خدا فرزند مریم را فرزند ابراهیم معرّفی می کند، امّا فاطمه، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه ای نیست، آیا باز هم می گویی که حسن و حسین فرزندان پیامبر نیستند؟

حجاج دیگر هیچ نمی تواند بگوید، او در مقابل همه اطرافیان خود سرافکنده شده است، او نمی تواند هیچ جوابی به ابن یعمر بدهد، چاره نیست، حجاج دستور می دهد تا ابن یعمر را آزاد کنند و ده هزار سکه نقره بیاورند و به او بدهند تا زود از جلو چشم او دور شود.

وقتی ابن یعمر می رود، حجاج دستور می دهد تا شتری را قربانی کنند، و سپس به اطرافیان خود می گوید تا سفره را پهن کنند تا مهمانان غذا بخورند، ولی هیچ کس دیگر او را خندان نمی بیند، او از جواب دندان شکن ابن یعمر خشمناک است. (۱)

ص: ۳۸

۱- ۲۸. «السلام علی محالّ معرفه الله، و مساکن برکه الله، و معادن حکمه الله، و حفظه سرّ الله، و حمله کتاب الله، و أوصیاء نبیّ الله، و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمه الله وبرکاته»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. کنت بواسطه، و کان یوم أضحی، فحضرت صلاه العید مع الحجاج، فخطب خطبه بلیغه، فلما انصرف جاءنی رسولہ، فأتیتہ، فوجدته جالساً مستوفزاً، فقال: یا شعبی، هذا یوم الأضحی، وقد أردت أن أضحی فیہ برجلٍ من أهل العراق، فأحببت أن تسمع قوله، فتعلم أنّی قد أصبت الرأی فیما أفعل به. فقلت: أيها الأمير! أفتری أن تستنّ بسنّه رسول الله صلی الله علیه و آله و تضحی بما أمر أن یضحی به، و تفعل ما فعله، و تدع ما أردت أن تفعله به فی هذا الیوم العظیم إلی غیره؟! قال: یا شعبی، إن إذا سمعت ما یقول صوّبت رأیی فیہ لکذبه علی الله و علی رسولہ صلی الله علیه و آله و إدخاله الشبهه فی الإسلام، قلت: أفیری الأمير أن یعیننی عن ذلك؟ قال: لا بدّ من ذلك... فقال یحیی للحجاج: قول الله عزّ وجلّ: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ»، من عنی بذلك؟ قال الحجاج: إبراهیم، قال یحیی: فداود و سلیمان من ذرّيته؟ قال: نعم، قال یحیی: و من نصّ الله عزّ وجلّ علیه بعد هذا أنّه من ذرّيته؟ فقرأ الحجاج: «وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». قال یحیی: و من؟ فقرأ الحجاج: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى». قال یحیی: و من أين کان عیسی من ذرّیه إبراهیم و لا أب له من صلبه؟ قال: من قبل أمّه، قال یحیی: فمن أقرب رحماً، مریم من إبراهیم، أم فاطمه من محمّد، أم الحسن و الحسين منه، أم عیسی من إبراهیم.... شرح الأخبار ج ۳ ص ۹۲، کنز الفوائد ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۴۷، أعیان الشیعه ج ۱۰

ما کسانی هستیم که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم و همه را به سوی خدا می‌خوانیم، ما پرچمدار توحید و خداپرستی هستیم و دوست داریم که همه بندگیِ خدای یگانه بنمایند و هرگز به شرک و کفر آلوده نشوند.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می‌دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می‌دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه‌ای تردید نمی‌کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما هم همه تلاش می‌کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبت خداست و در همه جهان هستی، هیچ کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می‌شود ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبت خدا گردیم.

آری! آن کس که شیرینی محبت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی جوید.

ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می کنیم، به آنان می گوئیم که خدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می آید.

ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرامی داشته است و ما جز سخن خدای خود چیزی نمی گوئیم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی کنیم.

اکنون می خواهیم برای تو خاطره ای نقل کنم تا تو بدانی که ما چگونه در مقابل دستورات خدا تسلیم هستیم:

آخرین روزهای زندگی پیامبر است و او در بستر بیماری است، حضرت علی (علیه السلام) کنار پیامبر نشسته است، اشک در چشمان علی حلقه زده است، در این هنگام، جبرئیل نازل می شود، او برای مأموریت ویژه ای آمده است: «ای محمد! دستور بده تا همه از نزد تو بروند و فقط علی (علیه السلام) بماند».

پیامبر از همه می خواهد تا از اتاق خارج شوند، اکنون جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید: «ای محمد! خدایت سلام می رساند و می گوید: این عهد نامه باید به دست وصی و جانشین تو برسد».

جبرئیل نامه را به پیامبر می دهد و پیامبر آن را به حضرت علی (علیه السلام) می دهد و از او می خواهد تا آن را به دقت بخواند. (۱)

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به حضرت علی (علیه السلام) می کند و می گوید:

-- ای علی، آیا از این عهد نامه که خدا برایت فرستاده آگاه شدی؟ آیا به من

ص: ۴۰

۱- ۲۹. «قبضه وصیّه وضمانه علی ما فیها، علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران علیهما السلام، وعلی ما ضمن وأدی وصی عیسی بن مریم، وعلی ما ضمن الأوصیاء قبلهم علی أنّ محمّداً أفضل النبیین...»: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۲.

قول می دهی که به آن عمل کنی .

-- آری ، پدر و مادرم به فدای شما باد ، من قول می دهم به آن عمل کنم.

-- علی جان ، در این عهد نامه آمده است که تو باید بر همه سختی ها و بلاها صبر کنی ، علی جان! بعد از من ، مردم جمع می شوند حقّ تو را غصب می کنند و به ناموس تو بی حرمتی می کنند ، تو باید در مقابل همه این ها صبر کنی !

-- چشم! من در مقابل همه این سختی ها و بلاها صبر می کنم .(۱)

چه کسی باور می کند که مسلمانان برای آتش زدن خانه حضرت علی (علیه السلام) جمع شوند و در خانه او را آتش بزنند و ریسمان بر گردن او ببندازند و او را به سوی مسجد بکشانند و جلو چشم او ناموسش را با تازیانه بزنند ؟

اکنون علی (علیه السلام) به سجده رفته است و در سجده با خدای خویش سخن می گوید : «من قبول کردم و به آن راضی هستم» .(۲)

علی (علیه السلام) در مقابل همه این بلاها صبر خواهد نمود، چون خدا او را به صبر فرمان داده است، آری در آن روزهای سخت، فقط صبر علی (علیه السلام) می تواند اسلام را حفظ کند. اگر صبر علی (علیه السلام) نباشد دشمنان اسلام ، اصل و اساس اسلام را نابود خواهند کرد. علی (علیه السلام) تا دیروز در همه جنگ ها با شمشیر خود اسلام را زنده می کرد ، فردا باید با صبر خود اسلام را زنده نگه دارد .

ما رهبرانی هستیم که شما را به سوی خدا می خوانیم، ما آماده ایم تا شما را به خدا برسانیم، ما راه رسیدن به خدا هستیم، اگر در جستجوی هدایت هستید، از ما پیروی کنید.

ص: ۴۱

۱- ۳۰. «لكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه و آله الأمر ، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً ، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة ، فقال جبرئيل : يا محمد ، مرّ بإخراج من عندك إلا وصيتك ليقبضها منا ، وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامناً لها ، يعني علياً عليه السلام. فأمر النبي صلى الله عليه و آله بإخراج من كان في البيت ما خلا علياً ، وفاطمة فيما بين الستر والباب ، فقال جبرئيل عليه السلام : يا محمد ، ربّيك يُقرئك السلام ويقول : هذا كتاب ما كنت عهدت إليك ، وشرطت عليك... : الكافي ج ۱ ص ۲۸۱ ، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹ ، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۷۸.

۲- ۳۱. «قد عهدتُ إليك ، أحدث العهد لك بمحضر أميني رب العالمين : جبرئيل وميكائيل ، يا عليّ ، بحقهما عليك إلا أنفذت وصيتي علي ما فيها ، وعلى قبولك إياها بالصبر والورع على منهاجي وطريقي... وإذا حضرتك الوفاة فأوص وصيتك إلي من بعدك علي ما أوصيك...» : بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹.

خدا ما را به عنوان آقا و مولای بندگان خود انتخاب نموده است، ما دین خدا را از تحریف ها و کج روی ها حفظ می کنیم، ما از دوستان و شیعیان خود حمایت می کنیم، در موقع سختی ها آنها را تنها نمی گذاریم، ما به یاری آنها می آییم.

اکنون این حکایت را بشنو تا بدانی که ما هرگز دوستان خود را رها نمی کنیم:

یک روز امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود رو کرد و گفت:

-- آیا می دانی که شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند.

-- مولای من! شیعه شما چه کسانی را می بیند؟

-- شیعه ما، در لحظه آخر، پیامبر و علی (علیه السلام) را می بیند.

-- آیا پیامبر و علی (علیه السلام) با مؤمن سخنی هم می گویند؟

-- آری! پیامبر و علی (علیه السلام)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدا می آید و کنار مؤمن می نشیند و علی (علیه السلام) در پایین پای مؤمن، می نشیند. آن وقت پیامبر به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می گوید: ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من پیامبر هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم!

-- مولای من! آیا علی (علیه السلام) هم سخنی می گوید؟

-- بعد از آن پیامبر از کنار مؤمن برمی خیزد و علی (علیه السلام) کنار مؤمن می نشیند و به او می گوید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور! من علی هستم، همان کسی که تو همواره مرا دوست می داشتی! من آمده ام تا تو را یاری کنم. (۱)

آری! موقع جان دادن که سخت ترین لحظه هاست، ما به یاری دوستان خود می آییم و آنها را تنها نمی گذاریم. (۲)

ص: ۴۲

۱- ۳۲. «عن علی بن عقبه، عن أبيه، قال: دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا. وأوماً بيده إلى الوريد، قال: ثم أتكأ وغمز إليّ المعلّى أن سلّه، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شيء يرى؟ فردّ عليه بضعة عشر مرّه: أى شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى. لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلاّ أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتّى تراهما. قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن، أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا، بل يمضى

أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عند رأسه، وعلّي عليه السلام عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله صلى الله عليه وآله ويقول: يا وليّ الله أبشر، أنا رسول الله، إنّي خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه عليّ صلوات الله عليهما، حتّى يكبّ عليه فيقول: يا وليّ الله أبشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذي كنت تحبّني، أمّا لأنفعك. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: أمّا إنّ هذا في كتاب الله عزّ وجلّ، «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني في الكافي ج ٣ ص ١٢٩ باختلافٍ يسير، وكذلك رواه العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ باختلافٍ يسير. قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنّما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياه، أي أترك طلب الدين ما دمت حيّاً، فإذا ذهب دمي - أي متّ - كان ذلك - أي ترك الطلب - أو المعنى: إنّهُ إنّما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيّاً، فقلوه: فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنّما ديني مع دينك، فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إنّ ديني إنّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك، أي الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهماً لتفخيمه. وأمّا استشهاده عليه السلام بالآيه، فالظاهر أنّه فسّر البشري في الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسّر البشري في الآخرة بذلك؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأ الآخرة، فالبشري في الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد في أخبارٍ أُخرى، أو بما بشر الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٦.

٢-٣٣. «السلام على الدعاه إلى الله، والأدلاء على مرضات الله، والمستقرّين في أمر الله، والتأمين في محبّه الله، والمخلصين في توحيد الله، والمظهرين لأمر الله ونهيه، وعباده المكرّمين، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، ورحمه الله وبركاته، السلام على الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٩٨.

خداوند در قرآن از مسلمانان خواسته است تا اگر سوالی دارند و به دنبال پاسخ آن می گردند، سوال خود را از «اهل ذکر» بپرسند:

(فَسْـَٔلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). (۱)

بدانید ما همان «اهل ذکر» هستیم که خدا در قرآن از ما اینگونه یاد کرده است.

شاید دوست داشته باشی، بداننی که چرا خداوند ما را «اهل ذکر» نامیده است؟ خوب است بداننی که یکی از نام های پیامبر، «ذکر» است، تو می دانی که «ذکر» به معنای یاد کردن است، چون مأموریت پیامبر در این دنیا این بود که یاد خدا را برای مردم زنده کند، خدا او را به این نام نامیده است، یکی از نام های پیامبر، «ذکر» است، اکنون دیگر می دانی چرا به ما «اهل ذکر» می گویند، چون ما اهل و خاندان پیامبر هستیم، «اهل ذکر» یعنی «اهل پیامبر»، فقط ما هستیم که از نسل پیامبر هستیم و فرزندان آن حضرت حساب می شویم.

* * *

(يٰۤ-أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبر او اطاعت کنید، از کسانی که ولی امر شما هستند، پیروی کنید.

ص: ۴۳

۱- ۳۴. نحل: ۴۳.

۲- ۳۵. نساء: ۵۹.

بدان که منظور از «ولّی امر»، ما هستیم، ما صاحبان امر ولایت و رهبری این جامعه هستیم، ما صاحبان مقام ولایت هستیم. خدا ما را رهبر و پیشوای این مردم قرار داده است و اطاعت از ما را بر همه واجب نموده است.

ما را بهتر بشناس، ما «بقیه الله» هستیم. می دانم دوست داری در مورد این کلمه بیشتر بدانی. حتما در قرآن این آیه را خوانده ای:

(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

اگر شما اهل ایمان هستید بقیّه الله برایتان بهتر است. (۱)

خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستاد. آنها برای سعادت بشر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. خداوند آخرین پیامبر خود را هم فرستاد تا دین اسلام را که کامل ترین دین است برای مردم بیان کند. اکنون که پیامبران، همه از این دنیا رفته اند و مهمان خدا شده اند، این ما هستیم که تنها یادگار آنها هستیم، آری! ما بازمانده خدا و ذخیره او در روی زمین هستیم، حتما دیده ای بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی مطمئن قرار می دهند. آن وسایل، ذخیره های آنها هستند. خدا هم برای خود ذخیره ای دارد. اکنون تو دیگر معنای «بقیه الله» را می دانی، ما ذخیره های خدا در روی زمین هستیم، ما یادگار همه پیامبران هستیم.

سرانجام روزی فرا می رسد که مهدی (علیه السلام) ظهور می کند و او حکومت عدل الهی را در همه جهان برپا خواهد نمود. او ذخیره خداست، زمانی که ظهور او فرا برسد، او به کنار کعبه می آید، آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری او خواهند آمد. (۲)

جبرئیل با کمال ادب نزد او خواهد رفت و چنین خواهد گفت: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است». (۳)

مهدی (علیه السلام) به کنار در کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهد زد و این آیه را خواهند خواند:

ص: ۴۴

۱- ۳۶. هود: ۸۶.

۲- ۳۷. «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ۲۵۲.

۳- ۳۸. «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.

(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

اگر شما اهل ایمان هستید بقیه الله برایتان بهتر است. (۱)

آن روز صدای مهدی (علیه السلام) در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیه الله و حجت خدا هستم». (۲)

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آنها برتری داده است.

ما «حزب الله» هستیم، ما حزب خدا می باشیم و هر کس پیرو ما می باشد از حزب خداست. (۳)

ما و شیعیان ما همواره پیروز هستیم، زیرا خداوند این وعده را داده است:

(فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). (۴)

این وعده خداست و تو می دانی که وعده خدا هرگز تخلف ندارد، درست است که به ظاهر، حسین (علیه السلام) در کربلا مظلومانه شهید شد و همه یارانش به شهادت رسیدند، اما او پیروز آن میدان بود. وقتی که امام سجاد (علیه السلام) از سفر شام به مدینه بازگشت برای مردم مدینه سخنانی را بیان کرد، او رو به مردم کرد و چنین گفت: «من خدا را به خاطر سختی های بزرگ و مصیبت های دردناک و بلاهای سخت شکر و سپاس می گویم». (۵)

همه مردم مدینه تعجب کردند، آنها با خود گفتند: به راستی، امام سجاد چه می گوید؟ او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده است، او به سفر اسارت رفته است، او آب دهان انداختن اهل شام به صورت خواهرانش را دیده است؛ اما چگونه است که باز خدا را شکر می کند؟

اما تاریخ می داند که چرا امام سجاد در آن لحظه شکر خدا نمود، آن کاروان از شام برگشته بود و به اسلام زندگی دوباره داده بود. آن کاروان به کربلا رفت و خون های زیادی در راه دین داد و به شام رفت و دین پیامبر را از مرگ حتمی

ص: ۴۵

۱- ۳۹. هود: ۸۶.

۲- ۴۰. «فَإِذَا خَرَجَ أُسْنَدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِئَةٌ وَثَلَاثَةٌ عَشْرًا... فَأَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: کمال الدین ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

۳- ۴۱. «فَنَحْنُ وَشِيعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ»: التوحید ص ۱۶۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۰، ج ۲۴ ص ۲۱۳.

۴- ۴۲. مائده: ۵۶.

۵- ۴۳. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِئُ الْخَلَاقِ أَجْمَعِينَ... أَيُّهَا الْقَوْمُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - وَهَلْ

الحمد - ابتلانا بمصائب جليله ، وثلمه فى الإسلام عظيمه ، قُتل أبو عبد الله عليه السلام وعترته ، وسُبى نساؤه وصبيته ...»: مشير
الأحزان ص ١١٢ .

آیا نباید خدا را شکر کرد که اسلام نجات پیدا کرد؟ دینی که پیامبر برای آن، خونِ دل زیادی خورده بود بار دیگر زنده شد. خون حسین تا روز قیامت درخت اسلام را آبیاری می کند.

این همان پیروزی است که خدا وعده داده بود، امام حسین (علیه السلام) به هدف خود رسید. یزید به خاطر کینه ای که از پیامبر و خاندان او داشت می خواست اسلام را ریشه کن کند، او به عنوان خلیفه مسلمانان، می خواست ضربات هولناکی را به اسلام بزند. این امام حسین (علیه السلام) بود که با قیام خود اسلام را نجات داد. آری! تا زمانی که صدای اذان از گلدسته ها بلند است، امام حسین (علیه السلام) پیروز است.

آری! حزب خدا همیشه پیروز است. (۱)

ص: ۴۶

۱- ۴۴. «السلام علی الأئمة الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه وأهل الذکر، وأولی الأمر، وبقیه الله وخیرته وحبیه، وعیبه علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمه الله وبرکاته»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب های ما جایگاه اسرار خدا می باشد، ما حجت خدا بر بندگانش هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می گویی: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود خواهند نمود.

لازم است به این نکته اشاره کنم که در زبان عربی، واژه «طریق» و «صراط»، هر دو به معنای «راه» است. وقتی ما بخواهیم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می کنیم؛ امّا وقتی بخواهیم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است واژه «طریق» را به کار می بریم. (۱)

راهی را که ما شما را به سوی آن فرا می خوانیم، راهی وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست، شما به راحتی می توانید با پیمودن این راه به سعادت و رستگاری برسید.

ص: ۴۷

۱- ۴۵. «الصُّرَاطُ وَالسُّرَاطُ وَالزُّرَاطُ: الطَّرِيقُ»: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۹ «صرط»، لسان العرب ج ۷ ص ۳۴۰ «صرط»؛ «الصُّرَاطُ - بالكسر - الطَّرِيقُ»: تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۲۰ «صرط»؛ «سِرَطٌ: أَصْلٌ صَحِيحٌ وَاحِدٌ، يَدُلُّ عَلَى غِيْبِهِ فِي مَرِّ وَذَهَابٍ»: معجم مقاییس اللغه ج ۳ ص ۱۵۲ «سرط»؛ «وَالسُّرَاطُ لُغَةٌ فِي الصُّرَاطِ»: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۱ «سرط»؛ «إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ الْوَاسِعُ مَا دَيًّا أَوْ مَعْنَوِيًّا»: التحقيق في كلمات القرآن ج ۶ ص ۲۲۸.

ما نور خدا در آسمان ها و زمین هستیم، ما مایه هدایت اهل آسمان ها و زمین هستیم، ما فرشتگان و اهل زمین را به سوی زیبایی ها رهنمون می کنیم، اگر هدایت ما نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

وقتی که شبی تاریک، در بیابان راه را گم کنی، به دنبال نوری می گردی تا بتوانی نجات پیدا کنی، در آن تاریکی این نور است که می تواند تو را راهنمایی و هدایت کند، وقتی نوری را از دور دست ها می بینی، به سوی آن می روی، زیرا می دانی در آنجا کسی هست که می تواند به تو کمک کند.

خداوند هم ما را مایه هدایت همه قرار داده است، همه نیاز به هدایت ما دارند.

ما رهبرانی هستیم که خدا ما را هدایت نموده است و ما را مأمور کرده است تا دیگران را هدایت کنیم، لطف خداوند همواره با ما بوده است و ما در سایه مهربانی او هستیم، خداوند، خود هدایتگر ماست و ما هم هدایتگر مردم هستیم.

ما از همه لغزش ها و زشتی ها و پلیدی ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی دهیم.

نمی دانم تو از عصمت چقدر می دانی، بعضی ها به اشتباه خیال می کنند که ما قدرت انجام گناه را نداریم و برای همین است که معصوم هستیم، یعنی آنها خیال می کنند معصوم کسی است که نمی تواند گناه بکند، این سخن اشتباه است، اگر ما نتوانیم گناه بکنیم و قدرت انجام گناه را نداشته باشیم، این که فضیلت نیست، فضیلت این است که کسی بتواند گناه بکند، اما گناه نکند. ما قدرت داریم و می توانیم گناه بکنیم، اما هرگز و هرگز فکر گناه کردن هم به ذهن ما نمی رسد، خدا به لطف خود، مقام عصمت را به ما داده است. (۱)

می دانم تصوّر این معنا برای شما سخت است، خوب است به کتب نویسندگان شیعه مراجعه کنید و ببینید که آنها چگونه این نکته را برای شما شرح داده اند.

ص: ۴۸

۱- ۴۶. «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد لنفسه وشهدت له ملائكته وأولوا العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، وأشهد أن محمداً عبده ومنتجب ورسوله المرتضى، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وأشهد أنكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

در اینجا شرح ماجرای که برای یکی از نویسندگان پیش آمده بیان می شود:

یک روز یکی از جوانان نزد من آمد و گفت:

-- حاج آقا! من یک سوالی دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

-- آن سوال چیست؟

-- ما معتقد هستیم که اهل بیت (علیه السلام) معصوم هستند، آخر چگونه می شود اهل بیت (علیه السلام) هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است انسان به این مقام برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک لحظه هوس یک گناه می کند. اهل بیت (علیه السلام) هر چقدر مقام بالایی داشته باشند، به هر حال انسان هستند و ممکن است به ذهن و قلب آنها فکر گناه بیاید.

-- عزیزم! آیا من می توانم یک سوال از شما بپرسم؟ آیا ناراحت نمی شوید؟

-- بفرماید.

-- شما چند سال دارید؟

-- من بیست سال دارم.

-- آیا در این مدت، هرگز به ذهنتان رسیده است که وقتی به دستشویی می روید، مقداری از آنچه از شما دفع شده است را بخورید؟

-- حاج آقا! این چه سوالی است که شما می پرسید؟

-- آنچه از شما دفع شده است در نظر شما آن قدر پست و متعفن است که شما هرگز چنین فکری هم نمی کنید. بگویید بدانم آیا شما قدرت بر انجام چنین کاری دارید؟ آیا کسی این قدرت را از شما گرفته است؟

-- نه. من قدرت بر این کار را دارم، اما هرگز و هرگز چنین فکری تا به حال به ذهنم خطور نکرده است. من نمی دانم منظور شما از این حرف ها چیست؟

-- عزیزم! صبر کن، معلوم می شود، پس معلوم شد که تو نسبت به انجام آن کاری که گفتم، قدرت داری، اما هرگز فکر انجام آن را هم نمی کنی، چه رسد که

بخواهی آن کار را انجام دهی.

-- بله. همین طور است.

-- خوب. آیا خداوند می تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت (علیه السلام) بدهد که زشتی گناه نزد آنها از همه چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟

-- آری.

-- اهل بیت (علیه السلام) قدرت بر انجام گناه دارند، اما گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصوّر کنی، زشت تر است، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی کنند.

-- حاج آقا! خدا به شما خیر بدهد، من با این مثال شما، خیلی چیزها را فهمیدم، راست گفته اند که گاهی یک مثال بهتر از یک کتاب می تواند در فهمیدن یک مطلب به دیگران کمک کند.

-- عصمت آنها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آنها آن چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی کند، قلب آنها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جای خالی نیست برای فکر غیر خدایی، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.

-- حاج آقا! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت (علیه السلام) داده است؟ علت این کار چه بوده است؟

-- می دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت (علیه السلام) را بر همه واجب نموده است و به آنها ولایت داده است، همه مردم باید از فرمان آنها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا نمی دهند.

-- یعنی کسی که عصمت ندارد نمی تواند ولایت داشته باشد؟

-- دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعد از مردم خواست تا از آنها اطاعت کنند، اگر آنها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آنها را بر ما

واجب نمی کرد، اگر آنها معصوم نبودند، هرگز بر ما ولایت نداشتند، آخر چگونه ممکن است خدا به ما بگوید گوش به فرمان کسی باشید در حالی که ممکن است او اشتباه کند؟

-- حاج آقا! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.

-- کدام سخن؟

-- آنها می گویند که ابوبکر و عمر و عثمان، «ولی امر» مسلمانان بودند و آنها بر مردم ولایت داشتند.

-- کسی می تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی (علیه السلام) است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما مقام عصمت عنایت نمود». (۱)

ص: ۵۱

۱- ۴۷. «عن سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أمير المؤمنين علياً عليه السلام يقول: احذروا علي دينكم ثلاثه: رجلاً قرأ القرآن حتى إذا رأيت عليه بهجته اخترط سيفه علي جاره ورماه بالشرك، فقلت: يا أمير المؤمنين أيهما أولى بالشرك؟ قال: الرامي. ورجلاً استخفته الأحاديث كلما أحدثت أهدوئه كذب مدها بأطول منها، ورجلاً آتاه الله عز وجل سلطاناً فزعم أن طاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، وكذب؛ لأنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، لا ينبغي للمخلوق أن يكون حبه لمعصية الله فلا طاعة في معصيته ولا طاعة لمن عصى الله، إنما الطاعة لله ولرسوله ولولاه الأمر، وإنما أمر الله عز وجل بطاعة الرسول؛ لأنه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته، وإنما أمر بطاعة أولى الأمر؛ لأنهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته»: الخصال ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۳۸ و ج ۸۹ ص ۱۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۱۷۸ و ج ۱۵ ص ۱۵۸، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۱.

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی کنیم.

آیا این آیه را خوانده ای؟

(ی-أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).

ای اهل ایمان، پرهیزکاری کنید و با راستگویان همراه باشید. (۱)

ما همان راستگویانی هستیم که خدا در قرآن دستور داده تا مردم همراه ما باشند. (۲)

خداوند ما را از میان همه مخلوقات خود برگزید و ما را مقامی بس بزرگ داد.

ما همواره اطاعت خدا می کنیم و هرگز از فرمان او سرپیچی نمی کنیم، ما دستورات خدا را اجرا می کنیم و چیزی را انجام می دهیم که خدا اراده نموده است، ما از خود اراده ای نداریم، هر چه خدا برای ما بخواهد ما همان را انجام می دهیم، ما تسلیم فرمان خدای خویش هستیم.

ما کسانی هستیم که با لطف خدای خویش به سعادت و رستگاری رسیدیم، آری! وقتی ما این گونه تسلیم فرمان خدا بودیم خدا هم ما را به رستگاری

ص: ۵۲

۱- ۴۸. توبه، ۱۱۹.

۲- ۴۹. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، قَالَ: «إِيَّانَا عَنِ»: الكافي ج ۱ ص ۲۰۸، بصائر الدرجات ص ۵۱، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۹۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۲۸۰.

بزرگی رساند، هیچ کس نمی داند که خدا ما را به چه فوز و رستگاری رساند و خدا می دانست که ما شایستگی بالاترین و والاترین مقام ها را داریم، حتما این آیه قرآن را خواندی:

(ع--لِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا) (إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ...).

خدا به غیب، علم و آگاهی دارد، او علم غیب می داند، و این علم غیب خویش را فقط به کسانی می آموزد که برگزیده او باشند. (۱)

ما همان کسانی هستیم که خدا ما را برگزید و علم غیب را به ما یاد داد.

شاید بخواهی بدانی که این علم غیب چیست و کسی که آن را بداند چه کارهایی می تواند انجام بدهد. پس باید برای تو قصه سلیمان (علیه السلام) و جانشین او را بگویم، قرآن در سوره «نمل» به این جریان اشاره دارد:

روزی سلیمان (علیه السلام) بر تخت خود نشسته بود، امّا از هدهد (پرنده ای که آن را شانه به سر می گویند) خبری نبود، سلیمان (علیه السلام) سراغ او را گرفت، بعد از مدّتی هدهد آمد و به او خبر داد که در کشور «سبا» مردم همه خورشید را پرستش می کنند، ملکه آنجا نامش بلقیس است، او هم خورشید را می پرستد. هدهد به او خبر داد که آن ملکه، تختی باشکوه دارد که بر روی آن جلوس می کند.

اینجا بود که سلیمان (علیه السلام) تصمیم گرفت تا زمینه هدایت ملکه و مردم آن کشور را فراهم سازد، ابتدا نامه ای به ملکه نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان (علیه السلام) به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟

بین فلسطین (که سلیمان (علیه السلام) در آنجا حکومت می کرد) و بین کشور سبا (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله است، اکنون سلیمان (علیه السلام) می خواهد کسی آن تخت ملکه سبا را برای او حاضر کند.

آصف بن برخیا به سلیمان (علیه السلام) گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن

ص: ۵۳

تخت را برای تو حاضر می کنم.

و این گونه بود که سلیمان(علیه السلام) نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است.

همه از کاری که آصف بن برخیا کرد، تعجب کردند، آخر او چگونه توانست این کار را بنماید. قرآن از راز قدرت آصف بن برخیا برای ما سخن می گوید، قرآن می گوید: «او قسمتی از علم کتاب را داشت»، علم کتاب همان علم غیبی است که خدا به بعضی از بندگان خوب خود می دهد.

اکنون می خواهیم نکته ای را برایت بگویم، آصف بن برخیا فقط قسمتی از آن علم نزد او بود و قادر به انجام چنان کار بزرگی شد که همه را به تعجب واداشت، خدا به او قسمتی از آن علم را عنایت کرده است، اما خدا به ما همه آن علم را داده است، همه علم کتاب نزد ماست.(۱)

ص: ۵۴

۱ - ۵۱. «وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأُمَّةَ الرَّاشِدُونَ، الْمَهْدِيُونَ الْمَعْصُومُونَ، الْمَكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ، الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ، اصْطَفَاكُمْ بَعْلَمِهِ، وَارْتَضَاكُمْ لَغَيْبِهِ، وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸. «عن سدیر قال: كنت أنا وأبو بصير ويحيى البرزاق وداود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام، إذ خرج إلينا وهو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنا نعلم الغيب! ما يعلم الغيب إلا الله عز وجل، لقد هممت بضرب جاريتي فلانها، فهربت مني فما علمت في أي بيوت الدار هي. قال سدیر: فلما أن قام من مجلسه وصار في منزله، دخلت أنا وأبو بصير وميسر وقلنا له: جُعِلنا فداك، سمعناك وأنت تقول كذا وكذا في أمر جاريتك، ونحن نعلم أنك تعلم علماً كثيراً ولا ننسبك إلى علم الغيب، قال: فقال: يا سدیر: ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؟ قال: قلت: جُعِلت فداك قد قرأتها، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطره من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟! قال: قلت: جُعِلت فداك ما أقل هذا، فقال: يا سدیر، ما أكثر هذا، أن ينسبه الله عز وجل إلى العلم الذي أخبرك به يا سدیر، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز وجل أيضاً: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ قال: قلت: قد قرأتها جُعِلت فداك، قال: أفمن عنده علم الكتاب كله أفهم، أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا: الكافي ج ۱ ص ۲۵۷، وراجع بصائر الدرجات ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۲۳، غايه المرام ج ۴ ص ۵۷.

خداوند در میان همه آفریده هایش ما را انتخاب نمود و ما را از اسرار خود آگاه ساخت.

خدا ما را برای قدرت خویش گزینش نمود، خدا قدرت خود را به ما داد، او کلید همه کارها، رمز همه رازها، توان انجام همه کارها به ما داده است.

قدرتی که خدا به ما داده است، بالاتر از تصوّر انسان است، این قدرت، قدرتی است خدایی. (۱)

در جنگ خیبر پیامبر، علی (علیه السلام) را برای فتح قلعه خیبر فرستاد، علی (علیه السلام) به سوی درب قلعه می رود، این کار بسیار خطرناک بود، زیرا یهودیان از بالای برج ها می توانستند او را هدف قرار بدهند، علی (علیه السلام) خودش را به کنار درب قلعه رساند، بر روی آن، سوراخ کوچکی به اندازه دست انسان وجود داشت که از آن برای دیدن بیرون قلعه استفاده می شد. علی (علیه السلام) دست در این حلقه کرد با صدای «الله اکبر»، درب قلعه را از جا کند. (۲)

همه تعجب کردند، آن در را چهل نفر هم نمی توانستند از جای بلند کنند، پس چگونه علی (علیه السلام) توانست این کار را به تنهایی انجام دهد؟ (۳)

این معجزه خدایی بود، این کار کار خدایی بود، کار بشر نبود، گویا دست خدا در آستین علی (علیه السلام) جلوه کرده بود. علی (علیه السلام) درب قلعه را به گوشه ای پرتاب کرد. (۴)

خدا همه خوبی ها را در ما قرار داده بود. خدا به این انتخاب خود راضی و

ص: ۵۵

۱ - ۵۲. «اجتباکم بقدرته، بأنهم لمّا كانوا مظهر قدرته كما دلّت عليه الأخبار، فحينئذٍ معنى الاجتباء بالقدره هو أنّهم مصدر آثارها... فلا يكون أحدٌ في القدره وآثارها مثلهم، فيكون الباء حينئذٍ بمعنى اللّام الغائي، أي: اجتباهم لغايه إظهار قدرته تعالى»: الأنوار الساطعه ج ۳ ص ۳۲۲.

۲ - ۵۳. «وكان الحجر حجراً منقوراً في صخر، والباب من الحجر في ذلك الصخر المنقور كأنه حجر رحى في وسطه ثقب لطيف... وجعل يده اليسرى في ذلك الثقب»: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۹، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۴۰۵؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا الهادي وأنا المهتدي... وأنا يد الله المبسوطه على عباده»: التوحيد ص ۱۶۵، معاني الأخبار ص ۱۷، الاختصاص ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۹ و ج ۲۴ ص ۱۹۹ و ج ۲۶ ص ۲۵۸، ينابيع المودّه ج ۳ ص ۴۰۱.

۳ - ۵۴. «عن جابر: إنّ عليّاً حمل الباب يوم خيبر، وإنه جُزّب بعد ذلك فلم يحمله أربعون رجلاً»: مناقب الإمام أمير المؤمنين لابن سليمان الكوفي ج ۲ ص ۵۶۲، فتح الباري ج ۷ ص ۳۶۷، المصنّف لابن أبي شيبة ج ۷ ص ۵۰۶، كنز العمّال ج ۱۳ ص

١٣٦، كشف الخفاء ج ١ ص ٣٦٥، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢١٦، إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٠، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٥٩، سبل الهدى والرشاد ج ٥ ص ١٢٨؛ «فاجتمع عليه بعده سبعون رجلاً، فكان جهداً أن أعادوه مكانه»: السيره الحلييه ج ٢ ص ٣٧؛ «ولقد تكلف حمله أربعون رجلاً فما أطاقوه»: الدعوات للراوندى ص ٦٤، الأمالى للصدوق ص ٦٠٤، روضه الواعظين ص ١٢٧، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٢٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦ و ج ٤١ ص ٢٨٠.

٤-٥٥. «والله ما قلعتُ باب خيبر ورميت به خلف ظهري أربعين ذراعاً بقوّه جسديّه، ولا- حرکه غذائيّه، لكنني أُيدت بقوّه ملكوتيّه، ونفستُ بنور ربّيها مضيئته، وأنا من أحمد كالضوء من الضوء، والله لو تظاهرت العرب على قتالي لَمَيَا وَلِيَت»: الأمالى للصدوق ص ٦٠٤، روضه الواعظين ص ١٢٧، عيون المعجزات لابن عبد الوهاب ص ٦، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٧٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٥؛ «ثم ألقاه من يده - أى وراء ظهره - ثمانين شبراً»: السيره الحلييه ج ٢ ص ٧٣٧؛ «ثم رمى بالباب رمياً»: إعلام الورى ج ١ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٢.

خشنود است. خدا خودش ما را هدایت نمود و ما را با این هدایت، عزیز نمود، او اسم اعظم خود را به ما یاد داد، معجزات و کرامات بیشماری برای ما قرار داد، او ما را نور خودش در زمین و آسمان قرار داد، هر کس که در جستجوی روشنائی و هدایت خداست، باید از نور ما بهره بگیرد، آری! ما نور خدا هستیم.

خدا ما را با «روح القدس» یاری نمود، و تو چه می دانی که «روح القدس» چیست؟ او یکی از آفریده های خداست که از همه فرشتگان (و حتی از جبرئیل) مقامی بالاتر دارد. (۱)

خدا ما را خلیفه و جانشین خود در زمین انتخاب نمود، ما «حجت خدا» بر بندگانش هستیم، ما دین خدا را یاری می کنیم و حافظ اسرار خدا هستیم، ما خزانه دار علم خدا می باشیم، خدا حکمت خویش را نزد ما به امانت گذاشته است، قلب ما جایگاه نگهداری حکمت خداست.

ما مفسر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر ما بهره ببرند، اما افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرادادند.

آیا از ماجرای قرآن علی (علیه السلام) خبر داری؟ روز پنج شنبه، اول ماه ربيع الأول سال یازدهم هجری بود، مردم مدینه برای خواندن نماز در مسجد جمع شده بودند، آنها ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نموده و منتظر بودند تا او وارد مسجد شود و آنها پشت سر او نماز بخوانند.

همه نگاه ها به سوی در مسجد خیره شد، این علی (علیه السلام) بود که وارد مسجد می شد، همه مردم تعجب کردند، علی (علیه السلام) قسم خورده بود تا قرآن را ننویسد از خانه خود خارج نشود، گویا آن روز علی (علیه السلام) کار نوشتن قرآن را تمام کرده بود، او قرآن را درون پارچه ای پیچیده و به مسجد آورده بود.

علی (علیه السلام) با صدای بلند مردم را خطاب قرار داد و گفت: «ای مردم، من در این

ص: ۵۶

۱- ۵۶. «عن أبي بصير قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام، فذكر شيئاً من أمر الإمام إذا ولد، قال: واستوجب زيادة الروح في ليله القدر، فقلت: جعلت فداك، أليس الروح جبرئيل؟ قال: جبرئيل من الملائكة، والروح خلق أعظم من الملائكة، أليس الله يقول: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»»: بصائر الدرجات ص ۴۸۴، مختصر بصائر الدرجات ص ۴، دلائل الإمامه للطبري ص ۳۰۵، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۶۴.

مدّت مشغول نوشتن قرآن بودم، نگاه کنید، این قرآنی است که من نوشته ام، من به تفسیر همه آیه های قرآن آگاه هستم چرا که از پیامبر در مورد همه آنها سوال کرده ام». (۱)

آری! اگر مردم به دنبال فهم قرآن بودند، باید از علی (علیه السلام) تفسیر قرآن را می آموختند، زیرا او از همان ابتدای نزول قرآن با پیامبر بود و هر گاه آیه ای نازل می شد، تفسیر و تأویل آن را از پیامبر می پرسید.

بعد از لحظاتی، عُمَر از جا بلند شد و گفت: «ما نیاز به قرآن تو نداریم». (۲)

وقتی که عُمَر این سخن را گفت علی (علیه السلام) قرآن خود را به خانه خود برد، مگر پیامبر بارها نگفته بود: «من شهر علم هستم و علی (علیه السلام) دروازه آن است، هر کس خواهان علم است آن را از علی (علیه السلام) بیاموزد»؟ پس چرا آن روز مردم با علی (علیه السلام) آن گونه برخورد کردند؟

خدا ما را ستون های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوت گرفته و عزّت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) است.

فکر می کنم برای روشن شدن این سخن، این حکایت را برایت بگویم:

مردم نیشابور منتظر آمدن امام رضا (علیه السلام) بودند. نیشابور، شهری است که مهد علم و دانش بود، علمای بزرگی در آنجا زندگی می کردند، همه آنها اهل حدیث بودند، آنها هم خبردار شده بودند که امام رضا (علیه السلام) به نیشابور می آید. همه آنها به استقبال آن حضرت آمدند، آنها دوست داشتند که از امام رضا (علیه السلام) حدیثی بشنوند.

مأمون دستور داده بود تا امام رضا (علیه السلام) مدّت زیادی در نیشابور نماند، او

ص: ۵۷

۱- ۵۷. «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مِنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْغُولًا بِغَسَلِهِ، ثُمَّ بِالْقُرْآنِ، حَتَّى جَمَعْتَهُ فِي هَذَا الثَّوْبِ، فَلَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهَ آيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَقَدْ جَمَعْتَهَا كُلَّهَا فِي هَذَا الثَّوْبِ، وَلَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ أَقْرَأُهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا...»: الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۵ و ج ۸۹ ص ۴۰، غايه المرام ج ۵ ص ۳۱۶، بيت الأحزان ص ۱۰۶.

۲- ۵۸. «فقال عمر: ما أغنانا بما معنا من القرآن عمّا تدعوننا إليه...»: نفس المصادر السابقة.

می دانست که اگر مردم فرصت پیدا کنند و با امام رضا(علیه السلام) آشنا شوند، خطری بزرگ حکومت را تهدید خواهد نمود.

خبر رسید که امام رضا(علیه السلام) از شهر نیشابور حرکت می کند، غوغایی در میان علمای شهر برپا شد. چند نفر از بزرگان آنها نزد امام آمدند، یکی از آنها چنین گفت: ای پسر رسول خدا! از میان ما می روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده ایم!

دیگری گفت: تو را به حق پدر بزرگوارت، قسم می دهیم که حدیثی برای ما بگویند تا ما از شما یادگار داشته باشیم.

امام لبخندی زد، همه خوشحال شدند، قلم های خود را در دست گرفتند تا سخن امام را بنویسند. امام رو به آنان کرد و گفت: «من این حدیث را از پدرم، امام کاظم شنیده ام. او هم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امام علی از پیامبر شنیده است. پیامبر هم از جبرئیل شنیده است. جبرئیل هم از خداوند شنیده است که خدا فرموده است: لا اله الا الله، دژ محکم من است، هر کس وارد این دژ من بشود از عذاب من در امان است».

سخن امام به پایان رسیده بود و دیگر موقع حرکت بود. همه با امام خداحافظی کردند. هنوز امام چند قدم دور نشده بود که بار دیگر چنین گفت: «بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

آیا می دانی منظور امام رضا از این سخن چه بود؟

منظور امام رضا این بود که فقط گفتن «لا اله الا الله» کفایت نمی کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود. یکی از مهم ترین شرایط توحید، اعتقاد به ولایت ما می باشد، توحید بدون ولایت ما نمی تواند کسی را از عذاب روز قیامت نجات بدهد. (۱)

ص: ۵۸

۱ - ۵۹. «واجبناکم بقدرتہ، وأعزکم بهداه، وخصّکم ببرہانہ، وانتجبکم بنورہ، وأیّدکم بروحہ، ورضیکم خلفاء فی أرضہ، وحججاً علی بریتہ، وأنصاراً لدینہ وحفظہ لسرّہ، وخزّنه لعلمہ، ومستودعاً لحکمته، وتراجمہ لوحیہ، وأرکاناً لتوحیدہ، وشهداء علی خلقہ»: عیون أخبار الرضا علیہ السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضرہ الفقیہ ج ۲ ص ۶۰۹، تہذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعہ ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعہ ج ۱۲ ص ۲۹۸. «عن إسحاق بن راهویہ، قال: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِيْسَابُورَ وَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ، اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ، تَرَحَّلْ عَنَّا وَلَا تَحَدِّثْنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدُ مِنْكَ؟ وَكَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَةِ، فَأُطْعِمَ رَأْسَهُ وَقَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشْرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»: التوحيد للصدوق ص ۲۵، الأمالی

للصدوق ص ٣٠٦، ثواب الأعمال ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤٤، معانى الأخبار ص ٣٧١، الجواهر السنيه ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٧، ج ٤٩ ص ١٢٣، نور البراهين ج ١ ص ٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩، بشاره المصطفى ص ٤١٣، وراجع روضه الواعظين ص ٤٢، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٦، ينابيع المودّه ج ٣ ص ١٢٣.

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می گذرد، با خبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

خدا در قرآن می فرماید:

(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...).

بگو هر آنچه می خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و موانان، عمل شما را می بینند. (۱)

به راستی که منظور از «موانان» در آیه ما هستیم، ما بر آنچه بندگان خدا انجام می دهند، آگاه هستیم، اعمال و کردار شما هر روز به ما عرضه می شود و ما از آن باخبر می گردیم. (۲)

شنیدن حکایت زیر خالی از لطف نیست:

ابراهیم یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود، یکی از شب ها که او به خانه امام صادق (علیه السلام) رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و حتما مادرش نگران شده است.

ابراهیم با امام (علیه السلام) خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او

ص: ۵۹

۱- ۶۰. توبه: ۱۰۵.

۶۱- ۶۲. «عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قوله: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمة تُعرض عليهم أعمال العباد كل يوم إلى يوم القيامة؛ بصائر الدرجات ص ۴۴۷، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۵، «عن يزيد العجلي قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسألته عن قوله تعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: إيانا عنى»، «عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام، فى قول الله تبارك وتعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هو رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام تُعرض عليهم أعمال العباد كل خميس»، «عن الميثمى قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمة». بصائر الدرجات ص ۴۴۷، وراجع الكافي ج ۱ ص ۲۱۹، معانى الأخبار ص ۳۹۲، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، جمال الأسبوع ص ۱۱۶، سعد السعود ص ۹۸، الفصول المهمه للحزب العاصمى ج ۱ ص ۳۹۰، تفسير العياشى ج ۲ ص ۱۰۹، تفسير القمى ج ۱ ص ۳۰۴، وسائل الشيعه ج ۱۶ ص ۱۰۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۶۴، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۶، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۳ ص

به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسر! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأوران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند، اما ابراهیم با عصبانیت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد.

فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق(علیه السلام) حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام(علیه السلام) شد، سلام کرد. امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و گفت: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجب کرد، جریان تندی من با مادرم را هیچ کس نمی دانست، ولی امام صادق(علیه السلام) از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی. (۱)

ما وسیله هدایت بندگان خدا هستیم، نور ما در تاریکی ها باعث نجات بندگان خدا می شود، وقتی که فتنه ها و سیاهی ها هجوم می آورند، مردم می توانند با استفاده از نور ما به سوی سعادت و رستگاری رهنمون شوند.

ما راهنمای دیگران به سوی راه مستقیم هستیم، ما مردم را به دین خدا دعوت می کنیم و آنها را به رستگاری می رسانیم، هر کس که پیرو ما باشد، راه نجات را یافته است و سرانجام او بهشت جاودان خواهد بود.

خدا ما را از هر لغزشی حفظ نموده است و از سرگردانی و حیرت نجات داده است، ما را از زشتی ها پاک نموده است و پلیدی ها را از ما دور نموده است.

حتما این آیه قرآن را خوانده ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»:

ص: ۶۰

۱- ۶۲. «خرجت من عند أبي عبد الله عليه السلام ليلةً ممسياً، فأتيت منزلي بالمدينة، وكانت أمي معي، فوقع بيني وبينها كلام، فأغلظت لها، فلما أن كان من الغد صليت الغداة وأتيت أبا عبد الله عليه السلام، فلما دخلت عليه فقال لي مبتدئاً: يا أبا مهزم، مالك ولخالده أغلظت في كلامها البارحة؟ أما علمت أن بطنها منزلٌ قد سكنته، وأن حجرها مهدٌ قد غمزته، وثديها وعاءٌ قد شربته؟ قال: قلت: بلى، قال: فلا تغلظ لها». بصائر الدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹.

خدا اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید» (۱).

آری! ما همان خاندانی هستیم که خدا ما را از حیرت ها، گمراهی ها و زشتی ها پاک نموده است.

ما در مقابل این همه زیبایی هایی که خدا به ما داده است، تلاش کردیم تا در مقابل او خشوع و خضوع داشته باشیم، ما همواره خدا را به بزرگی یاد نمودیم، ما زبان به حمد و ثنای خدا گشودیم و هیچ گاه از سپاس او غافل نشدیم، همیشه به یاد خدا بودیم و به عهد و میثاق او وفا نمودیم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی ها و بلا صبر نمودیم.

آیا می خواهی بینی که صبر ما چگونه بود؟

لحظه ای به کربلا فکر کن، عصر عاشورا که فرا رسید، امام حسین (علیه السلام) دیگر هیچ یار و یآوری نداشت، او به سوی میدان رفت و باران تیر و سنگ و نیزه به سوی او آمد، او تک و تنها در میدان ایستاده بود، او بر روی اسب، شمشیر به دست، گاه نگاهی به خیمه ها می کند، گاه نگاهی به مردم کوفه. تیرها بر بدن او اصابت می کرد، تمام بدن او از تیر پر شده بود. (۲).

سنگی آمد و به پیشانی او برخورد کرد، خون از پیشانی او جاری شد. (۳).

او لحظه ای صبر کرد، ناگهان تیری زهر آلود به سینه او برخورد کرد. (۴).

صدای امام در دشت کربلا پیچید: من به رضای خدا راضی هستم. (۵).

این حسین (علیه السلام) کیست که در میان این همه سختی ها، این گونه با خدای خویش سخن می گفت؟

ص: ۶۱

۱- ۶۳. احزاب: ۳۳.

۲- ۶۴. «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، اسْتَدْعَى الْفَرَسَانَ فَصَارُوا فِي ظُهُورِ الرَّجَالِ، وَأَمَرَ الرَّمَاهُ أَنْ يَرْمُوهُ، فَرَشَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقَنْفَذِ»: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱، روضه الواعظین ص ۲۰۸، إعلام الوری ج ۱ ص ۴۶۸، و لیس فیه من «استدعی» إلی «الرجاله» .

۳- ۶۵. «فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر علی جبهته هشمها...»: مثير الأحران ص ۷۳.

۴- ۶۶. «فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال... فأناه سهمٌ محدّدٌ مسمومٌ له ثلاث شعب، فوقع فی قلبه»: مقتل الحسين

للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤ ، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٣ .

٥-٦٧. «فقال الحسين عليه السلام : بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله» : مقتل الحسين للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤ ؛ «فرماه ... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه ، فقال عليه السلام : بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله ، وهذا قتيل في رضى الله»: المناقب لابن شهر آشوب ج ٤ ص ١١١ ، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٥ .

تیر به سختی در سینه او فرو رفته بود، او تیر را از کمر بیرون آورد، خون می جوشد، او خون ها را جمع کرد و به سوی آسمان ریخت و گفت: «بار خدایا! همه این بلاها در راه تو چیزی نیست».(۱)

امام بار دیگر خون در دست خود گرفت، این بار آن خون را به سر و صورت خود مالید و گفت: «می خواهم جدم رسول خدا مرا در این حالت ببیند».(۲)

خونی که از بدن امام رفته بود، باعث ضعف او شد، دشمن فرصت را غنیمت شمرد، و از هر طرف با شمشیرها آمدند و باران شمشیرها شروع شد. هفتاد و دو ضربه شمشیر بر بدن امام نشست.(۳) بعد از لحظاتی، امام با صورت به روی زمین آمد، او با لب تشنه با خدای خویش سخن می گفت: «در راه تو بر همه این سختی ها صبر می کنم».(۴)

ص: ۶۲

۱- ۶۸. «فإذا امتلأت قال : اللهم إن هذا فيك قليل»: الدرّ النظیم ص ۵۵۱.

۲- ۶۹. «وقال : هكذا والله أكون حتى ألقى جدی محمدا وأنا مخضوبٌ بدمی»: مقتل الحسين للخوارزمی ج ۲ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۳.

۳- ۷۰. «وقد أصابته اثنتان وسبعون جراحه»: مثير الأحزان ص ۷۳.

۴- ۷۱. «... وأعلاماً لعباده، ومناراً في بلاده، وأدلاءً على صراطه، عصمكم الله من الزلل، وآمنكم من الفتن، وطهركم من الدنس، وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً، فعظمت جلاله، وأكبرتم شأنه، ومجدتم كرمه، وأدتمتم ذكره، ووكدتم ميثاقه، وأحکمتم عقد طاعته، ونصحتم له في السرّ والعلانيه، ودعوتم إلى سبيله بالحكمه والموعظه الحسنه، وبذلتم أنفسكم في مرضاتہ، وصبرتم علی ما أصابکم فی جنبه»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳؛ «وقال: صبراً علی قضائک یا رب، لا إله سواک، یا غیاث المستغیثین...»: موسوعه کلمات الإمام الحسین ص ۶۱۵.

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها و سختی ها بر ما هجوم می آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می خواستیم، خدا آنها را نابود می کرد، اما می دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم. (۱)

وقتی فرشتگان دیدند که ما چگونه تسلیم قضای خدای خود شده ایم، تعجب نمودند، همه فرشتگان هم از صبر ما تعجب نمودند. (۲)

ما همه پیامبران خدا را که قبل از ما آمده بودند، به عنوان پیامبر قبول داریم،

ص: ۶۳

۱- ۷۲. «عن عبد الملك عن بشير التَّيَال، قال: كنت على الصفا وأبو عبد الله قائمٌ عليها، إذا انحدر وانحدرت في أثره. قال: وأقبل أبو الدوانيق على جمازته ومعه جنده على خيلٍ وعلى إبل، فزحموا أبا عبد الله عليه السلام حتى خفت عليه من خيلهم، فأقبلت أقيه بنفسي وأكون بينهم وبينه بیدی. قال: فقلت في نفسي: يا رب، عبدك وخير خلقك في أرضك وهواءٍ شرٍّ من الكلاب قد كانوا يعتبونه. قال: فالتفت إليّ وقال: يا بشير! قلت: لبيك، قال: ارفع طرفك لتنظر. قال: فإذا والله واقية واقية خ د من الله أعظم مما عسيت أن أصفه. قال: فقال: يا بشير، إننا أعطينا ما ترى، ولكننا أمرنا أن نصبر فصبرنا»: الأُصول الستة عشر ص ۱۰۰، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۴۵۳.

۲- ۷۳. «قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات»: المزار لابن المشهدی ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۴۰.

ما ادامه دهنده راه آنها هستیم.

با این مقام هایی که خدا به ما داده است، هر کس از ما روی بگرداند و با ما دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است، هر کس که همراه ما باشد، سرانجام به ما خواهد پیوست و در بهشت خدا همراه ما خواهد بود، هر کس که در حق ما کوتاهی کند و مقام والا و بالای ما را قبول نکند، بداند که به سوی نابودی پیش می رود.

شاید بگویی که کوتاهی در حق ما چیست؟

بدان که عده ای از مردم با ما دشمن هستند و بغض و کینه ما را به دل دارند، آنها که از دین خدا به دور هستند و هرگز رحمت خدا را به روی خود نخواهند دید، گروه دیگر، ما را فقط به عنوان فرزندان پیامبر قبول دارند، آنها به ما فقط به این دلیل احترام می گذارند، آنها ولایت ما و مقام هایی را که خدا به ما داده است، قبول ندارند. آنها در واقع، در حق ما کوتاهی می کنند، آنها هم به سوی نابودی به پیش می روند، فردای قیامت که ما پناه شیعیان خود باشیم و آنها را شفاعت کرده و از آب کوثر سیرابشان سازیم، آنها هیچ پناهی نخواهند داشت، آن روز آنها خواهند فهمید که چگونه خود را به نابودی کشانده اند.

حق و حقیقت همیشه با ما بوده است، هر کجا ما برویم، حق و حقیقت هم همان جاست. اگر شما در جستجوی حقیقت باشید و به شرق دنیا بروید، یا به غرب دنیا بروید، هرگز حقیقت را نخواهید یافت، حقیقت را خداوند فقط همراه ما قرار داده است، ما محور حق و حقیقت هستیم.

میراث همه پیامبران نزد ماست و ما وارث همه آنها هستیم، بازگشت خلق خدا در روز قیامت به سوی ماست و اعمال و کردار آنها بر ما عرضه می شود، و در قیامت از آنها در مورد محبت و دوستی ما سوال خواهد شد.

ما در روز قیامت از خداوند می خواهیم که از گناه شیعیان ما درگذرد، ما شفاعت شیعیان واقعی خود را خواهیم نمود و خداوند هم سخن ما را پذیرا

سخن ما حق را از باطل جدا می کند، همه معجزات و نشانه هایی که نزد پیامبران وجود داشته است، نزد ما هم وجود دارد.

خداوند در مورد ولایت ما سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پایه پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت ما، اما خداوند اهمیتی را که به ولایت ما داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است.

این سخن پیامبر است که یک روز رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: ای علی! اگر کسی به اندازه نوح (علیه السلام) زنده بماند و در تمام عمر خود عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، و به اندازه کوه بزرگی زکات بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد. (۲)

آری! ولایت ما نزد خدا از همه چیز مهم تر است.

خدا امر خودش را (که همان برپایی حکومت الهی است) به شما واگذار نموده است، شما ولی خدا هستید و هر کس ولایت مرا داشته باشد، در واقع ولایت خدا را قبول دارد، هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

هر کس محبت ما را به دل داشته باشد، محبت خدا را در دل دارد، هر کس بغض و کینه ما را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به ما پناه بیاورد، به خدا پناهنده شده است.

آری! خشنودی ما، خشنودی خداست، خشم ما، خشم خداست، فکر می کنم باید این مطلب را بیشتر توضیح بدهم:

فرعون ادّعی خدایی می کرد، و مردم مصر هم سخن او را قبول کرده بودند و او را عبادت می کردند، فرعون بی گناهان زیادی را به قتل رساند، تا این که

ص: ۶۵

۱- ۷۴. «عن صفوان قال: سمعتُ أبا الحسن عليه السلام يقول: إنَّ إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم»: تفسیر فرات الکوفی ص ۵۵۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۰۲ و ج ۲۴ ص ۲۷۲؛ «عن سماعه قال: كنت قاعداً مع أبي الحسن الأول عليه السلام والناس في الطواف في جوف الليل، فقال: يا سماعه، إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم، فما كان لهم من ذنبٍ بینهم وبين الله عزّ وجلّ حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك، وما كان بينه وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك، وعوّضهم الله عزّ وجلّ»: الکافی ج ۸ ص ۱۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۷، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۵۶۸.

۲- ۷۵. «عن أبي حمزه، قال: قال لنا علي بن الحسين عليهما السلام: أيّ البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنَّ أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه، ألف سنه إلا خمسين عاماً يصوم النهار ويقوم

الليل في ذلك المكان، ولقى الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً»: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦؛ «عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: يا عليّ، لو أنّ عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، وكان له مثل جبل أُحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، ومدّ عمره حتى حجّ ألف عام على قدميه، ثم قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثم لم يوالك يا عليّ، لم يشم رائحة الجنّه ولم يدخلها»: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤ و ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢ و ج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

سرانجام یک شب موسی (علیه السلام) به دستور خدا قوم بنی اسرائیل را به سوی فلسطین حرکت داد. آن شب موسی (علیه السلام) و یارانش از رود نیل عبور کردند و وقتی فرعون و یارانش به دنبال آنها وارد رود نیل شدند، عذاب خدا فرا رسید و همه غرق شدند.

خداوند در قرآن چنین می گوید: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ: وقتی فرعون و قوم او مرا به خشم درآوردند، من از آنان انتقام گرفتم و آنها را غرق کردم» (۱).

اما تو می دانی که خدا هرگز مانند ما انسان ها به خشم نمی آید، اگر خدا به خشم بیاید، در او حالتی ایجاد شده است، اگر او عصبانی شود در او تغییری ایجاد می شود. خوب فکر کن! آیا ممکن است در خدا تغییری پیش بیاید؟

هرگز! خدا هرگز دچار دگرگونی نمی شود، زیرا او جسم نیست که تغییری در او صورت گیرد. خدای یگانه از این خشم و غضب، بالاتر و والاتر است.

اکنون حق داری بررسی که پس چرا در این آیه، قرآن، از خشم خدا سخن به میان آمده است؟

جواب سوال تو این است: خدا هرگز مانند ما انسان ها خوشحال و یا عصبانی نمی شود، اما او برای خود دوستانی انتخاب کرده است، پیامبران، دوستان خدا هستند، خداوند خوشحالیِ دوستان خود را، خوشحالی خود قرار داد و خشم آنها را خشم خود معرفی کرد. (۲)

آری! آن شب که فرعون با لشکر خود به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت کرد تا او و یارانش را دستگیر کند، موسی (علیه السلام) از این حرکت فرعون به خشم آمد، خدا این خشم موسی (علیه السلام) را همانند خشم خودش قرار داد، زیرا خدا به موسی (علیه السلام) که نماینده او در روی زمین بود، خیلی علاقه داشت.

بدان که خدا ما را خیلی دوست دارد، اگر تو کاری کردی که ما خشنود شدیم،

ص: ۶۶

۱- ۷۶. زخرف: ۵۵.

۲- ۷۷. «كنت في مجلس أبي جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداك، قول الله تبارك وتعالى: «وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى»، ما ذلك الغضب؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: هو العقاب يا عمرو، إنه من زعم أن الله عز وجل زال من شيء إلى شيء، فقد وصفه صفه مخلوق، إن الله عز وجل لا يستفزه شيء ولا يغيره». الكافي ج ۱ ص ۱۱۰، التوحيد للصدوق ص ۱۶۸، معاني الأخبار ص ۱۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۶۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۸۶؛ «عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام في قوله الله عز وجل: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا»، قال: إن الله تبارك وتعالى لا- يأسف كأسفنا، ولكنه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون، فجعل رضاهم لنفسه رضی، وسخطهم لنفسه سخطاً، وذلك لأنه جعلهم الدعاء إليه والأدلاء عليه، فلذلك صاروا كذلك، وليس أن ذلك يصل إلى الله كما يصل إلى

خلقه، ولكن هذا معنى ما قال من ذلك، وقد قال أيضاً: من أهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة ودعاني إليها، وقال أيضاً: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وقال أيضاً: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»... الكافي ج ١ ص ١٤٥، التوحيد للصدوق ١٦٩، معاني الأخبار ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٦، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٩٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٦٠٨.

بدان که در واقع خدا را خشنود نموده ای، اگر ما را دوست بداری، در واقع خدا را دوست داشته ای. (۱)

ص: ۶۷

۱- ۷۸. «وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاه، وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر، وجاهدتم في الله حقَّ جهاده، حتَّى أعلنتم دعوته، وبيّنتم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشرتُم شرائع أحكامه، وسننتُم سنّته، وصرتُم في ذلك منه إلى الرضا، وسلّمتُم له القضاء، وصدّقتُم من رسله من مضى، فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق، والمقصر في حقّكم زاهق، والحقّ معكم وفيكم ومنكم وإليكم، وأنتم أهله ومعدنه، وميراث النبوه عندكم، وإياب الخلق إليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم، وآيات الله لديكم، وعزائمهم فيكم، ونوره وبرهانه عندكم، وأمره إليكم، من والاكم فقد والى الله، ومن عاداكم فقد عادى الله، ومن أحبّكم فقد أحبّ الله، ومن أبغضكم فقد أبغض الله، ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادت بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، اما مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آنها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادعا می کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آنها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند، اگر آنها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می شود که راستگو هستند، اما اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سر باز زدند، روشن می شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می دهد. بگذار برای از روز قیامت سخن بگویم: روزی که همه کوه ها متلاشی می شوند، زمین و زمان به هم می ریزد، آسمان شکافته می شود، همه انسان ها سر از خاک برمی دارند و غوغایی به پا می شود، آن روز، ترس و اضطراب همه جا را فرا می گیرد. همه مردم در صحرای قیامت جمع می شوند، تشنگی بر همه غلبه

می کند.

صدایی از عرش خدا به گوش می رسد، یکی از فرشتگان از طرف خداوند با صدای بلند فریاد می زند: پیامبر مهربانی ها؛ محمد (صل الله علیه و آله) کجاست؟

پیامبر جلو می رود و خود را به حوض کوثر می رساند، بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می پیچد: امیر المؤمنین، علی مرتضی (علیه السلام) کجاست؟ حضرت علی (علیه السلام) نیز به سوی حوض کوثر می رود و کنار پیامبر قرار می گیرد.

تشنگی بر همه غلبه کرده است، همه به سمت حوض کوثر هجوم می برند، اما همه نمی توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص بندگان خوب خدا است و برای همین فرشتگانی مآور هستند تا نگذارند گناهکاران به کنار این آب بیایند.

گروهی از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می آیند، اما فرشتگان آنها را بر می گردانند. آنها شیعیانی هستند که گناهکارند.

پیامبر این صحنه را می بیند، اشک در چشمان او حلقه می زند، پیامبر اشک می ریزد و می گوید: «بار خدایا! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند به کنار حوض کوثر بیایند». آری! پیامبر در اینجا برای شیعیان شفاعت می کند، او از خدا می خواهد تا گناه آنان را ببخشد.

خداوند فرشته ای را می فرستد تا این پیام را به پیامبر برساند: «ای محمد! من به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده اند از آب کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می شود، چرا که خداوند اجازه داده است. فرمان الهی صادر می شود که هر کس شیعه علی است می تواند از آب کوثر بنوشد!

شیعیان گروه گروه به سوی حوض کوثر می آیند و از دستان پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) سیراب می شوند. بعد از لحظاتی، شیعیان همراه با آنان راهی بهشت زیبای خدا می شوند. (۱)

ص: ۶۹

۱- ۷۹. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيد واحد من الأولين والآخرين، عراة حفاة، فيقفون على طريق المحشر، حتى يعرقوا عرقاً شديداً، وتشتد أنفاسهم، فيمكثون بذلك مقدار خمسين عاماً. قال: فقال أبو جعفر عليه السلام: فثم قول الله تعالى: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً». قال: ثم ينادى منادٍ من تلقاء العرش: أين النبي الأمي؟ قال: فيقول الناس: قد أسمعتم فسّم باسمه، قال: فينادي: أين نبي الرحمة محمد بن عبد الله الأمي؟ قال: فيقدم رسول الله أمام الناس كلهم حتى ينتهي إلى الحوض، طوله ما بين أبله إلى صنعاء، فيقف عليه، ثم ينادي بصاحبكم، فيتقدم أمام الناس فيقف معه، ثم يون للناس ويمزّون...: الأمامي للمفيد ص ۲۹۰، الأمامي للطوسي ص ۶۷، تفسير فرات الكوفي ص ۲۵۹، بشاره المصطفى ص ۲۰، كشف

الغمه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می کند، شرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می خواهی از همه بلاها و سختی های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خدا فرا می خوانیم و به سوی او راهنمایی می کنیم، ما به خدا ایمان داشته و تسلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما پسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرمان های خدا را عمل می کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خدا می بریم، هر گاه حکم و دستوری می دهیم، این حکم و دستور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آن خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادت مند می شود، خوشبختی دو جهان در گرو ولای ماست، اگر می خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبت و ولایت ما می توانی برای همیشه رستگار شوی.

هر کس از ما پیروی کند، بهشت جایگاه اوست و هر کس با ما دشمنی کند، بداند که آتش دوزخ سزای اوست و هر کس به جنگ ما آید، به خدای یگانه شرک ورزیده است، هر کس بداند حق با ماست، اما حق ما را انکار کند، جایگاهش دوزخ خواهد بود.

خدا این زیبایی ها و خوبی ها را به همه ما داده است، اولین نفر ما با آخرین نفر که حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، در این مقام ها هیچ فرقی ندارند. باید بدانی که حقیقت ما، یکی است، حقیقت ما با هم فرقی ندارد.

فکر می کنم با یک مثال بهتر بتوانی این مطلب را درک کنی، آیا نور خورشید را وقتی از شیشه های رنگی عبور می کند، دیده ای؟ اگر رنگ شیشه، سبز باشد،

نور خوشید هم سبز می شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می شود، امّا همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، امّا تو آن نور را وقتی از شیشه های رنگی عبور می کنی به رنگ های مختلف می بینی. همین طور، حقیقت ما هم یکی است، نور ما یکسان است.

نمی دانم آیا می دانی خدا چه زمانی ما را آفرید؟ آیا می دانی وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نور ما را آفرید؟

آری! نور ما اولین آفریده خداست. آن روزی که خدا نور ما را آفرید، هنوز زمین و آسمان ها آفریده نشده بودند، ما بودیم و غیر از ما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، حمد و ستایش خدا را می گفتیم.

ما بودیم و خدای خود، هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور ما را در عرش خود قرار داد. (۱)

خوب دقت کن که اکنون سخن از خلقت نور ما می باشد، سخن در مورد خلقت جسم ما نیست، جسم ما که در این دنیای خاکی آفریده شد، هزاران سال بعد، زمین آفریده شد، و بعد از سال های سال، خدا جسم ما را آفرید. اکنون سخن در مورد آفرینش نور ماست، نوری که جسم نبود، نور خدایی بود.

آن نور، در واقع، روح ما بود و تو می دانی که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح ما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.

خلاصه آن که نور ما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور ما در آنجا عبادت خدا را می نمود، بعد از آن خدا اراده نمود و نور ما (که همان روح ماست) به جسم ما منتقل شد، خدا بر بندگانش منت نهاد و ما را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به دست ما هدایت شوند و به کمال

ص: ۷۱

۱- ۸۰. «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظله خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار»: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الآلوسی ج ۱ ص ۵۱، ينابيع الموده ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ «عن مرزم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمداً، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّني وتمجّدي، ثم جمعتُ روحيكما فجعلتهما واحده، فكانت تمجّدي وتقّديسني وتهلّني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمداً واحداً، وعلياً واحداً، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمه من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا»:

الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥؛ «عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحديته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...»: الكافي ج ١ ص ٤٤١، المحتضر للحلي ص ٢٨٥، حليه الأبرار ج ١ ص ١٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٩؛ «عن المفصل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال يا مفصل، كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظله خضراء، نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجده، وما من ملك مقرب ولا ذى روح غيرنا، حتى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثم أنهى علم ذلك إلينا»: الكافي ج ١ ص ٤٤١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ و ج ٥٤ ص ١٩٦؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذى نورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذى نورت منه الأنوار، وهو النور الذى خلق منه محمداً وعلياً، فلم يزالا نورين أولين، إذ لا شىء كون قبلهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين فى الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا فى أطهر طاهرين، فى عبد الله وأبى طالب»: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، مكيال المكارم ج ١ ص ٣٦٨؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدره حتى وصل إلى جلال العظمة فى ثمانين ألف سنة، ثم سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور على عليه السلام، فكان نوري محيطاً بالعظمة، ونور على محيطاً بالقدره، ثم خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

برسند، برای همین ما را به این دنیا آورد، ما را از ملکوت خود به این دنیا آورد، ما را از بزم مخصوص خود به این ظلمتکده منتقل نمود تا ما دست همه را بگیریم و به سوی خدا رهنمون شویم، ما آمده ایم تا راه خدا را نشان بدهیم، آمده ایم تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنیم، آمده ایم دستگیری کنیم و همه را به سعادت و رستگاری برسانیم، آمده ایم تا خداجویان در اینجا بی یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند، ما آمده ایم تا همه را به سوی خدا ببریم.

* * *

خداوند به بندگان خود دستور داد تا بر ما درود و صلوات بفرستند که این کار باعث می شود تا رحمت خدا را به سوی خود جذب کنند، حتما شنیده ای که بهترین راه برای رسیدن به رحمت خدا، همانا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است.

خداوند ولایت ما را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی قلب و جان بندگان خود قرار داده است، ولایت ما می تواند کفاره گناهان بشود و گناهان را از پرونده اعمال شیعیان پاک نماید، آری! شیعیان واقعی ما به خاطر همین ولایت ما، قلب هایی پاک و اخلاق و کردار زیبا دارند. شیعیان ما همواره به خوبی ها و مقام والای ما ایمان داشته اند، آنها محبت ما را با هیچ چیز دیگری عوض نمی کنند. (۱)

همه مردم باید بدانند که خدا مقامی بس بزرگ به ما داده است، جایگاه ما از جایگاه همه پیامبران به غیر از جایگاه محمد (ص)، بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام ما برسد.

این مقامی است که خدا به ما عنایت کرده است و به همه بندگان خود هم خبر داده است که ما چه جایگاهی نزد او داریم، آری! خدا مقام ما را بر دیگران پنهان نکرد، بلکه زیبایی ها و خوبی های ما را به همه خبر داده است، این پیام خدا برای همه بود: ای فرشتگان من! ای پیامبران من! ای بندگان من! با همه

ص: ۷۲

شما هستیم، بدانید که من محمد و آل محمد را برتری دادم، مقام آنها از همه و همه بالاتر و والاتر است.

این پیام خدا را همه شنیدند، همه فهمیدند که ما نزد خدا جایگاهی مخصوص داریم و خدا هیچ کس را به اندازه ما دوست ندارد.

این جایگاهی است که خدا فقط به ما عنایت کرده است و خداوند هیچ کس به غیر از ما را این گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا ما را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه ما را بنماید که این یک آرزوی دست نیافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای ما در نظر گرفته است و بس.

وقتی آدم (علیه السلام) و حوا در بهشت زندگی می کردند، یک روز خداوند پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز نورهای ما را دیدند که در عرش خدا بود، نام های ما را آنجا یافتند، آنها از خدا سوال کردند که اینان کیستند که این گونه نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سوال به آنان چنین گفت: آن نورهایی که شما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاتر است. (۱)

ص: ۷۳

۱ - ۸۲. «أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة، والآية المخزونه، والأمانة المحفوظه، والباب المبتلى به الناس، من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك، إلى الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤنون، وله تسلّمون، وبأمره تعملون، وإلى سبيله ترشدون، وبقوله تحكمون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من جحدكم، وضلّ من فارقكم، وفاز من تمسك بكم، وأمن من لجأ إليكم، وسلّم من صدقكم، وهدى من اعتصم بكم. من اتبعكم فالجنّة مأواه، ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر، ومن حاربكم مشرك، ومن ردّ عليكم في أسفل درك من الجحيم، أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى، وجار لكم فيما بقى، وأنّ أرواحكم ونوركم وطيتتكم واحده، طابت وطهرت بعضها من بعض، خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرشه محدقين، حتّى منّ علينا بكم فجعلكم في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، وجعل صلواتنا عليكم، وما خصّنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا، وطهاره لأنفسنا، وتركه لنا، وكفاره لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم، ومعروفين بتصديقنا إيّاكم، فبلغ الله بكم أشرف محلّ المكرمين، وأعلى منازل المقرّبين، وأرفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، ولا يفوقه فاتق، ولا يسبقه سابق، ولا يطمع في إدراكه طامع، حتّى لا يبقى ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا صديق ولا شهيد، ولا عالم ولا جاهل، ولا دنّي ولا فاضل، ولا مؤنّ صالح ولا فاجر طالح، ولا جبار عنيد، ولا شيطان مرید، ولا خلق فيما بين ذلك شهيد، إلاّ عزّهم جلاله أمرهم وعظّم خطرهم وكبر شأنهم، وتمام نورهم، وصدق مقاعدكم، وثبات مقامكم، وشرف محلّكم ومنزلتكم عنده، وكرامتكم عليه، وخاصّيتكم لديه، وقرب منزلتكم منه، بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. «أسكن الله عزّ وجلّ آدم

وزوجته الجنه، قال لهما: «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» يعنى شجره الحنطه، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، فنظر إلى منزله محمّد وعليّ وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنه، فقالا: يا ربنا، لمن هذه المنزله؟ فقال الله جلّ جلاله: ارفعا رؤسكما إلى ساق عرشى، فرفعا رؤسهما فوجدا اسم محمّد وعليّ وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه بعدهم صلوات الله عليهم مكتوبه على ساق العرش بنور من نور الجبار جلّ جلاله. فقالا: يا ربنا، ما أكرم أهل هذه المنزله عليك، وما أحبهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حوّا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...»: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

می دانستم که مهربان هستید

خسته بودم، پریشان بودم و شما برای من سخن گفتید و چه زیبا هم سخن گفتید.

من از شما دور افتاده بودم و شما برایم سخن گفتید و سخنان شما مرا شفا داد. احساس می کنم که دلم روشن شده است، شاد و خوشحالم، آن غم بزرگ از دلم بیرون رفته است.

می دانستم که دوستان خود را دوست دارید، خواسته مرا پذیرفتید، از خوتان برایم حرف زدید، و چقدر حرف های شما به دلم نشست.

شما بودید که مرا با وادی معرفت آشنا کردید، اکنون من شما را بهتر می شناسم.

آری! بی جهت نبود که این دل شیفته شما شده بود، دل من از این زیبایی های شما خبری داشت و این گونه شیدای شما شده بود. من نمی دانم خدا را چگونه شکر کنم. اگر تا روز قیامت هم سر به سجده ببرم، نمی توانم شکر نعمت آشنایی با شما را به جا آورم، چه سعادتى بالاتر از این می توانم پیدا کنم.

تا اینجا شما برایم سخن گفتید، اکنون می خواهم من با شما سخن بگویم، راز دل بگویم، آیا به من اجازه می دهید؟

فدای شما بشوم! خدا را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم، هر چه را که شما اعتقاد دارید من به آن معتقد هستم، آنچه را که شما قبول ندارید من هم آن را قبول ندارم، هر چه را که از آن بیزار هستید، من نیز از آن بیزارم. من دوستان شما را دوست دارم، با دشمنان شما، دشمن هستم.

آری! من رنگ و بوی شما را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو شما هستم. خوب می دانم که اگر شما را دوست داشته باشم و از دشمنان شما بیزار باشم، شیعه واقعی شما نیستم.

اگر بخواهم جزء پیروان راستین شما باشم، باید هم محبت شما را داشته باشم و هم با دشمنان شما، دشمن باشم، آن کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار نیست، به دروغ ادعای محبت شما را می کند، شما این محبت را از او نمی خرید. دشمنان شما در حق شما ظلم زیادی نمودند، خانه مادرتان فاطمه (سلام الله علیه) را آتش زدند، محسن او را کشتند، حال چگونه می شود که محبت آنان در قلب من باشد، هرگز! من از همه کسانی که در حق شما ظلم کردند، بیزار هستم.

من گوش به فرمان شما هستم، کلام و سخن شما را قبول می کنم، به مقامی که خدا به شما داده است، اعتقاد دارم و همه فضائل و زیبایی های شما را قبول دارم.

من منتظر هستم تا حکومت شما تشکیل شود، من در انتظار آن روزی هستم که مهدی (علیه السلام) شما ظهور کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار سازد. می دانم که سرانجام آن روز فرا خواهد رسید. من منتظر آن روز هستم.

می دانم که شما خبر داده اید که روزگار غیبت مهدی (علیه السلام) بسیار طولانی خواهد شد، کسانی که در آن زمان در انتظار ظهور او باشند، بهترین مردم همه زمان ها هستند. (۱)

ص: ۷۸

۱- ۸۳. «عن علی بن الحسین علیهما السلام: یا أبا خالد، إنَّ أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كلِّ زمان؛ لأنَّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزله المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزله المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً، والدعاه إلى دين الله سرّاً وجهرّاً. وقال عليه السلام: انتظار الفرج من أعظم الفرج»: كمال الدين ص ۳۲۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۸۷ و ج ۵۲ ص ۱۲۲، إعلام الوری ج ۲ ص ۱۹۶، قصص الأنبياء ص ۳۶۴، مکیال المکارم ج ۲ ص ۱۲۹.

بی صبرانه منتظر آمدن مهدی (علیه السلام) هستم تا او بیاید و با دست مهربانی مرا نوازش کند و جان تشنه مرا با مهر و عطف سیراب نماید. من خدا را سپاس می گویم که برای شنیدن صدای مهدی (علیه السلام) ببقرار شده ام و چشم به راه آمدنش هستم، سوگند یاد می کنم تا جان در تن دارم در راه او قدم برمی دارم.

من به «رجعت» هم اعتقاد دارم، باور دارم که شما قبل از این که قیامت بر پا شود، همه شما به دنیا باز می گردید و در این دنیا حکومت می کنید.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره شما می باشد، آری! خدا شما را (قبل از برپا شدن قیامت) زنده خواهید نمود تا بر این دنیا حکومت کنید، من می دانم که اگر به رجعت شما باور نداشته باشم، شیعه واقعی شما نیستم. (۱)

خوب است این آیه قرآن را اینجا یاد آور شوم:

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...). (۲)

خدا در قرآن، داستان عَزْریر را برای ما بیان می کند، عَزْریر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود. او روزی گذرش به شهر افتاد که ویران شده بود و استخوان های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود.

او مدتی به آن استخوان ها و جمجمه ها نگاه کرد، سوالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد نمود؟

در این هنگام خدا به عزرائیل دستور داد تا جان او را بگیرد، مرگ عَزْریر فرا رسید.

صد سال گذشت. خدا بعد از صد سال، دوباره او را زنده کرد، او به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری! صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...

آری! رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است و قرآن از رجعت و زنده شدن دوباره عَزْریر سخن گفته است.

ص: ۷۹

۱- ۸۴. «قال الصادق عليه السلام: ليس منّا من لم يؤمن برجعتنا»: الهداية للصدوق ص ۲۶۶، مستدرک الوسائل ۱۴ ص ۴۱۵، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۳۶ و ج ۱۰۰ ص ۳۲۰.

۲- ۸۵. بقره: ۲۵۹.

خداوند به هر کاری تواناست، او وعده داده است که بهترین دوستان خود را در روزی دوباره به این دنیا باز خواهد گرداند، این وعده خداست و خدا به وعده های خود عمل می کند.

هنگام سختی ها و بلاها به شما پناه می آورم، به زیارت حرم های شما می شتابم، زائر شما می شوم، با دنیایی از عشق به زیارت شما می آیم و در سایه مهربانی شما، پناه می گیرم. می دانم که زیارت حرم شما نزد خدا پاداشی بس بزرگ دارد و خدا ثواب یک میلیون حج برای من می نویسد. (۱)

هر وقت که می خواهم دعایی بکنم و حاجتی را از خدا بخواهم، شما را واسطه نزد خدا قرار می دهم، وقتی می خواهم با خدای خود سخن بگویم، خدا را به حق شما قسم می دهم.

من به همه شما (از اولین نفر تا آخرین نفر شما) اعتقاد دارم، من به مهدی (علیه السلام) که از دیده ها پنهان است، اعتقاد دارم، من تسلیم شما هستم و در مقابل شما و فضائل شما، هرگز چون و چرایی ندارم و پیروی کامل از شما می کنم، هر چه شما بگویید قبول می کنم.

من آماده ام و منتظرم تا روزگار حکومت شما فرا برسد و من شما را یاری کنم، روزی که خدا دین خودش را به وسیله شما زنده خواهد نمود، من آن روز به یاری شما خواهم آمد.

من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را قبول کرده ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آنها می کنند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از مطیع رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می برند، پیروی نمی کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم

ص: ۸۰

۱- ۸۶. «من زار واحداً منا کمن زار الحسين»: ثواب الأعمال ص ۹۸، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۵۶۷، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۸۵، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۱۱۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۶۸؛ «عن یحیی بن سلیمان المازنی، عن الإمام الکاظم علیه السلام: من زار قبر ولدی علی، کان له عند الله عزّ وجلّ کسبعین حجّه مبروره، قلت: سبعین حجّه؟، قال: نعم وسبعین ألف حجّه، قلت: سبعین ألف حجّه؟ فقال: ربّ حجّه لا تُقبل، من زاره أو بات عنده ليله، کان کمن زار الله فی عرشه. قلت: کمن زار الله فی عرشه؟ قال: نعم إذا کان یوم القیامه کان علی عرش الرحمن أربعة من الأولین وأربعة من الآخرين، فأما الأربعة الذین هم من الأولین فنوح وإبراهیم وموسی وعیسی، وأما الأربعة الآخرون فمحمّد وعلیّ والحسن والحسین، ثمّ یمدّ المطمار فیقعد معنا من زار قبور الأئمّه، ألا- إنّ أعلاها درجه وأقربهم حبه زوّار قبر ولدی علیّ علیه السلام»: الکافی ج ۴ ص ۵۸۵، عیون أخبار

الرضا عليه السلام ج ١ ص ٢٩١؛ «عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: من زار قبر الحسين عليه السلام يوم عرفه، كتب الله له ألف ألف حجّه مع القائم، وألف ألف عمره مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وعتق ألف نسمة، وحمّلان ألف ألف فرس في سبيل الله، وسماه الله عدي الصديق آمن بوعدى، وقالت الملائكة: فلان صديق زكاه الله من فوق عرشه، وسُمّي في الأرض كزوبياً»: كامل الزيارات ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٨٨.

من از دشمنان شما بیزار هستم، من از تمام کسانی که در حق شما ظلم و ستم کردند، بیزار هستم. خدا در قرآن می گوید:

(... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. (۱)

خدا ستمکاران را لعنت کرده است، من هم ستمکاران را لعنت می کنم چرا که از قرآن پیروی می کنم.

در جهان هستی، هیچ کس بالاتر از شما نیست، ظلم به شما، بزرگترین ظلم هاست، ستمکارانی که به شما ظلم نمودند، لعنت خدا را برای خود خریده اند.

من شنیده ام که وقتی پیامبر از دنیا رفت، در شهر مدینه، حوادث جانسوزی روی داد، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، که گروهی به سوی خانه مولایم علی (علیه السلام) حمله ور شدند. رهبر آن گروه شخصی به نام عُمَر بود.

عُمَر به سوی خانه علی (علیه السلام) به راه افتاد، وقتی نزدیک خانه علی (علیه السلام) رسید، فاطمه (سلام الله علیه) آنان را دید، او سریع در خانه را بست. عُمَر جلو آمد، در خانه را زد و گفت: «ای علی! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن، به خدا قسم، اگر این کار را نکنی، خون تو را می ریزیم و خانه ات را به آتش می کشیم». (۲)

فاطمه (سلام الله علیه) به او گفت: «ای عُمَر! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی؟». عمر پاسخ داد: «به خدا قسم، این کار را می کنم، زیرا این کار برای حفظ اسلام بهتر است». (۳)

سپس عُمَر فریاد زد: «ای مردم! بروید هیزم بیاورید». (۴)

لحظه ای نگذشت که هیزم زیادی در اطراف خانه جمع شد و خود عُمَر هیزم ها را آتش زد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». (۵)

ص: ۸۱

۱- ۸۷. هود: ۱۸.

۲- ۸۸. اخرج یا علیّی إلی ما أجمع علیه المسلمون، وإلّا قتلناک: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲، الهدایه الکبری ص ۴۰۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸؛ إن لم تخرج یابن أبی طالب وتدخل مع الناس لأحرقنّ البیت بمن فیہ: الهجوم علی بیت فاطمه ص ۱۱۵؛ واللّه لتخرجنّ إلی البیعه ولتبايعنّ خلیفه رسول اللّه، وإلّا- أضرمت علیک النار...: کتاب سلیم بن قیس ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹.

۳- ۸۹. فجاء عُمَر ومعه قیس، فتلقتّه فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یابن الخُطّاب! أ تراک محرّقا علیّی بابی؟! قال: نعم!

وذلك أقوى فيما جاء به أبوك: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩ .

٤-٩٠. «وقلتُ لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلمّوا في جمع الحطب...»: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣ ، بيت الأحران ص ١٢٠ .

٥-٩١. «فجاء عُمر ومعه قبس ، فتلقته فاطمه عليها السلام على الباب ، فقالت فاطمه : يا ابن الخطاب ! أتراك محرّقا عليّ بابي ؟ !

قال : نعم !»: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩ ؛ «فقال عمر بن الخطاب: أضرموا عليهم البيت ناراً...»:

الأمالي للمفيد ص ٤٩ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١ ؛ «وكان يصيح: أحرّقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن

والحسين»: الممل والنحل ج ١ ص ٥٧ .

آتش شعله کشید، در خانه نیم سوخته می شود. عُمَر می دانست که فاطمه (سلام الله علیه) پشت در ایستاده است، او جلو آمد و لگد محکمی به در زد. (۱)

صدای ناله ای به فضا برخاست: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می کنند». (۲)

هنوز صدای آن ناله مظلومانه او به گوش می رسد...

چگونه شد که این نامردان جرأت کردند خانه وحی را آتش زده و با فاطمه (سلام الله علیه) این گونه رفتار کنند؟ مگر فاطمه (سلام الله علیه) پاره تن پیامبر نبود؟ (۳)

خانه فاطمه (سلام الله علیه)، خانه وحی و محل نزول فرشتگان بود، جبرئیل بدون اجازه وارد آن خانه نمی شد. آنجا جایی بود که فرشتگان آرزو می کردند به آن قدم نهند ...

از خدا می خواهم که مرا بر راه شما پابرجا بدارد، از او می خواهم تا زنده هستم و نفسم می کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین شما ثابت قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.

از خدا می خواهم که توفیق اطاعت از شما را به من عنایت کند و در روز قیامت شفاعت شما را نصیبم گرداند.

بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده.

به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما، آن روزی که هر گروهی را با امام و رهبر خودشان محشور می کنی، مرا با این خاندان محشور نما.

خدایا! مرا از کسانی قرار بده که در روزگار «رجعت» به دنیا بازگردم، من دوست دارم وقتی این خاندان بار دیگر به این دنیا باز می گردند، من هم زنده بشوم و روزگار عزت و بزرگی آنان را بینم.

خدایا! بر من منت بگذار و آن روز مرا زنده کن تا با دیدار عزیزان تو، چشمم

ص: ۸۲

۱- ۹۲. «فَضْرَبَ عُمَرَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَكَسَرَهُ، وَكَانَ مِنْ سَعْفٍ، ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَلْتَبِيًّا...»: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷.

۲- ۹۳. «وهی تجهیز بالبكاء تقول: یا أبتاه یا رسول الله! ابنتک فاطمه تُضْرَبُ؟!...»: الهدایه الکبری ص ۴۰۷؛ «وقالت: یا أبتاه یا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك؟!...»: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴.

٣-٩٤. «فاطمه بضعة مني، يويني ما آذاها»: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي الحافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠؛ «فاطمه بضعة مني، يريني ما رابها، ويويني ما آذاها»: المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤٠٤، نظم درر السمطين ص ١٧٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٧، وراجع: صحيح البخاري ج ٤ ص ٢١٠ و ٢١٢ و ٢١٩، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح الباري ج ٧ ص ٦٣، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠ و ج ٤ ص ٢١٥ و ج ٦ ص ٢٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٨٦، الإصابه ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٣٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البدايه والنهائيه ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووي ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠ و ج ٢٠ ص ١٨٠ و ج ٢٧ ص ١٦٦ و ج ٣٠ ص ١٢٦ و ج ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير الثعالبي ج ٥ ص ٣١٦، تفسير الألوسي ج ٢٦ ص ١٦٤، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، أسد الغابه ج ٤ ص ٣٦٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩ و ج ٣ ص ٣٩٣ و ج ١٩ ص ٤٨٨، إمتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣ و ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، ينابيع الموده ج ٢ ص ٥٢ و ٥٣ و ٥٨ و ٧٣، السيره الحلبيه ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤، النوادر للراوندي ص ١١٩، كفايه الأثر ص ٦٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فرات الكوفي ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشاره المصطفى ص ١١٩ بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٣٧ و ج ٣٠ ص ٣٤٧ و ٣٥٣ و ج ٣٦ ص ٣٠٨ و ج ٣٧ ص ٦٧.

۱- ۹۵. «بأبي أتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤن بكم وبما آمنتكم به، كافراً بعدوكم وبما كفرتم به، مستبصراً بشأنكم وبضلاله من خالفكم، موالٍ لكم ولأولياكم، مبغضٌ لأعدائكم ومعادٍ لهم، سلمٌ لمن سالمكم، وحرِبٌ لمن حاربكم، محققٌ لما حققتكم، مبطلٌ لما أبطلتم، مطيعٌ لكم، عارفٌ بحقكم، مقرٌّ بفضلكم، محتملٌ لعلمكم، محتجبٌ بدمتكم معترفٌ بكم، ومؤنٌ بآبائكم، مصدقٌ برجعتكم، منتظرٌ لأمركم، مرتقبٌ لدولتكم، آخذٌ بقولكم، عاملٌ بأمركم، مستجيرٌ بكم، زائرٌ لكم، لائذٌ عائذٌ بقبوركم، مستشفعٌ إلى الله عز وجل بكم، ومتقربٌ بكم إليه، ومقدمكم أمام طلبتي وحوائجي وإرادتي في كل أحوالي وأموري، مؤنٌ بسرركم وعلانيتكم، وشاهدكم وغائبكم، وأولكم وآخركم، ومفوضٌ في ذلك كله إليكم ومسلمٌ فيه معكم، وقلبي لكم سلم، ورأيتكم لكم تبع، ونصرتي لكم معه، حتى يحيى الله دينه بكم ويردكم في أيامه، ويظهركم لعدله، ويمكنكم في أرضه، فمعكم معكم لا- مع عدوكم، آمنت بكم، وتوليت آخركم بما توليت به أولكم، وبرئت إلى الله عز وجل من أعدائكم، ومن الجبت والطاغوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم، والجاحدين لحقكم، المارقين من ولايتكم، والغاصبين لإيرثكم، الشاكين فيكم، المنحرفين عنكم، ومن كل وليجه دونكم، وكل مطاع سواكم، ومن الأئمة الذين يدعون إلى النار، فثبتني الله أبداً ما حييت على موالاتكم ومحبتكم ودينكم، ووقفني لطاعتكم، ورزقني شفاعتكم، وجعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتكم إليه، وجعلني ممن يقتص آثاركم، ويسلك سبيلكم، ويهتدي بهداكم، ويحشر في زمركم، ويكر في رجعتكم، ويملك في دولتكم، ويشرف في عافيتكم، ويمكن في أيامكم، وتقر عينه غداً بروتكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهد ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، هر کس بخواهد به سوی خدا برود، باید نزد شما بیاید و از شما درس توحید بیاموزد. شما آموزگار توحید و خداشناسی هستید، همه فرشتگان و همه انسان ها برای توحید باید از شما درس خداشناسی بیاموزند.

هر کس می خواهد سوی خدا برود، باید به شما توجه کند، هر کس راه غیر شما را برود، هرگز به مقصد نمی رسد.

هر کس با خدا کار دارد و حاجت مهمی دارد، باید شما را نزد خدا واسطه قرار بدهد تا خدا سخن او را بشنود.

شما بندگان خدا هستید، مخلوق خدا هستید و راه شناخت خدا فقط شما هستید. شما تجلی صفات خدا می باشید، با شناخت شما می توان به شناخت خدا راه یافت.

خوب می دانم که خدا جسم نیست و صورت و چهره ای ندارد، اَمّا او شما را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. یعنی هر کس دین خدا و معرفت و شناخت او را می خواهد، باید نزد شما بیاید، فقط شما هستید که می توانید معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنید. (۱)

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می روم، با کمال احترام روبروی چهره آن شخص می ایستم و سلام می کنم، من هیچ وقت نمی روم به چهره او پشت

ص: ۸۴

۱- ۹۶. «عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعلي بن موسى الرضا عليهما السلام: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المونين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال عليه السلام: يا أبا الصلت، إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمّداً صلى الله عليه وآله على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته، ومتابعته متابعته، وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته...: الأمالى للصدوق ص ۵۴۵، التوحيد للصدوق ص ۱۷۸، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۲۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۸۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۱، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۳۳، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۶۰.

کنم و سلام بنمایم.

آری! خدا شما را چهره خود معرفی کرده است، خدا می خواهد به ما بگوید که اگر با من کاری دارید باید ولایت این خاندان را قبول داشته باشند و به آنها عشق بورزید.

وقتی در مقابل شما می ایستم، می دانم که به خدا خیلی نزدیک هستم، شما بندگان خوب خدا هستید و خدا شما را به عنوان راه ارتباطی ما با خودش انتخاب کرده است. من وقتی کنار شما هستم، می توانم به راحتی با خدا ارتباط برقرار کنم.

ای بزرگان! ای عزیزان! ای کسانی که شما مولا و آقای من هستید، ساعتی است که ترانه عشق شما را می سرایم و سرود مهر شما را می خوانم.

به راستی آیا می دانم که چه جایگاه و منزلتی دارم، زیرا شما آقای من هستید، شما مولای من هستید، چه چیز از این بهتر؟ چه افتخاری از این بزرگتر؟

من چه گنج پربهایی دارم و به آن توجه ندارم و آن را قدر نمی دانم!

برای شرافت من همین بس که شیعه شمایم و همه مرا از شما می دانند.

من نمی توانم زیبایی های شما را شمارش کنم، چه کنم؟ ناتوانم، نه تنها من بلکه هیچ کس نمی تواند همه زیبایی های شما را بیان کند.

هر چه قدر هم که مدح شما را بنمایم و از خوبی های شما بگویم، بیشتر به ناتوانی خود پی می برم، من نمی توانم، عقل من عاجز از درک بزرگی شماست. من در بیان فضائل شما راه به جایی نمی برم.

من کجا و وصف شما کجا؟

شما نور خوبان این دنیا هستید، شما هدایت گر همه فرشتگان و آفریده های خدا هستید.

ص: ۸۵

ابراهیم (علیه السلام) که لقب «دوست خدا» از آن اوست، شیعه شماسست، شنیده ام که یک روز ابراهیم (علیه السلام) به عرش خدا نگاه نمود و نورِ شما را در آنجا دید، از خدا سوال کرد که این نورهایی که در عرش توست، چیستند؟

و آن روز خدا برای او شما را معرفی کرد، نور محمّد، نور علی (علیه السلام)، نور فاطمه (سلام الله علیه)، نور حسن (علیه السلام)، نور حسین (علیه السلام)... تا نور مهدی (علیه السلام).

ابراهیم (علیه السلام) به نورهای چهارده گانه شما نگاه می کرد. آن روز ابراهیم (علیه السلام) دعا کرد که خدا مرا از شیعیان این نورهای مقدّس قرار بده. (۱)

خدا بود و هیچ آفریده ای با او نبود، بعد خدا اراده کرد تا جهان هستی را بیافریند، اولین آفریده خدا شما بودید. آری! خدا خلقت آفرینش را با شما آغاز نمود، خدا همه خوبی ها، همه زیبایی ها، همه کمالات را با شما آغاز نمود. شما سبب خلقت این جهان هستی هستید، اگر شما نبودید، خدا زمین و آسمان ها و فرشتگان و جهان هستی را خلق نمی کرد. (۲)

شما واسطه فیض خدا هستید، وقتی خدا می خواهد به بندگان خود خیر و رحمتی بدهد، ابتدا آن را به وجود شما نازل می کند و بعد به واسطه شما آن خیر به دیگران می رسد.

شما همه کاره این جهان هستی هستید، در همه زمان ها و مکان ها، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به شما برمی گردد، خدا شما را محور جهان هستی قرار داده است، حرف اول و حرف آخر را شما می زنید، از اول هستی شما بوده اید و تا آخر هم شما خواهید بود. هر کس که با خدا کار دارد باید به در خانه شما بیاید، به اذن خدا، شما همیشه و همواره، همه کاره جهان هستی می باشید.

به واسطه شما خدا رحمت خود را بر بندگان نازل می کند و بلاها را از آنان دور می کند، شما ستون جهان هستی هستید، اگر شما نباشید، زمین و زمان در

ص: ۸۶

۱- ۹۷. «عن أبي بصير يحيى بن أبي القاسم، قال: سألت جابر بن يزيد الجعفي جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن تفسير هذه الآية: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ»، فقال عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَشَفَ لَهُ عَنِ بَصَرِهِ، فَنَظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، وَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ: إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاصِرٍ دِينِي، وَرَأَى إِلَى جَنْبَيْهِمَا ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ فَقَالَ: إِلَهِي وَمَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ؟ فَقِيلَ: هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَمَتْ مَحَبَّتِهَا مِنَ النَّارِ، وَنُورُ وَلَدَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. وَرَأَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ حَفَّوْا بِهِمْ فَقَالَ: إِلَهِي وَمَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ التَّسْعَةُ؟ قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ الْأَثْمَةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِلَهِي بِحَقِّ هَوَاءِ الْخُمْسَةِ إِلَّا عَرَفْتَنِي مِنَ التَّسْعَةِ؟ قِيلَ: يَا إِبْرَاهِيمَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَابْنُهُ مُوسَى،

وابنه عليّ، وابنه محمّد، وابنه عليّ، وابنه الحسن، والحجّه القائم ابنه. فقال إبراهيم: إلهي وسيدي أرى أنواراً قد أهدقوا بهم لا يحصى عددهم إلّا أنت. قيل: يا إبراهيم، هواء شيعتهم وشيعه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال إبراهيم: وبما تُعرف شيعته؟ قال: بصلاه إحدى وخمسين، والجهر بيسم الله الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختّم في اليمين، فعند ذلك قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة أمير المؤمنين. قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة أمير المؤمنين. قال: فأخبر الله في كتابه فقال: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأَئِزُّرُهُمْ»: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٨ و ج ٣٦ ص ١٥٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٥ ص ١٣٣، غايه المرام ج ١ ص ٤٤.

٢-٩٨. «ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فنحن أوّل خلق ابتدأه الله، وأوّل خلق عبد الله وسبّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسيحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وُحِد الله، وبنا عبَد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أثاب الله من أثاب، وعاقب من عاقب»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠، غايه المرام ج ١ ص ٤٢، «فكنا أوّل من أقرّ بذلك، ثم قال لمحمّد صلى الله عليه وآله: وعزّتي وجلالي وعلوّ شأنِي، لولاك ولولا عليّ وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنّة والنار، ولا المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً يعبدني. يا محمّد، أنت خليلي وحبّبي وشفيعي وخيرتي من خلقِي، أحبّ الخلق إليّ وأوّل من ابتدأت إخراجهُ من خلقِي، ثم من بعدك الصديق عليّ أمير المؤمنين وصيِّك، به أيّدتك ونصرتك، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هواء الهداه المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خيار خلقِي فيما بيني وبين خلقِي، خلقتكم من نور عظمتي واحتجت بكم عمّن سواكم من خلقِي...»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩، غايه المرام ج ١ ص ٤١.

هم می پیچد.

آری! اگر برای یک لحظه، «حجت خدا» نباشد، جهان نابود خواهد شد، وقتی که خدا بنخواهد روز قیامت را برپا کند، کافی است که حجت خود را از میان بردارد، آن وقت همه هستی در هم پیچیده خواهد شد.

غم و غصه ها هم به واسطه شما برطرف می شود، این شما هستید که از بندگان خدا دستگیری می کنید و حاجت آنها را به اذن خدا روا می کنید و دل های آنها را شاد می نمایید.

همه علوم پیامبران نزد شماست، همه کتاب های آسمانی هم نزد شماست.

شما فرزندان آخرین پیامبر خدا هستید، همان که جبرئیل به او نازل شد و قرآن را به او وحی نمود، (معلوم است که منظور من، امام حسن (علیه السلام) تا حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد، اما حضرت علی (علیه السلام)، پسر عمو و داماد پیامبر است).

* * *

خدا به شما مقامی داده است که به هیچ کس دیگر (غیر از پیامبر اسلام)، آن مقام را نداده است، آن مقام مخصوصی است که خدا فقط برای شما در نظر گرفته است.

آیا من می توانم بفهمم که خدا به شما چه داده است؟ هرگز!

فضائل شما، گفتنی نیست، بیان کردنی نیست، شمردنی نیست، دیدنی نیست، شنیدنی نیست!

همه بزرگان جهان هستی در مقابل شما، کوچک هستند و تواضع و فروتنی دارند، آری! هر بزرگی را که می بینم، وقتی او را با شما مقایسه می کنم، او را کوچک می یابم. همه باید از شما اطاعت کنند، بزرگ و کوچک، خدا اطاعت از شما را بر همه واجب کرده است.

قلب های بندگان خدا به نور شما روشن می شود، شما روشنی دل های همه هستید.

هر کس که سعادت‌مند شد، به واسطه این بود که ولایت شما را قبول کرده بود و محبت شما را به دل داشت. محور سعادت و رستگاری، همان ولایت شماست.

هر کس به بهشت وارد می‌شود، به خاطر محبت و ولایت شماست، رضای شما، رضای خداست، اگر کسی بتواند شما را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است.

کسی که بفهمد حق با شماست، بداند که خدا ولایت شما را بر او واجب کرده است، اما اگر از قبول ولایت شما سرباز زند، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود.

آری! کسانی که با شما دشمنی کنند و کینه و بغض شما را به دل بگیرند، کسانی که بدانند که ولایت شما بر حق است، اما از قبول آن سرباز زند، آتش دوزخ در انتظار آنهاست.

آری! کسانی که با شما دشمنی می‌کنند و با این که می‌دانند حق با شماست، اما آن را انکار می‌کنند، آنان به آتش گرفتار خواهند شد، اما حساب کسانی که از شما هیچ نمی‌دانند و جاهل هستند و اصلاً حق به آنها نرسیده است، جداست.

خلاصه آن که غضب و خشم خدا برای کسانی است که حق به آنها رسیده است و می‌دانند که حق با شماست، اما باز هم انکار می‌کنند. آنان که با شما دشمنی می‌کنند و با شما سر جنگ دارند، باید خود را برای خشم و غضب خدا آماده کنند.

من فدای شما بشوم! همه هستی من فدای شما باد، نمی‌دانم احساسم را نسبت به شما چگونه بیان کنم! این همه عشق و محبت را چگونه به تصویر بکشم. قلب من آکنده از محبت شماست!

کسانی که از مقام شما بی‌خبرند، وقتی محبت مرا به شما می‌بینند، تعجب می‌کنند، آخر آنها فقط اسم شما را می‌شنوند، یا قبر شما را می‌بینند.

ص: ۸۸

آری! اسم شما همانند نام های دیگران است، جسم و جانتان هم مثل دیگران، قبرهای شما هم مانند قبرهای دیگر.

اما نام شما کجا و نام دیگران کجا؟ نام های شما بر عرش خدا نوشته شده است و زینت بهشت جاودان است!

جسم، روح و قبر شما مثل بقیه مردم است، اما حقیقت چیز دیگری است:

«میان ماه من تا ماه گردون/ تفاوت از زمین تا آسمان است».

به راستی که نام های شما چقدر زیبا و دلنشین است، هر چه می گویم علی، حسن، حسین... کامم شیرین می شود، دلم می خواهد پیوسته نام شما را بر زبان آورم و نام شما را بشنوم.

چقدر شما مهربان و کریم هستید!!

چقدر شما بزرگ و با عظمت است!

چقدر شما وفادار و راستگو هستید!!

شما به شیعیان خود وعده هایی داده اید و می دانم که به آن وعده ها عمل خواهید نمود، شما هرگز پیمان خود را فراموش نمی کنید.

* * *

اکنون، نگاهی به گذشته های دور می کنم، می خواهم نمونه ای از وفاداری شما را در ذهن خود مرور کنم:

سید حمیری، شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به شما داشت و همواره فضائل شما را با شعر بیان می کرد. او در زمان امام صادق (علیه السلام) زندگی می کرد و با اشعار پر محتوا همه را به یاد ولایت شما می انداخت. (۱)

روزهای آخر عمر او بود و در بستر بیماری بود، همه از شفای او ناامید شده اند. دوستان او دور او جمع شدند، چند نفر از ناصبی ها هم به آنجا آمدند، (ناصبی به کسی می گویند که بغض و کینه اهل بیت (علیهم السلام) را به دل داشتند).

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار شد و آرام آرام، این سیاهی به

ص: ۸۹

۱- ۹۹. «روی أنّ الصادق لقيه فقال: سمتك أمك سيّداً ووقفت في ذلك، أنت سيّد الشعراء»: الغدير ج ۲ ص ۲۴۰.

پیش رفت تا این که همه صورت سید سیاه شد.

همه تعجب کردند، چرا صورت او سیاه شد؟ ناصبی ها خیلی خوشحال شدند، آنها گفتند: دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟ چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بردارد، اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند.

همه دوستان سید ناراحت شدند، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداختند و از ناصبی ها خجالت کشیدند، آنها نمی دانستند چه کنند.

بعد از مدتی، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر شد و آرام آرام تمام صورت سید را گرفت. صورت سید، روشن و نورانی شد و لبخند بر لب های او نشست، او آخرین شعر خود را چنین می سراید: «كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ...: اشتباه می کنند کسانی که می گویند حضرت علی (علیه السلام)، دوست خود را در سختی ها تنها می گذارد، امروز خداوند به خاطر مولایم علی (علیه السلام)، از گناهانم چشم پوشی کرد».

آن روز، همه شیعیان شما شاد شدند و دشمنان شما شرمند شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری! شما هرگز دوستان خود را تنها نمی گذارید، شما در سخت ترین شرایط از آنان دستگیری می کنید.

و بعد از لحظاتی، سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد و در بهشت مهمان شما شد. (۱)

ص: ۹۰

۱- ۱۰۰. «بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي، من أراد الله بدأ بكم، ومن وحّده قبل عنكم، ومن قصده توجه بكم، موالى لا أحصى ثناءكم ولا أبلغ من المدح كنهكم، ومن الوصف قدركم، وأنتم نور الأخيار، وهداه الأبرار، وحجج الجبار، بكم فتح الله وبكم يختم، وبكم ينزل الغيث، وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، وبكم ينفس الهمم ويكشف الضرّ، وعندكم ما نزلت به رسله، وهبطت به ملائكته، وإلى جدّكم بُعث الروح الأمين - وإن كانت الزبارة لأمير المؤمنين عليه السلام فقل: وإلى أخيك بعث الروح الأمين -، آتاكم الله ما لم يؤ أحداً من العالمين، طأطأ كلّ شريفٍ لشرفكم، وبخع كلّ متكبرٍ لطاعتكم، وخضع كلّ جبارٍ لفضلكم، وذللّ كلّ شيءٍ لكم، وأشرقت الأرض بنوركم، وفاز الفائزون بولايتكم، بكم يُسلّك إلى الرضوان، وعلى من جحد ولايتكم غضب الرحمان. بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي، ذكركم في الذاكرين، وأسماءم في الأسماء، وأجسادكم في الأجساد، وأرواحكم في الأرواح، وأنفسكم في النفوس، وآثاركم في الآثار، وقبوركم في القبور، فما أحلى أسماءكم، وأكرم أنفسكم، وأعظم شأنكم، وأجلّ خطركم، وأوفى عهدكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. «حدّث الحسين بن عون قال: دخلت على السيد ابن محمّد الحميري عائداً في علته التي مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانيه، وكان

السيد جميل الوجه، ربح الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبدت في وجهه نكته سوداء مثل النقطة من المداد، ثم لم تزل تزيد وتنمي حتى طبقت وجهه بسوادها، فاغتم لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلا قليلاً حتى بدت في ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء... المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالى للطوسي ص ٦٢٨، الفصول المهمه ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمه ج ٢ ص ٤٠.

سخن شما نور است، زیباست، سخن شما باعث هدایت می شود، هر کس به سخنان شما گوش فرا بدهد و به آن عمل کند، به حقیقت و رستگاری می رسد.

شما همواره ما را به تقوی و پرهیز از گناه سفارش نموده اید، شما دوست دارید که شیعیان شما از همه زشتی ها و گناهان دوری کنند و هرگز نافرمانی خدا را نکنند.

شما کسانی هستید که به نیکی کردن، عادت کرده اید، شما بزرگوار و کریم هستید، آری! عادت و روش و خوی شما، احسان و نیکی کردن به دیگران است.

سخاوت شما زبانزد همه است، شما هرگز کسی را که به سوی شما بیاید، ناامید نمی کنید.

شنیده ام که روزی در میدان جنگ، حضرت علی (علیه السلام) با کافران مشغول کارزار بود، در آن میان، مرد عربی که بت پرست بود، نگاهش به شمشیر علی (علیه السلام) افتاد، آن را بسیار قیمتی یافت. دلش می خواست که آن شمشیر از آن او باشد، او فریاد برآورد: «ای علی! شمشیر خود را به من بده!»

علی (علیه السلام) در یک چشم به هم زدن شمشیر خود را به سوی او افکند تا او آن را بردارد.

آن مرد نمی توانست باور کند، رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: «آیا در این میدان

جنگ، شمشیر خودت را به من می دهی؟».

علی (علیه السلام) در جوابش چنین گفت: تو از من خواهشی نمودی و شخصی که کریم است هرگز کسی را که از او خواهشی داشته ناامید نمی کند، من حتی در این میدان جنگ هم کسی را ناامید نمی کنم.

مرد عرب به فکر فرو رفت، همه دیدند که او از جنگ دست کشید، از اسب خود پیاده شد و به سوی علی (علیه السلام) آمد و به دست او مسلمان شد.

شما راستگو بوده و هرگز با مردم تندخویی نمی کنید، شما با مدارا با دیگران برخورد می کنید، سخن شما حق و حقیقت است و نظر شما با حلم و عقل و درایت همراه است.

در هر کجا خیر و خوبی ذکر شود، شما اصل و فرع آن خوبی هستید، هر کس به سوی خوبی ها برود، در واقع به سوی شما آمده است.

همه خوبی ها با شما آغاز شده است، زیرا شما اولین آفریده خدا هستید، خدا همه خوبی ها را اول به شما داد. شما اصل همه خوبی ها هستید.

شما فرع خوبی ها هستید، زیرا شما همه خوبی ها را از خدای خود دارید، خدا اصل است و شما فرع.

خیرها و زیبایی ها نزد شماست، شما جایگاه همه زیبایی ها و خوبی ها می باشید.

آری! هر کس به دنبال خوبی ها باشد، سرانجام به شما می رسد، هر کس گلی از گلستان خوبی ها بچیند، باید بداند آن گل از بوستان شماست.

من فدای شما بشوم! من چگونه بتوانم مدح و ثنای شما را بنمایم؟ چگونه خوبی ها و زیبایی های شما را بشمارم؟

شما برگزیدگان خدایید و در این دنیا با بلاها و سختی های زیادی روبرو

شدید، دشمنان می خواستند نور شما را خاموش کنند، هجوم به خانه علی (علیه السلام)، آتش زدن آن خانه، حادثه عاشورا و...

شما در همه این امتحان های بزرگ خدا سرافراز بیرون آمدید و با صبر خود صحنه های زیبایی را آفریدید.

من از خود شما یاد گرفتم که همه این بلاها را می توان زیبا دید، هیچ چیز نازیبا نیست. شهادت در راه خدا زیباست، اسارت زیباست. تشنگی هم زیباست، زندان هم زیباست، زیرا همه این ها برای حفظ دین خدا بوده است، شما پیروز این میدان هستید، شما بودید که دین خدا را از خطر نابودی نجات دادید، نام و یاد خدا را در قلب ها زنده نگهداشتید.

آری! می توان در اوج قلّه بلا- ایستاد و زیبایی را به تماشا نشست، کاری که زینب (سلام الله علیه)، دختر علی (علیه السلام) انجام داد؛ شهر کوفه، روز دوازدهم محرم، وقتی که ابن زیاد همه اسیران کربلا- را در مجلس خود نشانده بود، او نگاهی به زینب (سلام الله علیه) کرد و گفت: «دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه پسرت و همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب داغدار را بشنوند. زینب (سلام الله علیه) در روز عاشورا داغ عزیزان زیادی را دیده است.

ناگهان زینب (سلام الله علیه) لب به سخن گشود: «ما رأیتُ إلاّ جمیلاً»؛ «من در کربلا جز زیبایی ندیدم».^(۱)

تاریخ هنوز مات و مبهوت این جمله زینب (سلام الله علیه) است. آخر این زینب (سلام الله علیه) کیست؟

او معمای بزرگ تاریخ است که در اوج قلّه بلا ایستاد و جز زیبایی ندید.

خوب می دانم خدا مرا به خاطر شما دوست دارد.

خدا مرا به خاطر شما عزیز کرد و نعمت ایمان واقعی را به من عطا نمود و مرا

ص: ۹۳

۱- ۱۰۱. «فقال ابن زیاد: کیف رأیت صُنع الله بأخیك وأهل بیتك؟ فقلت: ما رأیت إلاّ جمیلاً، هؤلاء قومٌ كتب الله علیهم القتل...»: مشیر الأحزان، ص ۹۰، بحار الأنوار و ج ۴۵، ص ۱۱۵، الفتوح ج ۵، ص ۱۲۲.

از عذاب نجات داد و از گرداب های غم رهایی بخشید!

من فدای شما بشوم، در سایه محبت شما بود که من دین راستین را شناختم.

به خاطر این که من شما را دوست داشتم و ولایت شما را قبول نمودم، خدا هر مشکل زندگی ام را برطرف نمود، ولایت و محبت شما باعث شد تا زندگی من زیبا شود.

با ولایت شما توحید و خداپرستی، کامل می شود، بدون ولایت شما، هیچ کس نمی تواند به مقام توحید دست پیدا کند.

در سایه ولایت شما، همه اختلاف های جامعه اسلامی برطرف می شود، اگر همه کنار شما جمع بشوند و شما را به رهبری قبول کنند، دیگر از اختلاف ها هیچ خبری نخواهد بود.

شرط قبولی اعمال بندگان، همانا ولایت شما می باشد، اگر کسی ولایت شما را قبول نداشته باشد، خدا هیچ عبادتی را از او قبول نمی کند.

محبت شما بر همه واجب است، همه باید شما را دوست داشته باشند، این مزد رسالت پیامبر است، پیامبر در مقابل این همه سختی هایی که برای مردم کشید، هیچ مزدی به جز محبت شما طلب نکرد، او از مردم خواست تا شما را دوست داشته باشند.

خدا به شما مقامی بس بزرگ عنایت کرده است که هر کس آن مقام را ببیند به حمد و ثنای شما رو می آورد، مقامی که فقط از آن شماست و هیچ فرشته ای و هیچ پیامبری به غیر از حضرت محمد(ص)، به آنجا راه ندارد.

آری! این مقام را خدا به شما عنایت کرده است، شما مخلوق خدا و بنده او هستید، او شما را آفرید و آن مقام بزرگ را به شما کرم نمود.

شما نزد خدا آبرومند هستید و خدا شفاعت شما را قبول می کند، همه فرشتگان، همه پیامبران، همه دوستان خدا می دانند که هرگاه مشکل بزرگی

برای آنها پیش بیاید باید شما را در خانه خدا واسطه قرار بدهند تا مشکل آنها حل بشود. تنها دست توانا و گره گشای شما می تواند مشکلات را حل کند.

شنیده ام که وقتی حضرت آدم (علیه السلام) از بهشت رانده شد، بسیار گریه نمود، اودست های خود را رو به آسمان گرفت و گفت: خدایا! تو را به حق محمد و آل محمد می خوانم که بخشش و رحمت خودت را بر من نازل کنی. (۱)

نوح (علیه السلام) پیامبر برای نجات کشتی خود از تلاطم دریاها و ابراهیم (علیه السلام) برای نجات از آتش نمرود و موسی (علیه السلام) هنگامی که می خواست عصای خود را به زمین افکند، خدا را به حق شما قسم دادند، آنها شما را واسطه و شفیع خود قرار دادند و خدا هم دعایشان را مستجاب نمود. (۲)

ص: ۹۵

۱- ۱۰۲. «فاسألوا ربكم بحق الأسماء التي رأيتموها على ساق العرش حتى يتوب عليكم، فقالوا: اللهم إنا نسألك بحق الأكرمين عليك محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسين والأئمة، إلا تبت علينا ورحمتنا، فتاب الله عليهما إنه هو التواب الرحيم»: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۲- ۱۰۳. «كلامكم نور، وأمرکم رشد، ووصیتکم التقوی، وفعلمکم الخیر، وعادتکم الإحسان، وسجیتکم الکرّم، وشأنکم الحقّ والصدق والرفق، وقولکم حکم وحتم، ورأیکم علم وحلم وحزم، إن ذکر الخیر کنتم أوله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبی أنتم وأمی ونفسی، کیف أصف حسن ثنائکم، وأحصی جمیل بلائکم، وبکم أخرجنا الله من الذلّ وفرج عنا غمرات الکرّوب، وأنقذنا من شفا جرف الهلکات ومن النار، بأبی أنتم وأمی ونفسی، بموالائکم علّمنا الله معالم دیننا، وأصلح ما کان فسد من دیننا، وبموالائکم تمّیت الکلمه وعظمت النعمه وأتلفت الفرقة، وبموالائکم تُقبل الطاعه المفترضه، ولكم المودّه الواجبه، والدرجات الرفیعه، والمقام المحمود، والمقام المعلوم عند الله عزّ وجلّ، والجاه العظیم، والشأن کبیر، والشفاعه المقبوله»: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. «عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق علیه السلام یقول: أتى یهودی النبیّ، فقام بین یدیه یحدّ النظر إلیه، فقال: یا یهودی، ما حاجتک؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبیّ الذی کلمه الله وأنزل علیه التوراه والعصا وقلق له البحر وأظله بالغمام؟ فقال له النبیّ صلی الله علیه وآله: إنه یکره للعبید أن یزکّی نفسه، ولكنی أقول: إن آدم علیه السلام لَمّا أصاب الخطیئه كانت توبته أن قال: اللهم إنی أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما غفرت لی، فغفرها الله له، وإن نوحاً علیه السلام لَمّا ركب فی السفینه وخاف الغرق، قال: اللهم إنی أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أنجیتنی من الغرق، فنجاه الله منه، وإن إبراهيم علیه السلام: لَمّا ألقى فی النار قال: اللهم إنی أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أنجیتنی منها، فجعلها الله علیه برداً وسلاماً، وإن موسى علیه السلام لَمّا ألقى عصاه وأوجس فی نفسه خیفه قال: اللهم إنی أسألك بحقّ محمد وآل محمد لما أمنتنی منها، فقال الله جلّ جلاله: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»، یا یهودی، إن موسى لو أدركنی ثم لم یؤن بی ونبوتی، ما نفعه إیمانه شیئاً، ولا نفعته النبوه، یا یهودی، ومن ذرّیتی المهدی، إذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته، فقدّمه وصلّی خلفه»: الأمالی للصدوق ص ۲۸۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۵۵، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۰۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۲۵۱.

خدایا! من به آنچه تو نازل نمودی، ایمان آوردم! من به پیامبری محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن و ولایت خاندان او ایمان آورده‌ام، پس مرا در گروه محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) قرار بده و با آنان محشور کن.

خدایا! تو کاری کن که همواره قلب من به نور این ایمان روشن باشد، رحمت خود را بر من نازل کن که تو بسیار بخشنده و مهربانی.

تو وعده فرمودی که دعای بندگان خود را مستجاب نمایی، امیدوارم که این دعای مرا هم مستجاب کنی و رحمت را بر من نازل کنی چرا که تو هرگز وعده خود را فراموش نمی کنی، آری! تو به همه وعده‌هایی که به بندگانت داده‌ای، عمل می کنی.

من گناهان زیادی دارم، من از گناهان خود می ترسم! من می دانم که رضایت شما باعث می شود تا خدا آن گناهان را ببخشد، اکنون شما را به خدا قسم می دهم تا از خدا بخواهید تا او گناهانم را ببخشد.

من شما را به آن خدایی قسم می دهم که شما را رازدار خود قرار داد، همان خدایی که سرپرستی جهان هستی را به شما وا گذاشت و اطاعت از شما را اطاعت خود قرار داد.

من می دانم که خدا شفاعت شما را قبول می کند، پس در پیشگاه خدا شفاعت مرا بنمایید تا او از من راضی شود و گناهانم را ببخشد.

شما می دانید که من حرف بی جا نمی زنم، بپایانم، من از دوستان شما

هستم، من پیرو و شیعه شما هستم. گنهکار هستم اما پیرو شما هستم، می دانم هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، و هر کس نافرمانی شما را بنماید، نافرمانی خدا را نموده است.

خطاکار هستم، اما شما را دوست دارم، می دانم هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هر کس شما را دشمن بدارد با خدا دشمنی کرده است.

بار خدایا! اگر من کسانی را بهتر از محمد و آل محمد (صل الله علیه و آله) می یافتم، بدون شک، آنان را شفیع و واسطه خود قرار می دادم. اکنون تو را قسم می دهم به حقی که برای آنان قرار داده ای، معرفت و شناخت آنان را به من عنایت کنی و به خاطر آنان رحمت خودت را بر من نازل کنی که تو مهربانترین مهربانان هستی.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست و سلام ویژه خودت را نثار آنان کن. من در رسیدن به این آرزوی خود که در اینجا ذکر نمودم به تو توکل می کنم. تو می دانی که آرزوی من، عرفان و شناخت محمد و آل محمد است، مرا به این آرزویم برسان!

تو خدای یگانه من هستی و من فقط او را می پرستم و به تو توکل می کنم.

بار خدایا! یاری تو مرا بس است، تو بهترین مددکار و یاری رساننده هستی، یاریم کن و مرا به آرزویم برسان!^(۱)

ص: ۹۷

۱- ۱۰۴. «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولٍ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكَ، فَبِحَقِّكَ مِنْ ائْتَمَنَّاكَ عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرَعَاكَ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرْنَ طَاعَتَكَ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي، وَكُنْتُمْ شَفَعَائِي فَانِي لَكُمْ مَطِيعٌ، مِنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَحْبَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَتْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفَعَائِي، فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَدْخُلَنِي فِي جَمَلِهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زَمْرِهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ، إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ: عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ ج ۱ ص ۳۰۵، كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ ج ۲ ص ۶۰۹، تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ ج ۶ ص ۹۵، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ۱۴ ص ۳۰۹، الْمَزَارُ لِابْنِ الْمَشْهَدِيِّ ص ۵۲۳، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ۹۹ ص ۱۲۷، جَامِعُ أَحَادِيثِ الشِّيْعَةِ ج ۱۲ ص ۲۹۸.

مناسب دیدم که در اینجا متن زیارت جامعه را برای شما ذکر کنم تا شما بتوانید از آن استفاده نمایید. دوست عزیزم! این زیارت را می‌توانی هر روز و در هر مکانی بخوانی.

مهم این است که دل تو پیش امام خودت باشد، آن وقت می‌توانی حتی در منزل خود نیز این زیارت نامه را بخوانی و از آن بهره ببری، خوشا به حال کسانی که هر روز این زیارت را می‌خوانند و با آن به اوج معنویت و آرامش می‌رسند.

وضو بگیر و اگر بتوانی غسل زیارت کنی، خیلی بهتر است، به سوی حرم برو، وقتی به در حرم رسیدی چنین بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَوَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

وارد شو و چند قدم نزدیک شو، ۳۰ مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو، اکنون حرکت کن، نزدیک تر شو تو به مهمانی آسمان آمده‌ای، دوباره بایست و ۳۰ مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو. نزدیک شو، تو به همه مهمانی مهربانی‌ها آمده‌ای، ۴۰ بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو، تو اکنون ۱۰۰ بار «اللَّهُ اكبر» گفته‌ای. حالا وقت آن است که عاشقانه چنین نجوا کنی، سلام کنی، سلام به همه خوبی‌ها، سلام به همه زیبایی‌ها...

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ وَمَعِيدِنِ الرَّحْمَةِ وَخُزَانِ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ وَأُصُولِ الْكَرَمِ وَقَادَةَ الْأُمَمِ وَأَوْلِيَاءِ النَّعْمِ وَعَنَّاصِرِ الْأَبْرَارِ وَدَعَائِمِ الْأَخْيَارِ وَسَاسَةَ الْعِبَادِ وَأَرْكَانَ الْبِلَادِ وَأَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَأَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ وَسُلَالَةَ النَّبِيِّينَ وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَعِزَّةَ خَيْرِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى وَأَعْلَامِ التَّقَى وَدَوَى النَّهْيِ وَأَوْلَى الْحُجَى وَكَهْفِ الْوَرَى وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى وَالِدَعْوَةِ الْحُسْنَى وَحُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَمَسَاكِنِ بَرَكَهِ اللَّهِ وَمَعَادِنِ حِكْمِهِ اللَّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَأَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَذُرِّيَّتِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى الْأَمْرِ عَالِمِ الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقْرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّآمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ وَعِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَى الْمَأْتَمَةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَالسَّادَةِ الْوُلَاةِ وَالذَّادَةَ الْحُمَاهِ وَأَهْلِي الذِّكْرِ وَأَوْلَى الْأَمْرِ وَبَقِيَّةِ اللَّهِ وَخَيْرِيَّتِهِ وَحِزْبِهِ وَعَيْبِهِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهَانِهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُوَخِّدُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأَوْلُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَثَمَةُ الرَّاشِدُونَ الـمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ اصْطِطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَأَرْتَضَاكُمْ لِعَيْنِهِ وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَأَعَزَّكُمْ بِهُدَايِهِ وَخَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَاتَّجَبَكُمْ لِتُورِهِ وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَأَنْصَارًا لِدِينِهِ وَحَفَظَهُ لِسِرِّهِ وَخَزَنَهُ لِعِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَتَرَاجِمَهُ لَوْحِيهِ وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَأَدْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ.

عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَأَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَأَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ ط-اعْتِهِ وَنَصَّيْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ.

وَأَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمْ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حِقِّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَسَنَّتُمْ سُنَّتَهُ وَصِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَصَدَقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى.

فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ

وَمِنْكُمْ وَالْيُكْمِ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعِيدُهُ وَمِيرَاثُ التُّبُوهُ عِنْدَكُمْ وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَفَضْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَآيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ.

مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ - وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهَ - وَمَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ - وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ - وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ - أَنْتُمْ الصُّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَشُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَالْأَيَةُ الْمَخْرُوجَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمُحْفُوظَةُ وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.

مَنْ آتَيْكُمْ نَجَى وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ وَبِهِ تُؤْمِنُونَ وَلَهُ تُسَلِّمُونَ وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعِيدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَفَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَا إِلَيْكُمْ وَسَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مِأْوِيهِ وَمَنِ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوِيهِ وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطَيِّبَتِكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْزُهُمْ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ آدِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ.

وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَبِيباً لِحُلُقِنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَةً لَنَا

وَكَفَّارَةٌ لِّذُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَّصَدِيقِنَا إِنَّا كُفْرًا

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَرْوَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دُنْيَى وَلَا فَاضِلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَهُ أَمْرِكُمْ وَعَظَمَ خَطَرِكُمْ وَكَبَّرَ شَأْنِكُمْ وَتَمَامَ نُورِكُمْ وَصَدَقَ مَقَاعِدِكُمْ وَثَبَّتَ مَقَامِكُمْ وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَكَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَقَرَّبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأَسْرَتِي أَشْهَدُ اللَّهَ - وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكُمْ مُوَالٍ لَكُمْ وَالْأَوْلِيَاءُ بِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَمُعَادٍ لَهُمْ سَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ مُقَرَّبٌ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لَائِدٌ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَمُتَقَرَّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَمُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَخِيَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدٌكُمْ وَعَائِبٌكُمْ وَأَوْلِيكُمْ وَآخِرِكُمْ وَمُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ

وَيُرَدِّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرْكُمْ لِعَدْلِهِ وَيُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ.

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ غَيْرِكُمْ آمَنْتُمْ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْيَدِ أَنْتُمْ وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحَزَبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ وَالْجَاهِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَالْغَاصِبِينَ لِأَرْضِكُمْ وَالشَّاكِينَ فِيكُمْ وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَمِنْ كُلِّ وَجْهِ دُونَكُمْ وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَمِنَ الْأَثَمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ.

فَبَشَّرَنِي اللَّهُ مَبْدَأً مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدِينِكُمْ وَوَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَرَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَفْتَضُّ آثَارَكُمْ وَيَسِيلُكُمْ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي بِهُدْيِكُمْ وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيَكْرُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ-م وَيُشْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ عَدَا بُرُؤِيَتِكُمْ.

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي مَنْ أَرَادَ اللَّهُ يَدَّيْكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قِبَلَ عُنُقِكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِيًّا لَا-أُحْصَى- ثَنَائِكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهُدَاهُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ.

بِكُمْ فَتِيحَ اللَّهِ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشِفُ الضُّرَّ وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَالِي جَدُّكُمْ [وَأَكْرَمُ زِيَارَتِ رَا خَطَابِ بِهِ حَضْرَتِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام) مِي خَوَانِيدِ بِهِ جَايِ عِبَارَتِ: «وَالِي جَدُّكُمْ» بَكُوَيْدِ: «وَالِي أَخِيكَ» سِيسِ اِدَامَه زِيَارَتِ رَا اَيْنِ چِنِينِ بَخَوَانِيدِ:]،

آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لَطًا-اعْتَكُم وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَزْوَاحُكُمْ فِي الْأَزْوَاحِ وَأَنْفُسِكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَى أَسْمَاءَكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسِكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَأَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَأَوْفَى عَهْدَكُمْ وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ.

كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَوَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَفِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَسِيَّجِيَّتُكُمْ الْكِرَامُ وَشَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَالصَّدْقُ وَالرَّفْقُ وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَثْمٌ وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ.

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْدِيقُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعِينُهُ وَمَأْوِيهِ وَمُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَأُحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَبِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنَ النَّارِ.

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي بِمُؤَالَايَتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَأَصْلِحَ مَا كَانَ فَسَادًا مِنْ دُنْيَانَا وَبِمُؤَالَايَتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَاتْتَلَفَتِ الْفِرْقَةُ وَبِمُؤَالَايَتِكُمْ تَقَبَّلَ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَلَكُمْ الْمُوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَاللِّدْرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تُلْغِ قُلُوبَنَا بَعِيدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا.

يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بِي سُنِي وَبِي -نَ اللَّهُ ع- زَّوَج- لَ ذُن-وِبًا لا- يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنُكُمْ عَلَى سِيَرِهِ وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَقَرَنَ ط-اعَتِكُمْ بِط-اعته لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَكُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ مَنْ أَط-اعَكُمْ فَقَدْ أَط-اعَ اللَّهُ -وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهُ -وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ -وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ -.

اللَّ-هُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَتْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ اسْتُلْكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمَّلِهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زُمْرِهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّم تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

ص: ١٠٦

(۱) «روی محمّد بن إسماعيل البرمكى قال: حدّثنا موسى بن عبد الله النخعي قال: قلت لعلي بن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام: علّمني يا بن رسول الله قولاً أقوله، بليغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم، فقال: إذا صرت إلى الباب فقف واشهد الشهادتين وأنت على غسل، فإذا دخلت ورأيت القبر فقف وقل: الله أكبر، الله أكبر - ثلاثين مرّة -، ثمّ امش قليلاً وعليك السكينة والوقار، وقارب بين خطاك، ثمّ قف وكبر الله عزّ وجلّ ثلاثين مرّة، ثمّ ادنّ من القبر وكبر الله أربعين مرّة تمام منه تكبيره، ثمّ قل...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.

(۲) «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أيّ شيء؟ فقال: من كلّ شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّدته، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف»: الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۶۶ و ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۲، فلاح السائل ص ۹۹؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أيّ شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كلّ شيء، وكان ثمّ شيء فيكون أكبر منه! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف»: المحاسن ج ۱ ص ۲۴۱، الكافي ج ۱ ص ۱۱۷، التوحيد للصدوق ص ۳۱۳، معاني الأخبار ص ۱۱، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۲۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۴۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۹.

(۳) «فأتيت إلى باب دارها، وإذا أنا بالباب مغلق، فنظرت من شقوق الباب، وإذا بفاطمه الزهراء عليها السلام نائمة عند الرحي، ورأيت الرحي تدور وتطحن البرّ، وهي تدور من غير يدٍ تديرها، والمهد أيضاً إلى جانبها والحسين عليه السلام نائم فيه، والمهد يهتزّ ولم أر من يهزّه، ورأيت كفاً تسبح لله قريباً من كفّ فاطمه الزهراء...؛ أمّا الطحّان فهو جبرئيل، وأمّا الذي يهزّ مهد الحسين فهو ميكائيل، وأمّا الملك المسيح فهو إسرافيل»: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۹۸.

(۴) «قد روى لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدي - بيض الله وجهه - أنّه قال للحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام: أيّ شيء كنتم قبل أن يخلق الله عزّ وجلّ آدم عليه السلام؟ قال: كنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائكة التسييح والتهيل والتحميد»: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۱۱؛ «وبنا اهتدوا إلى معرفه الله وتسيحه وتهليله وتمجيده»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۷، كمال الدين ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۶ و ج ۲۶ ص ۳۳۶.

(۵) «عن هشام الجواليقي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما يعنى به؟ قال: تنزيهه»: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷؛ «سبحان الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه»: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.

(٦) «عن ابن محبوب، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رجل عنده: الله أكبر، فقال: الله أكبر من أى شيء؟! فقال: من كل شيء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّدتَه، فقال الرجل: كيف أقول؟ فقال: قل: الله أكبر من أن يوصف»: الكافي ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٢، معانى الأخبار ص ١١، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩١، مستدرك الوسائل ج ٥ ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٣٦٦ و ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٣٢، فلاح السائل ص ٩٩؛ «عن جميع بن عمرو، قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام: أى شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء، فقال: وكان ثم شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف»: المحاسن ج ١ ص ٢٤١، الكافي ج ١ ص ١١٧، التوحيد للصدوق ص ٣١٣، معانى الأخبار ص ١١، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٩٠ ص ٢١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٣١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٩.

(٧) «ما من ملك يهبطه الله فى أمرٍ ما يهبطه إلا بدأ بالإمام فعرض ذلك عليه، وإنّ مختلف الملائكة من عند الله تبارك وتعالى إلى صاحب هذا الأمر»: الكافي ج ١ ص ٣٩٤.

ص: ١٠٧

(٨) «السلام عليكم يا أهل بيت النبوة، وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٩) طه: ٣٨ - ٣٩.

(١٠) «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ مَنَّا لَمَن يَعاين مَعاينَه، وَإِنَّ مَنَّا لَمَن يَنقر في قلبه كَيت وكَيت»: بصائر الدرجات ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٧٠ و ج ٢٥ ص ٥١ و ج ٢٦ ص ١٩، ٥٤، ٨٧.

(١١) «جئوني بعلي بن أبي طالب: الإرشاد ج ١ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٥، كشف الغمّه ج ١ ص ٢١٣.

(١٢) «فتغل في عينيه، ففتحهما في الوقت ما بها من علّه»: شرح الأخبار ج ١ ص ١٤٨، وراجع: الأمالي للمفيد ص ٥٧، الأمالي للطوسي ص ١٧١.

(١٣) «وانهزم اليهود وهم يقولون: قُتل مرحب قُتل مرحب»: الأمالي للطوسي ص ٤، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٩.

(١٤) «وفي حمل أمير المؤمنين عليه السلام الباب يقول الشاعر: إِنَّ امرءاً حمل الرّتاَجَ بخير / يوم اليهود بقدره لمؤاد / حمل الرتاَجَ رتاَجَ باب قموصها...»: الإرشاد ج ١ ص ١٢٩، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٦، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٧ و ج ٤١ ص ٢٨١، الغدير ج ٦ ص ٣٥٩، أعيان الشيعة ج ١ ص ٢٧٢.

(١٥) «عن أبي رافع قال: لَمّا دعا رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام يوم خيبر فتغل في عينيه، قال له: إذا أنت فتحتها فقف بين الناس، فَإِنَّ الله أمرني بذلك. قال أبو رافع: فمضى عليّ عليه السلام وأنا معه، فلَمّا أصبح افتتح خيبر، ووقف بين الناس، وأطال الوقوف، فقال الناس: إِنَّ عليّاً عليه السلام يناجي ربّه، فلَمّا مكث ساعه أمر بانتهاب المدينة التي فتحها. قال أبو رافع: فأتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: إِنَّ عليّاً عليه السلام وقف بين الناس كما أمرته، قال قوم منهم: يقول إِنَّ الله ناجاه، فقال: نعم يا رافع، إِنَّ الله ناجاه يوم الطائف ويوم عقبه تبوك ويوم حنين»: بصائر الدرجات ص ٤٣١، الاختصاص ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ١٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٤٠، غايه المرام ج ٥ ص ٢٤٧.

(١٦) «عن الرضا، عن أبيه، عن جدّه عن جعفر بن محمّد عليهم السلام، في قوله: «وَ اللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ»، قال: المختصّ بالرحمة نبيّ الله ووصيّته صلوات الله عليهما، إِنَّ الله خلق مئة رحمة، تسعة وتسعون رحمة عنده مذخوره لمحمّد صلى الله عليه وآله و آلوه عليّ عليه السلام وعترتهما، ورحمة واحده على سائر الموجودين»: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٦٢.

(١٧) «فلَمّا أفاق ناوله الحسن عليه السلام قعباً من لبن، فشرّب منه قليلاً ثمّ نَحّاه عن فيه وقال: احمّلوه إلى أسيركم. ثمّ قال للحسن عليه السلام: بحقّي عليك يا بُني إلّا ما طيّبتم مطعمه ومشربه، وارفقوا به إلى حين موتي، وتطعمه ممّا تأكل، وتسقيه ممّا تشرب وتكون أكرم منه. فعند ذلك حملوا إليه اللبن وأخبروه بما قال أمير المؤمنين عليه السلام في حقّه، فأخذ اللعين وشربه»: بحار الأنوار ج ٤٢ ص ٢٨٩.

(١٨) «كان شامياً رآه راكباً، فجعل يلعنه والحسن لا يردّ، فلما فرغ أقبل الحسن عليه وضحك وقال: أيها الشيخ، أظنك غريباً، ولعلك شبّهت، فلو استعبتنا أعتبناك، ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا حملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت عرياناً كسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنياك، وإن كنت طريداً آويناك، وإن كان لك حاجة قضيناها لك، فلو حرّكت رحلك إلينا وكن ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً ومالاً كبيراً. فلما سمع الرجل كلامه بكى ثم قال: أشهد أنّك خليفة الله في أرضه، الله أعلم حيث يجعل رسالاته، وكن أنت وأبوك أبغض خلق الله إلّى، والآن أنت أحبّ خلق الله إلّى. وحوّل رحله إليه، وكان ضيفه إلى أن ارتحل، وصار معتقداً لمحبتهم»: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٨٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٤٤.

(١٩) «عن علي بن الحسين قال: مرّ موسى بن عمران - علي نبينا وآله وعليه السلام - برجلٍ وهو رافع يده إلى السماء يدعو الله، فانطلق موسى في حاجته فغاب سبعة أيام ثم رجع إليه وهو رافع يده إلى السماء، فقال: يا ربّ، هذا عبدك رافع يديه إليك يسألك حاجته ويسألك المغفرة منذ سبعة أيام لا تستجيب له. قال: فأوحى الله إليه: يا موسى، لو دعاني حتّى تسقط يده أو تنقطع يده أو ينقطع لسانه، ما استجبت له حتّى يأتيني من الباب الذي أمرته»: المحاسن ج ١ ص ٢٢٤، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٥٧، الجواهر السنيه ص ٧٠، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٣ و ج ١٣ ص ٣٥٥.

(٢٠) «السلام عليكم يا أهل بيت النبوه وموضع الرساله، ومختلف الملائكه ومهبط الوحى، ومعدن الرحمه وخرّان العلم، ومنتهى الحلم وأصول الكرم، وقاده الأمم وأولياء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار، وساسه العباد وأركان البلاد، وأبواب الإيمان وأمناء الرحمان، وسلاله النبيين وصفوه المرسلين، وعتره خيره ربّ العالمين، ورحمه الله وبركاته...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٢١) «تسيل كل عين في جدولٍ إلى سبط، كانوا ستمئه ألف»: تفسير البيضاوي ج ١ ص ٣٢٩، مجمع البحرين ج ١ ص ٤٦٢؛ «عن الإمام الباقر عليه السلام: ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وقر بعير، فلا ينزل منزلاً - إلا - انبعث عين منه...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٨، الكافي ج ١ ص ٢٣١، كمال الدين ص ٦٧٠، الغيبة للنعماني ص ٢٤٤.

(٢٢) الإمام الصادق عليه السلام: «إن إبراهيم لما أوقدت النار، أتاه جبرئيل بثوبٍ من ثياب الجنة فلبسه إياه، فلم يضره معه حرٌ ولا برد»: بصائر الدرجات ص ٢٠٩، الكافي ج ١ ص ٢٣٢.

(٢٣) الإمام الصادق عليه السلام: «وكل نبي ورث علماً أو غيره، فقد انتهى إلى محمّد وآله»: علل الشرائع ج ١ ص ٥٣، كمال الدين ص ١٤٢.

(٢٤) «إن القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف...»: كمال الدين ص ١٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٦٤.

(٢٥) «السلام على أنبياء الهدى ومصايح الدجى، وأعلام التقى وذوى النهى، وأولى الحجى وكهف الورى، وورثه الأنبياء، والمثل الأعلى والدعوه الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمه الله وبركاته»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٢٦) «اصحري مولاى أمير المؤمنين على بن أبى طالب - صلوات الله عليه - ليله من الليالى، فخرج من الكوفة، وانتهى إلى مسجد جعفى، فتوجه إلى القبلة وصلى أربع ركعات، فلما سلم وسبح وبسط كفيه، قال: إلهى، كيف أدعوك وقد عصيتك وكيف لا أدعوك وقد عرفتك!... وقام فخرج واتبعته حتى خرج إلى الصحراء... راجع: فضل الكوفة ومساجدها ص ٦٥، المزار لابن المشهدى ص ١٥٣، المزار للشهيد الأول ص ٢٧٥، بحار الأنوار ج ٤٠ ص ٢٠٠ و ج ٩٧ ص ٤٥٢.

(٢٧) أنعام: ٨٤.

(٢٨) «السلام على محال معرفه الله، ومساكن بركه الله، ومعادن حكمه الله، وحفظه سرّ الله، وحمله كتاب الله، وأوصياء نبيّ الله، وذريه رسول الله صلى الله عليه وآله ورحمه الله وبركاته»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

كنت بواسطه، وكان يوم أضحى، فحضرت صلاه العيد مع الحجاج، فخطب خطبه بليغه، فلما انصرف جاءنى رسوله، فأتيته، فوجدته جالساً مستوفزاً، فقال: يا شعبي، هذا يوم الأضحى، وقد أردت أن أضحى فيه برجل من أهل العراق، فأحبيت أن تسمع قوله، فتعلم أنى قد أصبت الرأى فيما أفعل به. فقلت: أيها الأمير! أفترى أن تستنّ بسنّه رسول الله صلى الله عليه وآله وتضحى بما أمر أن يضحى به، وتفعل ما فعله، وتدع ما أردت أن تفعله به فى هذا اليوم العظيم إلى غيره؟! قال: يا شعبي، إن إذا سمعت ما يقول صوّبت رأبى فيه لكذبه على الله وعلى رسوله صلى الله عليه وآله وإدخاله الشبهه فى الإسلام، قلت: أفيرى الأمير أن يعينى عن ذلك؟ قال: لا بدّ من ذلك... فقال يحيى للحجاج: قول الله عزّ وجلّ: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ»، من عنى بذلك؟

قال الحجاج: إبراهيم، قال يحيى: فداود وسليمان من ذريته؟ قال: نعم، قال يحيى: ومن نصّ الله عزّ وجلّ عليه بعد هذا أنه من ذريته؟ فقرأ الحجاج: «وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ لِنَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». قال يحيى: ومن؟ فقرأ الحجاج: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ». قال يحيى: ومن أين كان عيسى من ذريته إبراهيم ولا أب له من صلبه؟ قال: من قبل أمه، قال يحيى: فمن أقرب رحماً، مريم من إبراهيم، أم فاطمه من محمّد، أم الحسن والحسين منه، أم عيسى من إبراهيم...: شرح الأخبار ج ٣ ص ٩٢، كنز الفوائد ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ١٠ ص ١٤٧، أعيان الشيعة ج ١٠ ص ٣٠٣.

(٢٩) «قبضه وصيّته وضمانه على ما فيها، على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليهما السلام، وعلى ما ضمن وأدى وصيّ عيسى بن مريم، وعلى ما ضمن الأوصياء قبلهم على أنّ محمّداً أفضل النبيين...»: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٨٢.

(٣٠) «لكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمّد، مرّ بإخراج من عندك إلّا وصيّك ليقبضها منّا، وتشهدنا بدفعك إيّاها إليه ضامناً لها، يعنى عليّاً عليه السلام. فأمر النبي صلى الله عليه وآله بإخراج من كان في البيت ما خلا عليّاً، وفاطمة فيما بين الستر والباب، فقال جبرئيل عليه السلام: يا محمّد، ربّك يُقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك، وشرطت عليك...: الكافي ج ١ ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٣٧٨.

(٣١) «قد عهدتُ إليك، أحدث العهد لك بمحضر أميني ربّ العالمين: جبرئيل وميكائيل، يا عليّ، بحقهما عليك إلّا أنفذت وصيتي على ما فيها، وعلى قبولك إيّاها بالصبر والورع على منهاجى وطريقي... وإذا حضرتك الوفاء فأوصِ وصيتك إلى من بعدك على ما أوصيك...»: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٩.

(٣٢) «عن علي بن عقبه، عن أبيه، قال: دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا. وأوماً بيده إلى الوريد، قال: ثم أتكأ وغمز إليّ المعلّى أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأى شيء يرى؟ فردّ عليه بضعه عشر مرّه: أى شيء يرى؟ فقال فى كلّها: يرى. لا يزيد عليها، ثمّ جلس فى آخرها فقال: يا عقبه! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلاّ أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنّما دينى مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كلّ ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ عليه السلام، يا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتّى تراهما. قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن، أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا، بل يمضى أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عند رأسه، وعليّ عليه السلام عند رجله، فيكبّ عليه رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله فيقول: يا ولّي الله أبشر، أنا رسول الله، إنّى خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثمّ ينهض رسول الله فيقوم عليه على صلوات الله عليهما، حتّى يكبّ عليه فيقول: يا ولّي الله أبشر، أنا عليّ بن أبي طالب الذى كنت تحبّنى، أمراً لأنفعك. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّ هذا فى كتاب الله عزّ وجلّ، «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني فى الكافي ج ٣ ص ١٢٩ باختلافٍ يسير، وكذلك رواه العياشى فى تفسيره ج ٢ ص ١٢ باختلافٍ يسير.

قال العلامة المجلسى فى شرح هذا الخبر: «إنّما دينى مع دمي»: المراد بالدم الحياه، أى أترك طلب الدين ما دمت حيّاً، فإذا ذهب دمي - أى متّ - كان ذلك - أى ترك الطلب - أو المعنى: إنّهُ إنّما يمكننى تحصيل الدين ما دمت حيّاً، فقوله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكارى، أى بعد الموت كيف يمكننى طلب الدين؟ وفى الكافي: إنّما دينى مع دينك، فإذا ذهب دينى كان ذلك، أى إنّ دينى إنّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب دينى لعدم علمى بما تعتقده كان ذلك، أى الخسران والهلاك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهماً لتفخيمه.

وأما استشهاده عليه السلام بالآيه، فالظاهر أنّه فسّر البشرى فى الحياه الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسّر البشرى فى الآخرة بذلك؛ لأنّ تلك الحاله من مقدّمات النشأ الآخرة، فالبشرى فى الحياه الدنيا بالمنامات الحسنه كما ورد فى أخبارٍ أخرى، أو بما بشرّ الله فى كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأوّل أظهر: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٦.

(٣٣) «السلام على الدعاه إلى الله، والأدلّاء على مرضات الله، والمستقرّين فى أمر الله، والتأمين فى محبّه الله، والمخلصين فى توحيد الله، والمظهرين لأمر الله ونهيه، وعباده المكرّمين، الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، ورحمه الله وبركاته، السلام على الأئمّه الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٣٤) نحل: ٤٣.

(٣٥) نساء: ٥٩.

(٣٦) هود: ٨٦.

(٣٧) «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٢.

(٣٨) «فيقول له جبرئيل: يا سيدي ، قولك مقبول ، وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.

(٣٩) هود: ٨٦.

(٤٠) «فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثه عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَهُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.

(٤١) «فنحن وشيعتنا حزب الله»: التوحيد ص ١٦٦، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٠، ج ٢٤ ص ٢١٣.

(٤٢) مائده: ٥٦.

(٤٣) «الحمد لله رب العالمين ، الرحمن الرحيم ، مالك يوم الدين ، بارئ الخلائق أجمعين ... أيها القوم ، إن الله تعالى - وله الحمد - ابتلانا بمصائب جليله ، وثلمه في الإسلام عظيمه ، قُتل أبو عبد الله عليه السلام وعترته ، وسُبى نساؤه وصبيته ...»: مشير الأحران ص ١١٢ .

(٤٤) «السلام على الأئمة الدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه، والذاده الحماه وأهل الذكر، وأولى الأمر، وبقيته الله وخيرته وحزبه، وعييه علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمه الله وبركاته»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢

ص: ١١٠

(٤٥) «الصُّرَاطُ وَالسُّرَاطُ وَالزُّرَاطُ: الطريق»: الصحاح ج ٣ ص ١١٣٩ «صرط»، لسان العرب ج ٧ ص ٣٤٠ «صرط»؛ «الصُّرَاطُ - بالكسر - الطريق»: تاج العروس ج ١٠ ص ٣٢٠ «صرط»؛ «سِرَطٌ: أصلٌ صحيحٌ واحد، يدلُّ على غيبه في مرٍّ وذهاب»: معجم مقاييس اللغة ج ٣ ص ١٥٢ «سرط»؛ «والسُّرَاطُ لغَةٌ في الصُّرَاطِ»: الصحاح ج ٣ ص ١١٣١ «سرط»؛ «إنَّ الأصلَ الواحدَ في هذه المادَّة هو الطريق الواضح الواسع مادِّياً أو معنوياً»: التحقيق في كلمات القرآن ج ٦ ص ٢٢٨.

(٤٦) «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كما شهد لنفسه وشهدت له ملائكته وأولوا العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، وأشهد أن محمداً عبده المنتجب ورسوله المرتضى، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وأشهد أنكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٤٧) «عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت أمير المؤمنين علياً عليه السلام يقول: احذروا على دينكم ثلاثة: رجلاً قرأ القرآن حتى إذا رأيت عليه بهجته اختلط سيفه على جاره ورماه بالشرك، فقلت: يا أمير المؤمنين أيهما أولى بالشرك؟ قال: الرامي. ورجلاً استخفته الأحاديث كلما أحدثت أحدثه كذب مدها بأطول منها، ورجلاً آتاه الله عز وجل سلطاناً فرعم أن طاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، وكذب؛ لأنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، لا ينبغي للمخلوق أن يكون حبه لمعصية الله فلا طاعة في معصيته ولا - طاعه لمن عصى الله، إنما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الأمر، وإنما أمر الله عز وجل بطاعة الرسول؛ لأنه معصوم مطهر، لا - يأمر بمعصيته، وإنما أمر بطاعه أولى الأمر؛ لأنهم معصومون مطهرون لا يأمر بمعصيته»: الخصال ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٣٣٨ و ج ٨٩ ص ١٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٧٨ و ج ١٥ ص ١٥٨، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٠١.

(٤٨) توبه، ١١٩.

(٤٩) «سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، قال: إيانا عنى»: الكافي ج ١ ص ٢٠٨، بصائر الدرجات ص ٥١، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١، التفسير الأصفي ج ١ ص ٤٩٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٨٠.

(٥٠) جن: ٢٦.

(٥١) «وأشهد أنكم الأئمة الراشدون، المهديون المعصومون، المكرمون المقربون، المتقون الصادقون المصطفون، المطيعون لله، القوامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، وارتضاكم لغيبه، واختاركم لسره»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«عن سدير قال: كنت أنا وأبو بصير ويحيى البرّاز وداود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام، إذ خرج إلينا وهو مغضب، فلما أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب! ما يعلم الغيب إلا الله عزّ وجلّ، لقد هممتُ بضرب جاريتي فلانته، فهربت مني فما علمت في أي بيوت الدار هي. قال سدير: فلما أن قام من مجلسه وصار في منزله، دخلت أنا وأبو بصير وميسر وقلنا له: جعلنا فداك، سمعناك وأنت تقول كذا وكذا في أمر جاريتك، ونحن نعلم أنّك تعلم علماً كثيراً ولا ننسبك إلى علم الغيب، قال: فقال: يا سدير: ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؟ قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطره من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟! قال: قلت: جعلت فداك ما أقلّ هذا، فقال: يا سدير، ما أكثر هذا، أن ينسبه الله عزّ وجلّ إلى العلم الذي أخبرك به يا سدير، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ أيضاً: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك، قال: أفمن عنده علم الكتاب كلّ أفهم، أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كلّ، قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كلّ عندنا، علم الكتاب والله كلّ عندنا»: الكافي ج ١ ص ٢٥٧، وراجع بصائر الدرجات ص ٢٣٣، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٢٣، غايه المرام ج ٤ ص ٥٧.

(٥٢) «اجتباكم بقدرته، بأنهم لمّا كانوا مظهر قدرته كما دلّت عليه الأخبار، فحينئذٍ معنى الاجتباء بالقدره هو أنّهم مصدر آثارها... فلا يكون أحدٌ في

القدره وآثارها مثلهم، فيكون الباء حينئذٍ بمعنى اللام الغائي، أى: اجتباهم لغايه إظهار قدرته تعالى»: الأنوار الساطعه ج ٣ ص ٣٢٢.

(٥٣) «وكان الحجر حجراً منقوراً فى صخر، والباب من الحجر فى ذلك الصخر المنقور كأنه حجر رحي فى وسطه ثقب لطيف... وجعل يده اليسرى فى ذلك الثقب»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ١٦٠، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٩، أعيان الشيعة ج ١ ص ٤٠٥؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا الهادى وأنا المهتدى... وأنا يد الله المبسوطه على عباده»: التوحيد ص ١٦٥، معانى الأخبار ص ١٧، الاختصاص ص ٢٤٨، بحار الأنوار ج ٤ ص ٩ و ج ٢٤ ص ١٩٩ و ج ٢٦ ص ٢٥٨، ينابيع المودّه ج ٣ ص ٤٠١.

(٥٤) «عن جابر: إنَّ عليّاً حمل الباب يوم خيبر، وإنَّه جُرِّبَ بعد ذلك فلم يحمله أربعون رجلاً»: مناقب الإمام أمير المؤمنين لابن سليمان الكوفى ج ٢ ص ٥٦٢، فتح البارى ج ٧ ص ٣٦٧، المصنّف لابن أبى شيبة ج ٧ ص ٥٠٦، كنز العمال ج ١٣ ص ١٣٦، كشف الخفاء ج ١ ص ٣٦٥، البدايه والنهايه ج ٤ ص ٢١٦، إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣١٠، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٥٩، سبل الهدى والرشاد ج ٥ ص ١٢٨؛ «فاجتمع عليه بعده سبعون رجلاً، فكان جهداً أن أعادوه مكانه»: السيره الحلييه ج ٢ ص ٣٧؛ «ولقد تكلف حمله أربعون رجلاً فما أطاقوه»: الدعوات للراوندى ص ٦٤، الأمالى للصدوق ص ٦٠٤، روضه الواعظين ص ١٢٧، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٢٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦ و ج ٤١ ص ٢٨٠.

(٥٥) «والله ما قلعتُ باب خيبر ورميت به خلف ظهري أربعين ذراعاً بقوة جسدي، ولا حركة غذائيه، لكننى أيدت بقوة ملكوتي، ونفسٌ بنور ربّها مضيئه، وأنا من أحمد كالضوء من الضوء، والله لو تظاهرت العرب على قتالى لَمَا وَلَّيت»: الأمالى للصدوق ص ٦٠٤، روضه الواعظين ص ١٢٧، عيون المعجزات لابن عبد الوهاب ص ٦، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٧٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦، نهج الإيمان لابن جبر ص ٣٢٥؛ «ثم ألقاه من يده - أى وراء ظهره - ثمانين شبراً»: السيره الحلييه ج ٢ ص ٧٣٧؛ «ثم رمى بالباب رمياً»: إعلام الورى ج ١ ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٢.

(٥٦) «عن أبى بصير قال: كنت مع أبى عبد الله عليه السلام، فذكر شيئاً من أمر الإمام إذا ولد، قال: واستوجب زياده الروح فى ليله القدر، فقلت: جعلت فداك، أليس الروح جبرئيل؟ قال: جبرئيل من الملائكه، والروح خلق أعظم من الملائكه، أليس الله يقول: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»: بصائر الدرجات ص ٤٨٤، مختصر بصائر الدرجات ص ٤، دلائل الإمامه للطبرى ص ٣٠٥، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٦٤.

(٥٧) «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي لَمْ أَزَلْ مِنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْغُولًا بِغَسَلِهِ، ثُمَّ بِالْقُرْآنِ، حَتَّى جَمَعْتَهُ فِي هَذَا الثُّوبِ، فَلَمْ يَنْزِلِ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَقَدْ جَمَعْتَهَا كُلَّهَا فِي هَذَا الثُّوبِ، وَلَيْسَتْ مِنْهُ آيَةٌ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا...»: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٥ و ج ٨٩ ص ٤٠، غايه المرام ج ٥ ص ٣١٦، بيت الأحزان ص ١٠٦.

(٥٨) «فقال عمر: ما أغنانا بما معنا من القرآن عمّا تدعوننا إليه...»: نفس المصادر السابقه.

(٥٩) «واجتباكم بقدرته، وأعزكم بهداه، وخصيكم ببرهانه، وانتجبكم بنوره، وأيدكم بروحه، ورضيكم خلفاء فى أرضه، وحججاً

على بريته، وأنصاراً لدينه وحفظه لسره، وخزنه لعلمه، ومستودعاً لحكمته، وتراجمةً لوحيه، وأركاناً لتوحيده، وشهداءً على خلقه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«عن إسحاق بن راهويه، قال: لمّا وافى أبو الحسن الرضا عليه السلام بنيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون، اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله، ترحل عنا ولا تحدّثنا بحديثٍ فنستفيده منك؟ وكان قد قعد في العمارية، فأطلع رأسه وقال: سمعتُ أبي موسى بن جعفرٍ يقول: سمعتُ أبي جعفر بن محمّدٍ يقول: سمعتُ أبي محمّد بن عليّ يقول: سمعتُ أبي عليّ بن الحسين يقول: سمعتُ أبي الحسين بن عليّ بن أبي طالبٍ يقول: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلاّ الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي. قال: فلمّا مرّت الراحلة نادانا: بشروطها وأنا من شروطها»: التوحيد للصدوق ص ٢٥، الأمالي للصدوق ص ٣٠٦، ثواب الأعمال ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤٤، معاني الأخبار ص ٣٧١، الجواهر السنية ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٧، ج ٤٩ ص ١٢٣، نور البراهين ج ١ ص ٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩، بشاره المصطفى ص ٤١٣، وراجع روضه الواعظين ص ٤٢، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٦، يتابع المودّة ج ٣ ص ١٢٣.

(٦٠) توبه: ١٠٥.

(٦١) «عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قوله: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمّه تُعرض عليهم أعمال العباد كلّ يوم إلى يوم القيامة»؛ بصائر الدرجات ص ٤٤٧، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٥، «عن بريد العجلي قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسألته عن قوله تعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: إيانا عنى»؛ «عن معلّى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله تبارك وتعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هو رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمّه عليهم السلام تُعرض عليهم أعمال العباد كلّ

ص: ١١٢

خميس»؛ «عن الميثمي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمة». بصائر الدرجات ص ٤٤٧، وراجع الكافي ج ١ ص ٢١٩، معاني الأخبار ص ٣٩٢، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، جمال الأسبوع ص ١١٦، سعد السعود ص ٩٨، الفصول المهمة للحزب العالمي ج ١ ص ٣٩٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٩، تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٧، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧.

(٦٢) «خرجت من عند أبي عبد الله عليه السلام ليلة ممسياً، فأتيت منزلي بالمدينة، وكانت أمي معي، فوقع بيني وبينها كلام، فأغلظت لها، فلما أن كان من الغد صليت الغداة وأتيت أبا عبد الله عليه السلام، فلما دخلت عليه فقال لي مبتدئاً: يا أبا مهزم، مالك ولخالده أغلظت في كلامها البارحة؟ أما علمت أن بطنها منزل قد سكنته، وأن حجرها مهدد قد غمزته، وثديها وعاء قد شربته؟ قال: قلت: بلى، قال: فلا تغلظ لها». بصائر الدرجات ص ٢٦٣، مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٧٢٩.

(٦٣) احزاب: ٣٣.

(٦٤) «فلما رأى ذلك شمر بن ذى الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا في ظهور الرجال، وأمر الرماة أن يرموه، فرشقوه بالسهم حتى صار كالقنفذ»: الإرشاد ج ٢ ص ١١١، روضه الواعظين ص ٢٠٨، إعلام الوري ج ١ ص ٤٦٨، وليس فيه من «استدعى» إلى «الرجال».

(٦٥) «فوقف وقد ضعف عن القتال، أتاه حجر على جبهته هشماً...»: مثير الأحران ص ٧٣.

(٦٦) «فوقف يستريح وقد ضعف عن القتال... فأتاه سهمٌ محدّدٌ مسمومٌ له ثلاث شعب، فوقع في قلبه»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٣.

(٦٧) «فقال الحسين عليه السلام: بسم الله وبالله وعلى مله رسول الله»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤؛ «فرماه... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال عليه السلام: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قتيل في رضى الله»: المناقب لابن شهر آشوب ج ٤ ص ١١١، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٥.

(٦٨) «فإذا امتلأت قال: اللهم إن هذا فيك قليل»: الدرّ النظيم ص ٥٥١.

(٦٩) «وقال: هكذا والله أكون حتى ألقى جدّي محيِّداً وأنا مخضوبٌ بدمي»: مقتل الحسين للخوارزمي ج ٢ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٥٣.

(٧٠) «وقد أصابته اثنتان وسبعون جراحه»: مثير الأحران ص ٧٣.

(٧١) «... وأعلاماً لعباده، ومناراً في بلاده، وأدلاءً على صراطه، عصمكم الله من الزلل، وآمنكم من الفتن، وطهركم من الدنس، وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً، فعظمت جلاله، وأكبرتم شأنه، ومجدتم كرمه، وأدمنتكم ذكره، ووكدتم ميثاقه، وأحكمتكم

عقد طاعته، ونصحتهم له في السرّ والعلانيه، ودعوتهم إلى سبيله بالحكمه والموعظه الحسنه، وبذلتم أنفسكم في مرضاته، وصبرتم على ما أصابكم في جنبه»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣؛ «وقال: صبراً على قضائك يا رب، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين...»: موسوعه كلمات الإمام الحسين ص ٦١٥.

(٧٢) «عن عبد الملك عن بشير التبال، قال: كنت على الصفا وأبو عبد الله قائمٌ عليها، إذا انحدر وانحدرت في أثره. قال: وأقبل أبو الدوانيق على جمازته ومعه جنده على خيلٍ وعلى إبل، فزحموا أبا عبد الله عليه السلام حتى خفت عليه من خيلهم، فأقبلت أقيه بنفسى وأكون بينهم وبينه بيدي. قال: فقلت في نفسى: يا رب، عبدك وخير خلقك في أرضك وهواء شرٍّ من الكلاب قد كانوا يعتبونهم. قال: فالتفت إليّ وقال: يا بشير! قلت: لبيك، قال: ارفع طرفك لتتنظر. قال: فإذا والله واقية وافية خ د من الله أعظم مما عسيت أن أصفه. قال: فقال: يا بشير، إنا أعطينا ما ترى، ولكنا أمرنا أن نصبر فصبرنا»: الأصول السنّه عشر ص ١٠٠، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٤٥٣.

(٧٣) «قد عجبت من صبرك ملائكه السماوات»: المزار لابن المشهدى ص ٥٠٤، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٢٤٠.

(٧٤) «عن صفوان قال: سمعتُ أبا الحسن عليه السلام يقول: إنَّ إلينا إِيَاب هذا الخلق وعلينا حسابهم»: تفسير فرات الكوفى ص ٥٥١، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٠٢ و ج ٢٤ ص ٢٧٢؛ «عن سماعه قال: كنت قاعداً مع أبي الحسن الأوّل عليه السلام والناس في الطواف في جوف الليل، فقال: يا سماعه، إلينا إِيَاب هذا الخلق وعلينا حسابهم، فما كان لهم من ذنبٍ بينهم وبين الله عزّ وجلّ حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك، وما كان بينه وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك، وعوّضهم الله عزّ وجلّ»: الكافى ج ٨ ص ١٦٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٥٧، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٥٦٨.

(٧٥) «عن أبي حمزه، قال: قال لنا عليّ بن الحسين عليهما السلام: أىّ البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنَّ أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه، ألف سنهٍ إلاّ خمسين عاماً يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقى الله بغير ولايتنا، لم

ينفعه شيئاً»: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦؛ «عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن النبي صلى الله عليه وآله، قال: يا عليّ، لو أنّ عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، وكان له مثل جبل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، ومدّ عمره حتى حجّ ألف عام على قدميه، ثم قُتل بين الصفا والمروه مظلوماً، ثم لم يوالك يا عليّ، لم يشم رائحة الجنّة ولم يدخلها»: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤ و ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢ و ج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

(٧٦) زخرف: ٥٥.

(٧٧) «كنت في مجلس أبي جعفر عليه السلام إذ دخل عليه عمرو بن عبيد فقال له: جعلت فداك، قول الله تبارك وتعالى: «وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى»، ما ذلك الغضب؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: هو العقاب يا عمرو، إنّه من زعم أن الله عزّ وجلّ زال من شيءٍ إلى شيءٍ، فقد وصفه صفه مخلوق، إنّ الله عزّ وجلّ لا يستفزه شيء ولا يغيّره»: الكافي ج ١ ص ١١٠، التوحيد للصدوق ص ١٦٨، معاني الأخبار ص ١٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٨٦؛ «عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام في قوله الله عزّ وجلّ: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا»، قال: إنّ الله تبارك وتعالى لا- يأسف كأسفنا، ولكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون، فجعل رضاهم لنفسه رضياً، وسخطهم لنفسه سخطاً، وذلك لأنّه جعلهم الدعاة إليه والأدلاء عليه، فلذلك صاروا كذلك، وليس أنّ ذلك يصل إلى الله كما يصل إلى خلقه، ولكنّ هذا معنى ما قال من ذلك، وقد قال أيضاً: من أهان لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة ودعاني إليها، وقال أيضاً: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، وقال أيضاً: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...»: الكافي ج ١ ص ١٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٦٩، معاني الأخبار ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٦، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٩٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٦٠٨.

(٧٨) «وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاه، وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر، وجاهدتم في الله حقّ جهاده، حتى أعلنتم دعوته، وبينتم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشرتكم شرائع أحكامه، وسننتم سننّه، وصرتم في ذلك منه إلى الرضا، وسلّمت له القضاء، وصدّقتم من رسله من مضي، فالراغب عنكم مارق، واللّازم لكم لاحق، والمقصر في حقّكم زاهق، والحقّ معكم وفيكم ومنكم وإليكم، وأنتم أهله ومعدنه، وميراث النبوه عندكم، وإياب الخلق إليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم، وآيات الله لديكم، وعزائمهم فيكم، ونوره وبرهانه عندكم، وأمره إليكم، من والاكم فقد والى الله، ومن عاداكم فقد عادى الله، ومن أحبّكم فقد أحبّ الله، ومن أبغضكم فقد أبغض الله، ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٧٩) الإمام الباقر عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيدٍ واحدٍ من الأوّلين والآخرين، عراه حفاه، فيقفون على طريق المحشر، حتى يعرقوا عرقاً شديداً، وتشتدّ أنفاسهم، فيمكثون بذلك مقدار خمسين عاماً. قال: فقال أبو جعفر عليه السلام: فثمّ قول الله تعالى: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا». قال: ثمّ ينادى منادٍ من تلقاء العرش: أين النبيّ الأمّيّ؟ قال: فيقول الناس: قد

أسمعت فسَمَّ باسمه، قال: فينادى: أين نبيُّ الرحمه محمد بن عبد الله الأُمِّي؟ قال: فيقدم رسول الله أمام الناس كلهم حتى ينتهي إلى الحوض، طوله ما بين أبله إلى صنعاء، فيقف عليه، ثم ينادى بصاحبكم، فيتقدم أمام الناس فيقف معه، ثم يَؤن للناس ويمزّون...: الأُمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأُمالي للطوسي ص ٦٧، تفسير فرات الكوفي ص ٢٥٩، بشاره المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.

(٨٠) «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظله خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار»: بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الآلوسى ج ١ ص ٥١، ينابيع الموده ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤؛ «عن مرزم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إنني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّني وتمجّدي، ثم جمعتُ روكيما فجعلتهما واحده، فكانت تمجّدي وتقديسني وتهلّني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمداً واحداً، وعلياً واحداً، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمه من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا»: الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥؛ «عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إنّ الله تبارك وتعالى لم يزل متفرّداً بوحدانيته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمه، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...»: الكافي

ج ١ ص ٤٤١، المحتضر للحلى ص ٢٨٥، حليه الأبرار ج ١ ص ١٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٩؛ «عن المفضل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأظلمة؟ فقال يا مفضل، كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظلّه خضراء، نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجّده، وما من ملك مقرب ولا ذى روح غيرنا، حتى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثمّ أنهى علم ذلك إلينا»: الكافي ج ١ ص ٤٤١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ و ج ٥٤ ص ١٩٦؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إنّ الله كان إذ لا - كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذى نورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذى نورت منه الأنوار، وهو النور الذى خلق منه محمّداً وعليّاً، فلم يزالا نورين أوليين، إذ لا شىء كون قبلهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين فى الأصلاب الطاهره، حتى افترقا فى أظهر طاهرين، فى عبد الله وأبى طالب»: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، مكيال المكارم ج ١ ص ٣٦٨؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقّه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتى وصل إلى جلال العظمة فى ثمانين ألف سنة، ثمّ سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور علىّ عليه السلام، فكان نوري محيطاً بالعظمة، ونور علىّ محيطاً بالقدرة، ثمّ خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

(٨١) در این فقره زیارت، اختلاف نسخه وجود دارد که ما نسخه «لخلقنا» را به جای «لخلقنا» انتخاب نمودیم.

(٨٢) «أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة، والآية المخزونة، والأمانة المحفوظة، والباب المبتلى به الناس، من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك، إلى الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤنون، وله تسلّمون، وبأمره تعملون، وإلى سبيله ترشدون، وبقوله تحكمون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من جحدكم، وضلّ من فارقكم، وفاز من تمسك بكم، وأمن من لجأ إليكم، وسلّم من صدقكم، وهدى من اعتصم بكم. من اتبعكم فالجنّة مأواه، ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر، ومن حاربكم مشرك، ومن ردّ عليكم فى أسفل درك من الجحيم، أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى، وجار لكم فيما بقى، وأنّ أرواحكم ونوركم وطيتكم واحده، طابت وطهرت بعضها من بعض، خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرضه محدقين، حتى منّ علينا بكم فجعلكم فى بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، وجعل صلواتنا عليكم، وما خصّنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا، وطهارة لأنفسنا، وتركية لنا، وكفارة لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم، ومعروفين بتصديقنا إياكم، فبلغ الله بكم أشرف محلّ المكرمين، وأعلى منازل المقرّبين، وأرفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، ولا يفوقه فائق، ولا يسبقه سابق، ولا يطمع فى إدراكه طامع، حتى لا يبقى ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا صديق ولا شهيد، ولا عالم ولا جاهل، ولا دنئ ولا فاضل، ولا مؤنّ صالح ولا فاجر طالح، ولا جبار عنيد، ولا شيطان مرید، ولا خلق فيما بين ذلك شهيد، إلاّ عزّهم جلاله أمرهم وعظّم خطرهم وكبر شأنهم، وتمام نورهم، وصدق مقاعدكم، وثبات مقامكم، وشرف محلّكم ومنزلتكم عنده، وكرامتكم عليه، وخاصّيتكم لديه، وقرب منزلتكم منه، بأبى أنتم وأمى وأهلى ومالى وأسرتى»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«أسكن الله عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّة، قال لهما: «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» يعنى شجره الحنطه، «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، فنظر إلى منزله محمّد وعليّ وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل

الجَنَّة، فقالا: يا رَبِّنا، لمن هذه المنزله؟ فقال الله جَلَّ جلاله: ارفعا رُؤسكما إلى ساق عرشى، فرفعا رُؤسهما فوجدا اسم محمّد وعلّى وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه بعدهم صلوات الله عليهم مكتوبه على ساق العرش بنور من نور الجبّار جَلَّ جلاله. فقالا: يا رَبِّنا، ما أكرم أهل هذه المنزله عليك، وما أحبّهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حوّا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...»: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

(٨٣) «عن على بن الحسين عليهما السلام: يا أبا خالد، إنّ أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كلّ زمان؛ لأنّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفه ما صارت به الغيبه عندهم بمنزله المشاهده، وجعلهم فى ذلك الزمان بمنزله المجاهدين بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقّاً، وشيعتنا صدقاً، والدعاه إلى دين الله سرّاً وجهراً. وقال عليه السلام: انتظار الفرج من أعظم الفرج»: كمال الدين ص ٣٢٠، الاحتجاج ج ٢ ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٨٧ و ج ٥٢ ص ١٢٢، إعلام الورى ج ٢ ص ١٩٦، قصص الأنبياء ص ٣٦٤، مكيال المكارم ج ٢ ص ١٢٩.

(٨٤) «قال الصادق عليه السلام: ليس منّا من لم يؤمن برجعتنا»: الهدايه للصدوق ص ٢٦٦، مستدرک الوسائل ١٤ ص ٤١٥، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٣٦ و ج ١٠٠

(٨٦) «من زار واحداً منا كمن زار الحسين»: ثواب الأعمال ص ٩٨، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٦٧، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٨٥، بحار الأنوار ج ٩٧ ص ١١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٦٨؛ «عن يحيى بن سليمان المازني، عن الإمام الكاظم عليه السلام: من زار قبر ولدي عليّ، كان له عند الله عزّ وجلّ كسبعين حجّةً مبرورة، قلت: سبعين حجّةً؟، قال: نعم وسبعين ألف حجّة، قلت: سبعين ألف حجّة؟ فقال: ربّ حجّة لا تُقبل، من زاره أو بات عنده ليله، كان كمن زار الله في عرشه. قلت: كمن زار الله في عرشه؟ قال: نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الرحمن أربعة من الأولين وأربعة من الآخرين، فأما الأربعة الذين هم من الأولين فنوح وإبراهيم وموسى وعيسى، وأما الأربعة الآخرون فمحمّد وعليّ والحسن والحسين، ثمّ يمّد المطمار فيقعد معنا من زار قبور الأئمّة، ألا- إنّ أعلاها درجة وأقربهم حبوّة زوّار قبر ولدي عليّ عليه السلام»: الكافي ج ٤ ص ٥٨٥، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٢٩١؛ «عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: من زار قبر الحسين عليه السلام يوم عرفه، كتب الله له ألف ألف حجّة مع القائم، وألف ألف عمره مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وعتق ألف ألف نسمة، وحمّلان ألف ألف فرس في سبيل الله، وسماه الله عبدى الصديق آمن بوعدى، وقالت الملائكة: فلان صديق زكاه الله من فوق عرشه، وسوّى في الأرض كزويياً»: كامل الزيارات ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٨٨.

(٨٧) هود: ١٨.

(٨٨) اخرج يا عليّ إلى ما أجمع عليه المسلمون، وإلا قتلناك: مختصر بصائر الدرجات ص ١٩٢، الهداية الكبرى ص ٤٠٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨؛ إن لم تخرج يابن أبي طالب وتدخل مع الناس لأحرقن البيت بمن فيه: الهجوم على بيت فاطمه ص ١١٥؛ والله لتخرجنّ إلى البيعه ولتبايعنّ خليفه رسول الله، وإلا- أضرمت عليك النار...: كتاب سليم بن قيس ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٩.

(٨٩) فجاء عمّر ومعه قبس، فتلقته فاطمه على الباب، فقالت فاطمه: يابن الخطّاب! أتراك محرّقا عليّ بابي؟ قال: نعم! وذلك أقوى فيما جاء به أبوك: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩.

(٩٠) «وقلتُ لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلمّوا في جمع الحطب...»: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣، بيت الأحزان ص ١٢٠.

(٩١) «فجاء عمّر ومعه قبس، فتلقته فاطمه عليها السلام على الباب، فقالت فاطمه: يابن الخطّاب! أتراك محرّقا عليّ بابي؟ قال: نعم!»: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ «فقال عمر بن الخطّاب: أضرموا عليهم البيت ناراً...»: الأمالي للمفيد ص ٤٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ «وكان يصيح: أحرّقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين»: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.

(٩٢) «فضرب عمّر الباب برجله فكسره، وكان من سيّعف، ثمّ دخلوا فأخرجوا عليّاً عليه السلام ملثياً...»: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧.

(٩٣) «وهي تجهز بالبكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله! ابنتك فاطمه تُضرب؟!...»: الهدايه الكبرى ص ٤٠٧؛ «وقالت: يا أبتاه يا رسول الله! هكذا كان يُفعل بحييتك وابنتك؟!...»: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.

(٩٤) «فاطمه بضعة مني، يويني ما آذاها»: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذى ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي الحافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠؛ «فاطمه بضعة مني، يريني ما رابها، ويويني ما آذاها»: المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤٠٤، نظم درر السمطين ص ١٧٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٧، وراجع: صحيح البخارى ج ٤ ص ٢١٠ و ٢١٢ و ٢١٩، سنن الترمذى ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح البارى ج ٧ ص ٦٣، مسند أبى يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠ و ج ٤ ص ٢١٥ و ج ٦ ص ٢٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٨٦، الإصابه ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٣٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البدايه والنهايه ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووى ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠ و ج ٢٠ ص ١٨٠ و ج ٢٧ ص ١٦٦ و ج ٣٠ ص ١٢٦ و ج ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير الثعالبي ج ٥ ص ٣١٦، تفسير آلوسى ج ٢٦ ص ١٦٤، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، أسد الغابه ج ٤ ص ٣٦٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكره الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩ و ج ٣ ص ٣٩٣ و ج ١٩ ص ٤٨٨، إمتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣ و ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، ينابيع الموده ج ٢ ص ٥٢ و ٥٣ و ٥٨ و ٧٣، السيره الحلبيه ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسى ص ٢٤، النوادر للراوندى ص ١١٩، كفايه الأثر ص ٦٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فرات الكوفى ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشاره المصطفى ص ١١٩ بحار الأنوار ج ٢٩

(٩٥) «أبى أنتم وأمى وأهلى ومالى وأسرتى، أشهد الله وأشهدكم أنى مؤن بكم وبما آمنتم به، كافر بعدوكم وبما كفرتم به، مستبصر بشأنكم وبضلاله من خالفكم، موال لكم ولأولياكم، مبغض لأعدائكم ومعاد لهم، سلم لمن سالمكم، وحرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما أبطلتم، مطيع لكم، عارف بحقكم، مقر بفضلكم، محتمل لعلمكم، محتجب بدمتكم معترف بكم، ومؤن بإيابكم، مصدق برجعتكم، منتظر لأمركم، مرتقب لدولتكم، أخذ بقولكم، عامل بأمركم، مستجير بكم، زائر لكم، لائذ عائذ بقبوركم، مستشفع إلى الله عز وجل بكم، ومتقرب بكم إليه، ومقدمكم أمام طلبتى وحوائجى وإرادتى فى كل أحوالى وأمورى، مؤن بسرركم وعلائيتكم، وشاهدكم وغائبكم، وأولكم وآخركم، ومفوض فى ذلك كله إليكم ومسلم فيه معكم، وقلبي لكم سلم، ورأى لكم تبع، ونصرتى لكم معدة، حتى يحيى الله دينه بكم ويردكم فى أيامه، ويظهركم لعدله، ويمكنكم فى أرضه، فمعكم معكم لا- مع عدوكم، آمنت بكم، وتوليت آخركم بما توليت به أولكم، وبرئت إلى الله عز وجل من أعدائكم، ومن الجبت والطاغوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم، والجاحدين لحقكم، المارقين من ولايتكم، والغاصبين لإيرثكم، الشاكين فيكم، المنحرفين عنكم، ومن كل وليجه دونكم، وكل مطاع سواكم، ومن الأئمة الذين يدعون إلى النار، فثبتنى الله أبداً ما حيت على مواليتكم ومحبتكم ودينكم، ووقفنى لطاعتكم، ورزقنى شفاعتكم، وجعلنى من خيار مواليتكم التابعين لما دعوتكم إليه، وجعلنى ممين يقتص آثاركم، ويسلك سبيلكم، ويهتدى بهداكم، ويحشر فى زمركم، ويكر فى رجعتكم، ويملك فى دولتكم، ويشرف فى عافيتكم، ويمكن فى أيامكم، وتقر عينه غداً بروتكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

(٩٦) «عن عبد السلام بن صالح الهروى، قال: قلت لعلى بن موسى الرضا عليهما السلام: يا بن رسول الله، ما تقول فى الحديث الذى يرويه أهل الحديث أن المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم فى الجنة؟ فقال عليه السلام: يا أبا الصلت، إن الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمداً صلى الله عليه وآله على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته، ومتابعته متابعته، وزيارته فى الدنيا والآخرة زيارته...: الأمالى للصدوق ص ٥٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٧٨، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠.

(٩٧) «عن أبى بصير يحيى بن أبى القاسم، قال: سألت جابر بن يزيد الجعفى جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن تفسير هذه الآية: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأِئْرَ هَيْمٍ»، فقال عليه السلام: إن الله سبحانه لما خلق إبراهيم عليه السلام كشف له عن بصره، فنظر فرأى نوراً إلى جنب العرش، فقال: إلهى ما هذا النور؟ فقليل له: هذا نور محمد صلى الله عليه وآله صفوتى من خلقى، ورأى نوراً إلى جنبه فقال: إلهى ما هذا النور؟ فقليل له: هذا نور على بن أبى طالب عليه السلام ناصر دينى، ورأى إلى جنبيهما ثلاثة أنوار فقال: إلهى وما هذه الأنوار؟ فقليل له: هذا نور فاطمة فطمت محبيها من النار، ونور ولديها الحسن والحسين عليهما السلام. ورأى تسعة أنوار قد حفوا بهم فقال: إلهى وما هذه الأنوار التسعة؟ قيل: يا إبراهيم هواء الأئمة من ولد على وفاطمة، فقال إبراهيم: إلهى بحق هواء الخمسة إلا عرفتنى من التسعة؟ قيل: يا إبراهيم، أولهم على بن الحسين، وابنه محمد، وابنه جعفر، وابنه موسى، وابنه على، وابنه محمد، وابنه على، وابنه الحسن، والحجج القائم ابنه. فقال إبراهيم: إلهى وسيدى أرى أنواراً قد أحدقوا بهم لا- يحصى

عددهم إلا- أنت. قيل: يا إبراهيم، هواء شيعتهم وشيعه أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام، فقال إبراهيم: وبما تُعرف شيعته؟ قال: بصلاه إحدى وخمسين، والجهر بيسم الله الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختم في اليمين، فعند ذلك قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعه أمير المؤمنين. قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعه أمير المؤمنين. قال: فأخبر الله في كتابه فقال: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأَبْرَهِيمَ»: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٨ و ج ٣٦ ص ١٥٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٥ ص ١٣٣، غايه المرام ج ١ ص ٤٤.

(٩٨) «ثم قال أبو جعفر عليه السلام: فنحن أول خلق ابتدأه الله، وأول خلق عبد الله وسبَّحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وُحِّد الله، وبنا عبد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أثاب الله من أثاب، وعاقب من عاقب»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠، غايه المرام ج ١ ص ٤٢، «فكنا أول من أقرَّ بذلك، ثم قال لمحمد صلى الله عليه وآله: وعزتي وجلالي وعلو شأني، لولا-ك ولولا-علي وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار، ولا-المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً يعبدني. يا محمد، أنت خليلي وحببي ووصفي وخيرتي من خلقي، أحب الخلق إليّ وأول من ابتدأت إخراجهم من خلقي، ثم من بعدك الصديق عليّ أمير المؤمنين وصيكتك، به أريدتك ونصرتك، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هواء الهداه المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت،

وأنتم خيار خلقى فيما بينى وبين خلقى، خلقتكم من نور عظمتى واحتجت بكم عن سواكم من خلقى...»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩، غايه المرام ج ١ ص ٤١.

(٩٩) «روى أن الصادق لقيه فقال: سمّتك أمّك سيّداً ووفّقت فى ذلك، أنت سيّد الشعراء»: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠.

(١٠٠) «بأبى أنتم وأمى ونفسى وأهلى ومالى، من أراد الله بدأ بكم، ومن وحّده قبل عنكم، ومن قصده توجّه بكم، موالى لا أحصى ثناءكم ولا أبلغ من المدح كنهكم، ومن الوصف قدركم، وأنتم نور الأخيار، وهداة الأبرار، وحجج الجبار، بكم فتح الله وبكم يختم، وبكم ينزل الغيث، وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلاّ ياذنه، وبكم ينفس الهمّ ويكشف الضرّ، وعندكم ما نزلت به رسله، وهبطت به ملائكته، وإلى جدّكم بعث الروح الأمين - وإن كانت الزياره لأمر المؤمنين عليه السلام فقل: وإلى أخيك بعث الروح الأمين -، آتاكم الله ما لم يؤّ أحداً من العالمين، طأطأ كلّ شريفٍ لشرفكم، وبخع كلّ متكبرٍ لطاعتكم، وخضع كلّ جبارٍ لفضلكم، وذللّ كلّ شىءٍ لكم، وأشرقت الأرض بنوركم، وفاز الفائزون بولايتكم، بكم يُسلّك إلى الرضوان، وعلى من جحد ولايتكم غضب الرحمان. بأبى أنتم وأمى ونفسى وأهلى ومالى، ذكركم فى الذاكرين، وأسماءكم فى الأسماء، وأجسادكم فى الأجساد، وأرواحكم فى الأرواح، وأنفسكم فى النفوس، وآثاركم فى الآثار، وقبوركم فى القبور، فما أحلى أسماءكم، وأكرم أنفسكم، وأعظم شأنكم، وأجلّ خطركم، وأوفى عهدكم»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

«حدّث الحسين بن عون قال: دخلت على السيّد ابن محمّد الجميرى عائداً فى علته التى مات فيها، فوجدته يُساق به، ووجدت عنده جماعه من جيرانه وكانوا عثمانيه، وكان السيّد جميل الوجه، رحب الجبهه، عريض ما بين السالفين، فبدت فى وجهه نكته سوداء مثل النقطة من المداد، ثمّ لم تزل تزيد وتنمى حتّى طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلك من حضره من الشيعة، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم يلبث بذلك إلاّ قليلاً حتّى بدت فى ذلك المكان من وجهه لمعه بيضاء... المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالى للطوسى ص ٦٢٨، الفصول المهمّه ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمّه ج ٢ ص ٤٠.

(١٠١) «فقال ابن زياد: كيف رأيت صنع الله بأخيك وأهل بيتك؟ فقالت: ما رأيت إلاّ جميلاً، هؤلاء قومٌ كتب الله عليهم القتل...»: مثير الأحران، ص ٩٠، بحار الأنوار ج ٤٥، ص ١١٥، الفتوح ج ٥، ص ١٢٢.

(١٠٢) «فاسألوا ربكم بما بحقّ الأسماء التى رأيتموها على ساق العرش حتّى يتوب عليكم، فقالوا: اللهمّ إنّنا نسألك بحقّ الأكرمين عليك محمّد وعلى وفاطمه والحسن والحسين والأئمّه، إلاّ تبت علينا ورحمتنا، فتاب الله عليهما إنّه هو التّواب الرحيم»: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

(١٠٣) «كلامكم نور، وأمركم رشد، ووصيتكم التقوى، وفعلكم الخير، وعاداتكم الإحسان، وسجيتكم الكرم، وشأنكم الحقّ والصدق والرفق، وقولكم حكم وحتم، ورأيكم علم وحلم وحزم، إن ذكر الخير كنتم أوّله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبى أنتم وأمى ونفسى، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصى جميل بلائكم، وبكم أخرجنا الله من الدلّ وفرج عنّا غمرات الكروب، وأنقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار، بأبى أنتم وأمى ونفسى، بمولاتكم علّمنا الله معالم ديننا، وأصلح ما كان

فسد من دياننا، وبموالاتكم تميّت الكلمه وعظمت النعمه وأتلفت الفرقة، وبموالاتكم تُقبل الطاعه المفترضه، ولكم المودّه الواجبه، والدرجات الرفيعه، والمقام المحمود، والمقام المعلوم عند الله عزّ وجلّ، والجاه العظيم، والشأن كبير، والشفاعه المقبوله»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعه ج ١٢ ص ٢٩٨.

«عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول: أتى يهودى النبىّ، فقام بين يديه يحدّ النظر إليه، فقال: يا يهودى، ما حاجتك؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبىّ الذى كلمه الله وأنزل عليه التوراه والعصا وقلق له البحر وأظله بالغمام؟ فقال له النبىّ صلى الله عليه وآله: إنّه يكره للعبد أن يزكى نفسه، ولكنى أقول: إنّ آدم عليه السلام لمّا أصاب الخطيئه كانت توبته أن قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد لما غفرت لى، فغفرها الله له، وإنّ نوحاً عليه السلام لمّا ركب فى السفينه وخاف الغرق، قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد لما أنجيتنى من الغرق، فنجّاه الله منه، وإنّ إبراهيم عليه السلام: لمّا ألقى فى النار قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد لما أنجيتنى منها، فجعلها الله عليه برداً وسلاماً، وإنّ موسى عليه السلام لمّا ألقى عصاه وأوجس فى نفسه خيفه قال: اللهمّ إني أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد لما أمنتنى منها، فقال الله جلّ جلاله: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»، يا

يهودى، إن موسى لو أدركنى ثم لم يَؤن بى وبنوتى، ما نفعه إيمانه شيئاً، ولا نفعته النبوه، يا يهودى، ومن ذريتى المهدي، إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته، فقدّمه وصلّى خلفه»: الأمالى للصدوق ص ٢٨٧، الاحتجاج ج ١ ص ٥٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٠٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٢٥١.

(١٠٤) «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولٍ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكَ، فَبِحَقِّكَ مِنْ أَيْتَمِنُوكُمْ عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لِمَا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي، وَكُنْتُمْ شَفْعَائِي فَانِي لَكُمْ مَطِيعٌ، مِنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَحْبَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَتْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفْعَائِي، فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَدْخُلْنِي فِي جَمَلِهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زَمْرِهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ، إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا وَحَسَبْنَا اللَّهَ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

١. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠ هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمّد هادي به، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٢. الاختصاص ، المنسوب إلى أبي عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٤ هـ .
٣. الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٤. أسد الغابه في معرفه الصحابه ، علي بن أبي الكرم محمّد الشيباني (ابن الأثير الجزري) (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : علي محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٥. الإصابه في تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلي محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .
٦. الأصفى في تفسير القرآن، محمّد محسن الفيض الكاشاني (ت ١٠٩١ هـ)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميّه، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ هـ.
٧. الأصول الستّه عشر ، نخبه من الرواه ، قم : دار الشبستري ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٥ هـ .
٨. إعلام الوري بأعلام الهدى ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .
٩. أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ .
١٠. الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يُعمل مرّه في السنه ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسنّي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق: جواد القيومي ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
١١. أمالي المفيد ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفّاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٤ هـ .
١٢. الأمالي ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه البعثه ، قم : دار الثقافه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

١٣ . الأملى ، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسس البعثه ، قم : مؤسس البعثه ، الطبعه الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١٤ . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفده والمتاع، تقى الدين أحمد بن محمد المقرزى (ت ٨٤٥ هـ)، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الأولى، ١٤٢٠ هـ .

١٥ . الانساب الأشراف ، أحمد بن يحيى البلاذرى (ت ٢٧٩ هـ) ، تحقيق : سهيل زكار ورياض زركلى ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١٦ . الأنوار الساطعه فى شرح الزياره الجامعه، جواد بن عباس الكربلايى، (معاصر)، انتشارات اعلمى، تهران، الطبعه الأولى.

١٧ . أملى الحافظ، أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني (ت ٤٣ هـ)، تحقيق: ساعد عمر غازى، طنطا: دار الصحابه للنشر، الطبعه الأولى، ١٤١٠ هـ.

١٨ . أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوى)، عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازى البيضاوى (ت ٦٨٢ هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربى،

الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

١٩ . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .

٢٠ . البدايه والنهائه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .

٢١ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحيدريّه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٣ هـ .

٢٢ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القميّ المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٢٣ . بيت الأحران في ذكر أحوال سيده نساء العالمين فاطمه الزهراء، الشيخ عباس القميّ (ت ١٣٥٩ هـ) ، قم : دار الحكمة، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ .

٢٤ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ١٢٠٥ هـ) ، تحقيق : علي الشيرى ، ١٤١٤ هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٥ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ .

٢٦ . تاريخ مدينه دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : علي شيرى ، ١٤١٥ هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٧ . التحقيق في كلمات القرآن العلامه حسن المصطفوي (معاصر)، طهران: وزاره الثقافه والإرشاد الإسلاميه، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ .

٢٨ . تذكره الحفّاظ ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٢٩ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصريّ الدمشقيّ (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهيم البنا ، القاهره : دار الشعب .

٣٠ . تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبي المالكي (ت ٧٨٦ هـ)، تحقيق: علي محمّد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .

- ٣١ . تفسير الثعلبي ، الثعلبي ، (ت ٤٢٧هـ) ، تحقيق: أبو محمّد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ .
- ٣٢ . تفسير العياشي، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبة العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠ هـ .
- ٣٣ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبي (ت ٦٧١ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ .
- ٣٤ . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق: السيّد طيّب الموسوى الجزائرى، قم : منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثه، ١٤٠٤ هـ .
- ٣٥ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد الله محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ٦٠٤ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .
- ٣٦ . تفسير فرات الكوفى ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق ٤ هـ) ، تحقيق : محمّد كاظم المحمودى ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .
- ٣٧ . تفسير نور الثقلين ، عبد علىّ بن جمعه العروسى الحويزى (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعه، ١٤١٢ هـ .

٣٨. التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

٣٩. تهذيب الأحكام فى شرح المقننه ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٦٤ ش .

٤٠. تهذيب التهذيب ، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٤١. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزى (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الرابعه ، ١٤٠٦ هـ .

٤٢. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفارى ، طهران : مكتبه الصدوق .

٤٣. جامع أحاديث الشيعة ، السيّد البروجردى (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

٤٤. الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٤٥. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ، علي بن موسى الحلّى (ابن طاووس) (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : جواد القيومى ، قم : مؤسسه الآفاق ، الطبعة الأولى ، ١٣٧١ ش .

٤٦. الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه ، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، قم : مكتبه المفيد .

٤٧. حليه الأبرار فى أحوال محمّد وآله الأطهار ، هاشم البحرانى ، تحقيق : غلام رضا مولانا البروجردى ، قم : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، ١٤١٣ هـ .

٤٨. الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٤٩. الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

٥٠. الدرّ النظيم ، جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهّند الشامى المشغرى العاملى (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين بقم .

٥١. الدعوات ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

٥٢. روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

٥٣. روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن عليّ الفتّال النيسابورى (ت ٥٠٨ هـ) ، تحقيق : حسين الأعلّمى ، بيروت : مؤسسسه الأعلّمى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

٥٤. سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد، الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ٩٤٢ هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعليّ محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٥٥. سعد السعود ، أبو القاسم عليّ بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : مكتبه الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٣ هـ . ش .

٥٦. سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى (ت ٢٧٩ هـ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٣ هـ .

٥٧. سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الذهبى (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : شُعب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسسه الرساله ، الطبعة العاشره ،

٥٨. السيره الحلبيّه ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ١١ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
٥٩. السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصري دمشقي (ابن كثير) (ت ٧٤٧ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
٦٠. شرح الأخبار في فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنيفه القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .
٦١. شرح نهج البلاغه ، عبد الحميد بن محمد المعتزلى (ابن أبى الحديد) (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية، ١٣٨٧ هـ .
٦٢. الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) (ت ١٠٩١ هـ) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .
٦٣. الصحاح تاج اللغه وصحاح العريّه ، أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري (ت ٣٩٨ هـ) ، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطار ، بيروت : دار العلم للملايين ، الطبعة الرابعه ١٤١٠ هـ .
٦٤. صحيح ابن حبان ، علي بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .
٦٥. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعه، ١٤١٠ هـ .
٦٦. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى (ت ٢٦١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .
٦٧. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه) ، محمد بن سعد منيع الزهرى (ت ٢٣٠ هـ) ، الطائف : مكتبه الصديق ، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ .
٦٨. علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .
٦٩. عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : مؤسسه الأعلمى للمطبوعات .

٧٠. عيون المعجزات ، حسين بن عبد الوهّاب (ق ٥٥ هـ) ، قمّ : منشورات الشريف الرضى ، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
٧١. غايه المرام وحبّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ هـ .
٧٢. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٧ هـ .
٧٣. الغيبه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهرانى ، وعلى أحمد ناصح ، قمّ : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .
٧٤. فتح البارى شرح صحيح البخارى ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٣٧٩ هـ .
٧٥. الفتوح ، أبو محمّد أحمد بن أعثم الكوفى (ت ٣١٤ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار الأضواء ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .
٧٦. الفصول المهمّه فى معرفه أحوال الأئمّه ، علىّ بن محمّد بن أحمد المالكى المكيّ المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥ هـ) ، بيروت : مؤسسه الأعلمى .
٧٧. فضل الكوفه ومساجدها ، محمّد بن جعفر المشهدى الحائرى ، تحقيق: محمّد سعيد الطريحي ، بيروت: دار المرتضى .
٧٨. فلاح السائل ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى .

٧٩. فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوى، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعه الأولى، ١٤١٥ هـ .
٨٠. الكافي، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلاميّه، الطبعه الثانيه، ١٣٨٩ هـ .
٨١. كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه (ت ٣٦٧ هـ)، تحقيق: عبد الحسين الأميني التبريزي، النجف الأشرف: المطبعه المرتضويه، الطبعه الأولى، ١٣٥٦ هـ .
٨٢. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي ٩٠ هـ)، تحقيق: محمّد باقر الأنصاري، قم: نشر الهادي، الطبعه الأولى، ١٤١٥ هـ .
٨٣. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامي .
٨٤. كشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس، إسماعيل بن محمّد العجلوني الجراحي (ت ١١٦٢ هـ)، بيروت: دار الكتب العلميّه، ١٤٠٨ هـ .
٨٥. كشف الغمّه في معرفه الأئمّه، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧ هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعه الأولى، ١٤٠١ هـ .
٨٦. كفايه الأثر في النصّ على الأئمّه الاثني عشر، أبو القاسم علي بن محمّد بن علي الخزاز القمي (ق ٤ هـ)، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، طهران: نشر بيدار، الطبعه الأولى، ١٤٠١ هـ .
٨٧. كمال الدين وتمام النعمه، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، الطبعه الأولى، ١٤٠٥ هـ .
٨٨. كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥ هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، بيروت: مؤسسه الرساله، الطبعه الأولى، ١٣٩٧ هـ .
٨٩. كنز الفوائد، أبو الفتح الشيخ محمّد بن علي بن عثمان الكراچكي الطرابلسي (ت ٤٤٩ هـ)، إعداد: عبد الله نعمه، قم: دار الذخائر، الطبعه الأولى، ١٤١٠ هـ .
٩٠. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمّد بن مكرم بن منظور المصري (ت ٧١١ هـ)، بيروت: دار صادر، الطبعه الأولى، ١٤١٠ هـ .

- ٩١ . مثير الأَحزان ومثير سبيل الأشجان ، أبو إبراهيم محمّد بن جعفر الحليّ المعروف بابن نما (ت ٦٤٥ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدي (عج) .
- ٩٢ . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحي (ت ١٠٨٥ هـ) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني ، طهران : مكتبه نشر الثقافه الإسلاميه ، الطبعه الثانيه، ١٤٠٨ هـ .
- ٩٣ . مجمع البيان في تفسير القرآن ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ) .، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .
- ٩٤ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
- ٩٥ . المجموع (شرح المهذب) ، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- ٩٦ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق : السيّد مهدي الرجائي، قم : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعه الأولى ، ١٤١٣ هـ .
- ٩٧ . المحتضر، عزّ الدين أبو محمّد الحسن بن سليمان بن محمّد الحليّ (ق ٥٨ هـ)، تحقيق: سيّد عليّ أشرف، قم: المكتبه الحيدريه، ١٤٢٤ هـ .
- ٩٨ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحليّ (ق ٩ هـ) ، قم : انتشارات الرسول المصطفى .

٩٩. المزار ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى الحارثى المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : محمّد باقر الأبطحي ، قم : المؤتمر العالمي لألفيّة الشيخ المفيد ، الطبعه الأولى ، ١٤١٣ هـ .
١٠٠. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسّه آل البيت ، قم : مؤسسّه آل البيت ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
١٠١. المستدرک على الصحيحين ، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (ت ٤٠٥ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الأولى ، ١٤١١ هـ .
١٠٢. مسند أبى يعلى الموصلى ، أبو يعلى أحمد بن عليّ بن المثنى التميمى الموصلى (ت ٣٠٧ هـ) ، تحقيق : إرشاد الحقّ الأثرى ، جدّه : دار القبلة ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
١٠٣. مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .
١٠٤. المصنّف ، أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى (ت ٢١١ هـ) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى ، بيروت : المجلس العلمى .
١٠٥. معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسّه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الأولى ، ١٣٦١ هـ .
١٠٦. المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبرانى (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٤ هـ .
١٠٧. معجم مقاييس اللغه ، أحمد بن فارس الرازى القزوينى ، قم : مكتبه الإعلام الإسلامى .
١٠٨. مقتل الحسين عليه السلام ، موقّق بن أحمد المكيّ الخوارزمى (ت ٥٦٨ هـ) ، تحقيق : محمّد السماوى ، قم : مكتبه المفيد .
١٠٩. مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم ، ميرزا محمّد الموسوى الإصفهانى ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسسّه الأعلمى للمطبوعات ، الطبعه الأولى ، ١٤٢١ هـ .
١١٠. الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الكريم الشهرستانى (ت ٥٤٨ هـ) ، بيروت : دار المعرفه ، ١٤٠٦ هـ .
١١١. مناقب آل أبى طالب (المناقب لابن شهر آشوب) ، محمّد بن على المازندرانى (ابن شهر آشوب) (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعه العلميه .
١١٢. مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن على بن شهر آشوب المازندرانى (ت

٥٥٨٨ هـ) ، قَم : المطبعة العلمية .

١١٣ . مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، محمد بن سليمان الكوفي القاضي (ت ٣٠٠ هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، قَم : مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١١٤ . المناقب (المناقب للخوارزمي) ، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (٥٦٨ هـ) ، تحقيق : مالك المحمودى ، قَم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١١٥ . موسوعه كلمات الإمام الحسين ٧ ، معهد تحقيقات باقر العلوم ، قَم : دارالمعروف ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١١٦ . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندي (ت ٧٥٠ هـ) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ١٣٧٧ ش .

١١٧ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ٥٩٨ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، قَم : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١١٨ . نور البراهين ، السيد نعمه الله الموسوي الجزائري (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائي ، قَم : مؤسسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .

١١٩ . النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين ، السيد نعمه الله الجزائري (ت ١١١٢ هـ) ، قَم : منشورات الشريف الرضى .

١٢٠ . النهايه فى غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزرى المعروف بابن الأثير (ت ٦٠٦ هـ) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوى ، قَم : مؤسسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، ١٣٦٧ ش .

١٢١ . نهج الإيمان ، على بن يوسف بن جبر (ق ٧ هـ) ، تحقيق : السيد أحمد الحسينى ، مشهد : مجتمع الإمام الهادى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

١٢٢ . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه آل البيت ، قَم : مؤسسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٢٣ . الهجوم على بيت فاطمه ، عبد الزهراء مهدي ، بيروت : دار الزهراء ، ١٩٩٩ م .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

